



کمونیسم

«از ظهور تا سقوط»

حزب همدلی مردم تهران (همت)

گردآورنده : نفیسه میرگلوی بیات

عضو شورای مرکزی حزب همت



فهرست مطالب :

پیشگفتار	۴
آشنایی با واژه کمونیسم	۶
شاخصه‌های عملیاتی کمونیسم	۹
• اتکا به خشونت و ترور برای بدست گرفتن و نگه داشتن قدرت	۱۱
• استفاده از دروغ برای توجیه خشونت	۱۵
مانیفست حزب کمونیست	۱۷
۱. فصل اول	۱۷
۱-۱- بورژواها و پرولتارها	۱۷
۲. فصل دوم	۳۳
۲-۱- پرولتارها و کمونیستها	۳۳
۳. فصل سوم	۴۷
۳-۱- ادبیات سوسیالیستی و کمونیستی	۴۷
۳-۱-۱- سوسیالیسم ارتجاعی	۴۷
الف. سوسیالیسم فئودالی	۴۷
ب. سوسیالیسم خرده بورژوازی	۴۹
ج. سوسیالیسم آلمانی یا سوسیالیسم "حقیقی"	۵۱
۳-۲-۱- سوسیالیسم محافظه کار یا بورژوازی	۵۵
۳-۱-۳- سوسیالیسم و کمونیسم انتقادی-تخیلی	۵۷

۴. فصل چهارم ۶۰
- ۴-۱- مناسبات کمونیستها با احزاب مختلف اپوزیسیون ۶۰
- رشد کمونیسم مدرن ۶۳
- امروزه چند کشور کمونیست در دنیا وجود دارد؟ ۶۶
- رویدادهای پس از جنگ جهانی و جنگ سرد ۶۸
- کمونیسم در ایران ۷۰
- حزب کمونیست ایران (دهه ۱۹۲۰) ۷۰
- در انقلاب مشروطیت ایران ۷۰
- جمهوری سرخ گیلان ۷۹
- جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران ۷۹
- کنگره اول حزب کمونیست ایران در انزلی ۸۰
- ادامه فعالیت ۸۴
- زنان ۸۹
- اتحادیه کمونیست‌های ایران ۹۰
- کمونیست‌های اهل ایران ۹۱
- چگونگی شکل‌گیری و پایان حزب کمونیست (توده) در ایران ۹۱

- ۹۳ استالین علاقمند به اقدامات میرزا کوچک خان جنگلی بود
- ۹۳ میرزا کوچک خان تن به سرسپردگی شوروی نداد
- ۹۸ در مرداد سال ۱۳۲۳ نخستین کنگره حزب توده در تهران برگزار شد
- ۱۰۱ حزب توده با توصیه رفیق استالین با فرقه دموکرات مخالفتی نکرد
- ۱۰۳ حزب توده پس از انقلاب با وفاداری به انقلاب اسلامی آغاز به کار کرد
- ۱۰۴ مواضع حزب توده در قبال جنگ تحمیلی چه بود
- ۱۰۷ تاریخچه زوال کشورهای کمونیستی
- ۱۰۷ بوریس یلتسین
- ۱۱۲ یوگسلاوی کمونیست
- ۱۱۲ تنشهای قومی
- ۱۱۲ استقلال ملی
- ۱۱۳ جنگ در بوسنی
- ۱۱۴ اروپای شرقی
- ۱۱۵ پی نوشت
- ۱۲۱ منابع

پیشگفتار:



یکی از مکاتب فلسفی غیرالهی که توانست حدود ۷۰ سال بر نیمی از اروپا حکومت کند کمونیسم بود، مکتبی که از ظلم پادشاهان، کاپورها و تزارهای دهه ۲۰ و ۳۰ میلادی بهترین استفاده را نمود و از طبقه کارگر و کشاورز که نام پرولتاریا بر آنها نهاده بود و در فشار بسیار زیاد بودند بعنوان لشگر پیاده و انبوه این مکتب فلسفی سیاسی استفاده نمود و خیلی زود توانستند از روسیه تزاری شروع و تا شرق اروپا را به سیطره خود درآورند.

حکومت‌هایی که قدرت پلیسی و امنیتی در آن حرف اول را می‌زد و ناخواسته طبقه‌ای جدید از دیکتاتوران ولی این بار با نام طبقه کارگر را به جهان معرفی نمایند.

اقتصاد اشتراکی موجود در این کشورها علیرغم اینکه هیچ فردی را بدون خانه و زمین کشاورزی و حداقل حقوق نمی‌گذاشت، ولی هیچ راهی را نیز برای پیشرفت مردم که کارگران و کشاورزانی برای حکومت بودند، باز نمی‌کرد و در حقیقت امید به آینده در کشورهای کمونیستی به صفر می‌رسید.

در اوایل دهه ۹۰ میلادی که آرام آرام صدای مردم در اعتراض به حکومت پرولتاریا آغاز شده بود دنیای سرمایه‌داری هم وارد این کارزار شد و جنگ سرد نظامی ۴۰ ساله جهان شرق و غرب وارد عرصه سیاسی گردید.

موضوع مهمی که در این جزوه باید بصورت جدی به آن پرداخت نامه ۱۱ دی ماه ۱۳۶۷ یعنی اول ژانویه ۱۹۸۹م، امام خمینی(ره) به گورباچف ریاست جمهوری شوروی

بود، گورباچف که آنروز دبیرکل حزب کمونیست شوروی بود و در آن دوره بر نصف اروپا حکمرانی غیرمستقیم می‌کرد هرگز باور نمی‌کرد که رهبر اسلامی ایران که چند ماه از جنگ بزرگ خود خارج شده است چنین نامه‌ای را برای او بنویسد.

امام خمینی(ره) در این نامه این چنین نوشت:

« جناب آقای گورباچف برای همه روشن است که از این پس کمونیسم را باید در موزه‌های تاریخ سیاسی جهان جستجو کرد؛ چرا که مکتبی است مادی و با مادیت نمی‌توان بشریت را از بحران عدم اعتقاد به معنویت، که اساسی‌ترین درد جامعه بشری در غرب و شرق است به درآورد.»

این نامه که تمام رهبران سیاسی و مذهبی جهان را در بهت فرو برده بود، پیش‌بینی عظیمی بود که ۳ سال بعد کمونیسم نابود شده در جهان، بر آن صحنه گذاشت.

جزوه پیوست نگاهی گذرا به تولد تا مرگ کمونیسم را پیش روی خوانندگان می‌گذارد.

سید احمد نبوی

دبیر کل حزب همدلی مردم تهران (همت)

آشنایی با واژه کمونیسم:



کمونیسم (از واژه لاتینی Communis به معنی مشترک) به جنبشی سیاسی - علمی - اقتصادی گفته می‌شود که از قرن نوزدهم میلادی بیشتر بر پایه اندیشه‌های کارل مارکس

و مانیفست کمونیسم مطرح است. مارکس برای تعریف فاصله و اختلاف خود با سوسیالیسم غیر کارگری قرن نوزدهم عنوانی را که جنبش سوسیالیستی کارگری به خود داده بود، یعنی کمونیسم برگزیدند. هدف این جنبش سیاسی حذف مالکیت خصوصی بر ابزار کار و لغو کارمزدی و برچیدن طبقات اجتماعی از طریق انقلاب کارگری است. با عنوان مالکیت عمومی بر ابزار کار، می‌کوشد تا با مالکیت مشترک و در غیاب مالکیت خصوصی یا مالکیت دولتی یک سازمان اجتماعی فاقد طبقه‌های اجتماعی را ترسیم کند.

کمونیسم شامل انواع مکاتب فکری می‌شود که شامل مارکسیسم، آنارشیزم (کمونیسم آنارشیزست) و دیگر ایدئولوژی‌های سیاسی است که در کنار هم قرار دارند. همه اینها تجزیه و تحلیل و گفتمان انتقادی را به اشتراک می‌گذارند که نظم فعلی جامعه از نظام اقتصادی آن یعنی سرمایه‌داری حاصل می‌شود؛ که در این نظام دو طبقه اجتماعی بزرگ وجود دارد: طبقه کارگر - که باید برای زنده ماندن و اکثریت در جامعه تشکیل دهند - و طبقه سرمایه‌دار - اقلیتی که بر ابزار تولید مالکیت خصوصی دارد و به استخدام طبقه کارگر اقدام می‌کند - و این درگیری میان این دو طبقه ریشه همه مشکلات جامعه است و در نهایت از طریق یک انقلاب کارگری حل خواهد شد. انقلاب طبقه کارگر را در قدرت قرار داده و به نوبه خود مالکیت اجتماعی وسیعی از تولید را

ایجاد می‌کند که بر اساس این تحلیل، عنصر اصلی در تحول جامعه به سوی کمونیسم است.

کارل مارکس معتقد است برای تبدیل یک جامعه از وضعیت تولید سرمایه‌داری به حالت تولید کمونیسم، می‌بایست دوران گذاری را طی کرد و این امر به یکباره امکان‌پذیر نیست، مارکس این دوران گذار را تحقق دیکتاتوری پرولتاریا با انقلاب کارگری می‌نامد. محمدرضا نیک فر فیلسوف سیاسی چپ‌گرا معتقد است که اساساً معنی دیکتاتوری پرولتاریا در ادبیات مارکس، به هژمونی طبقه کارگر دلالت دارد و نه مفهوم دیکتاتوری در ادبیات سیاسی امروزی.

فدریش انگلس اصول اولیه و مبانی کمونیسم و همچنین مفاهیمی مانند جامعه، تاریخ و نظام‌های اقتصادی را از منظری مارکسیستی و با استفاده از نظریه ماتریالیسم تاریخی در کتابی با عنوان اصول کمونیسم شرح می‌دهد. از این کتاب به عنوان پایه‌ای برای نوشتن مانیفست دیگری برای حزب کمونیست بهره گرفته شده‌است.

در برخی کشورها همچون شوروی، چین و کوبا، احزاب کمونیست موفق شدند قدرت دولتی را از طریق انقلاب و جنگ چریکی بدست بیاوردند. این عمل آن‌ها هرچند لزوماً به اجرای کامل سوسیالیسم منجر نشد، اما به شکلی از اقتصاد دولتی با برداشتهایی سوسیالیستی برای اداره دولت و جامعه منجر گشت.

نظام سوسیالیستی، حالتی گذار از سرمایه‌داری خصوصی و دولتی به کمونیسم مطلق است که نباید با آن یکی پنداشته شود.

مطابق ویرایش سوم «کاربرد انگلیسی مدرن فاوِلر» مربوط به سال ۱۹۹۶، "communism" و مشتقات آن با حرف "c" کوچک نوشته می‌شوند، مگر آنکه به

حزب سیاسی، یکی از اعضای حزب یا دولتی که توسط این حزب اداره می‌شود اشاره کند. در این صورت کلمه "Communist" با حرف "C" بزرگ نوشته می‌شود؛ بنابراین فرد ممکن است (communist) باشد یعنی طرفدار کمونیسم اما (Communist) یکی از اعضای حزب کمونیست یا سازمان‌های مشابه آن نباشد.

شاخصه‌های عملیاتی کمونیسم :



مفهوم کمونیسم تاریخچه‌ای بسیار طولانی دارد که به قبل از دوران کارل مارکس و فردریش انگلس بر می‌گردد. در یونان باستان، مفهوم کمونیسم با افسانه‌ای راجع به «عصر طلایی» زندگی انسان‌ها همراه بود که در این عصر افراد جامعه با

هماهنگی و آرامش کامل زندگی می‌کردند و مفهوم مالکیت خصوصی وجود نداشت. برخی استدلال می‌کنند که کتاب جمهوری افلاطون و برخی اعتقادات نظریه پردازان یونان باستان زندگی اشتراکی در راستای حمایت از کمونیسم قرار دارند و همچنین شعب اولیه مسیحیت و به خصوص کلیسای کاتولیک روم اولیه مطابق آنچه در مورد اعمال حواریون و قبائل آمریکای بومی ایالت متحده در آمریکای قبل از کلمبیا نوشته شده، عقاید کمونیستی را به صورت زندگی اشتراکی و مالکیت مشترک تجربه می‌کردند.

توماس مور، در رساله خود با نام آرمان شهر که در سال ۱۵۱۶ تهیه شد، جامعه‌ای را به تصویر کشید که بر اساس مالکیت مشترک اداره می‌شد و حاکمان آن بر اساس منطق این رویه را انتخاب کرده بودند. همچنین فرانسیس رابلیاس جامعه آرمان شهر را در کتاب افسانه‌ای ابی تولثم به همین شکل توصیف نموده‌است. در قرن ۱۷ میلادی، مجدداً عقاید کمونیستی در انگلستان فراگیر شد. ادوارد برنشتاین در مقاله سال ۱۸۹۵ خود با نام «کرامول و کمونیسم» استدلال می‌کند که چندین گروه در جنگ داخلی انگلستان، مخصوصاً دیگرز یا «سرکوبگران حقیقی» مشخصاً دارای عقاید کمونیستی بودند و رفتار اولیور کرامول در برابر این گروه‌ها اغلب خصمانه و در بهترین حالت



بی‌طرفانه بود. انتقاد نسبت به مضمون مالکیت خصوصی تا دوران روشنفکری قرن ۱۸ ادامه یافت و متفکرانی مانند روسیه در رأس این منتقدان قرار داشتند. کلمه «کمونیست» در سال ۱۸۴۰ توسط گودوین بارمی و با توجه به کلمه فرانسوی "Communisme" اختراع شده که بارمی این کلمه را در هنگام مطرح کردن بحث مکتب مساوات منسوب به گراشوس بابف، از رادیکال‌های شرکت‌کننده در انقلاب فرانسه و ابه کنستانت معرفی کرد. بارمی مشخصاً جامعه تبلیغ کمونیسم لندن را در سال ۱۸۴۱ پایه ریزی کرد. «سوسیالیسم آرمان شهر» (کلمه‌ای که توسط انگلز اختراع شد)، بر اساس نوشته‌های رابرت اوون، دچار فوریه و کلاود هنری دووری همه نوشته‌های مربوط به آرمان شهر را جمع‌آوری کرد.

کارل مارکس کمون اولیه را نشأت گرفته از وضعیت شکارچی گری انسان می‌داند. وقتی انسان‌ها قادر به ساختن شدند، مالکیت خصوصی مطرح شد، برابری‌های جامعه به نابرابری تبدیل شد، طبقات اجتماعی شکل گرفتند، سپس وضعیت تولیدی فئودالیسم شکل گرفت و در نهایت با جمع‌آوری اولیه سرمایه مفهوم کاپیتالیسم شکل گرفت که به نحوی به مرچانتیلیسم وابسته است. مارکس معتقد است گام بعدی در تکامل اجتماعی بازگشت به کمونیسم نیست بلکه هدف انسان دستیابی به وضعیتی فراتر از آنچه در کمون اولیه تجربه می‌شده است (مارکس این نظریه را با تأثیرپذیری از ادبیات هگل مطرح کرده است).

آنچه امروزه به عنوان کمونیسم مطرح است حاصل حرکت کارگری از قرن ۱۹ میلادی در اروپاست. در آن زمان انقلاب صنعتی رقم خورد، منتقدان اجتماعی کاپیتالیسم را به علت ایجاد طبقه جدیدی از کارگران بی‌تجربه که در شرایط سخت کار می‌کردند و همچنین افزایش فاصله طبقاتی بین فقیر و غنی مورد سرزنش قرار داد. انگلز که در

منچستر زندگی می‌کرد، شاهد شکل‌گیری جنبش چارتیست بود، در حالی که در همین زمان مارکس در فرانسه و آلمان شاهد پرولتاریا بود.

• اتکا به خشونت و ترور برای بدست گرفتن و نگه داشتن قدرت :

”کمونیست‌ها کسر شأن خود می‌دانند که نگرش‌ها و مقاصد خود را مخفی کنند. آن‌ها آشکارا اعلان می‌کنند که اهداف آن‌ها فقط توسط به‌زور براندازی تمامی شرایط اجتماعی موجود کسب می‌شود.“ این نقل قول برگرفته از پاراگراف پایانی بیانیه‌ی کمونیست، سند اصلی حزب کمونیست می‌باشد. خشونت، اولین و اصلی‌ترین ابزاری است که حزب کمونیست به‌وسیله‌ی آن قدرت را به‌دست آورد. این خصوصیت و ویژگی شخصیتی، به تمام اشکال بعدی حزب از همان زمان تولدشان منتقل شده است.

در حقیقت اولین حزب کمونیست دنیا سال‌ها پس از مرگ کارل مارکس تأسیس شد. یک سال پس از ”انقلاب اکتبر“ در سال ۱۹۱۷، ”حزب کمونیست تماماً روسی (بلشویک)“ (بعدها به‌عنوان ”حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی“ معروف شد) به‌وجود آمد. این حزب از استفاده از خشونت علیه ”دشمنان طبقاتی“ ناشی شد و از طریق خشونت علیه اعضاء حزب و شهروندان عادی ابقا یافت. در طول پاک‌سازی حکومت استالین در دهه‌ی ۱۹۳۰، حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی به کشتار بیش از ۲۰ میلیون به‌اصطلاح جاسوس و خائن و آن‌هایی که تصور می‌شد نظرات متفاوتی داشته باشند دست زد.



کمیته امنیت دولت روسیه، موسوم به کا گ ب در سال ۱۹۵۴ تأسیس شد. نماد آن شمشیری است که به مفهوم جنگ و جدال است؛ و حفاظ این شمشیر بیانگر تداوم شورش است.

حزب کمونیست چین (حکچ) در ابتدا به‌عنوان شاخه‌ای از حزب کمونیست شوروی در «سومین [سازمان] انترناسیونال کمونیستی» شروع کرد. از این رو طبیعتاً حس کشتار را به ارث برد. در طول اولین جنگ داخلی بین کمونیست و کومین‌تانگ چین بین سال‌های ۱۹۲۷ و ۱۹۳۶، جمعیت استان جیانگ‌شی از ۲۰ میلیون نفر به ۱۰ میلیون نفر کاهش یافت. خسارت به‌بار آمده توسط استفاده‌ی حکچ از خشونت می‌تواند توسط این جریان‌ات به تنهایی دیده شود.

ممکن است استفاده از خشونت هنگام به‌دست آوردن قدرت سیاسی اجتناب‌ناپذیر باشد، اما هرگز رژی می‌همانند حکچ که این قدر مشتاق کشتن باشد نبوده است، به‌ویژه در طی دوران صلح که شرایط غیر از این است. از سال ۱۹۴۹، تعداد کشته‌شدگان

توسط خشونت‌های ح‌ک‌چ بیش‌تر از تعداد کل کشته‌شدگان در طول جنگ‌های بین سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۹ بوده است.

یکی از تئوری‌هایی که کمونیست‌ها به‌کار می‌برند، داروینیسم اجتماعی است. حزب کمونیست فرضیه‌ی «رقابت بین گونه‌ها»ی داروین را در ارتباط با روابط انسانی و تاریخ بشر، به‌کار می‌گیرد. اعتقاد دارد که جدال طبقاتی تنها نیروی جلوبرنده برای توسعه‌ی اجتماعی است. بنابراین، جدال نخستین «اعتقاد» حزب کمونیست شد، ابزاری برای کسب و نگاه‌داشتن کنترل سیاسی. بیانات مشهور مائو به‌سادگی این منطق بقای اصلح را آشکار می‌کند: «با وجود ۸۰۰ میلیون نفر، چگونه بدون جدال امکان‌پذیر است؟»

نمونه‌ی بسیار خوبی از استفاده‌ی حزب کمونیست از خشونت، حمایت آن از «خمرهای سرخ کامبوج» است. در دوران خمرهای سرخ، یک‌چهارم جمعیت کامبوج شامل اکثریت مهاجران و نژادهای چینی، کشته شدند. چین هنوز هم سد راه جامعه‌ی بین‌المللی در به‌محاکمه کشیدن خمرهای سرخ می‌شود تا بدین ترتیب نقش جنایت‌کارانه‌ی ح‌ک‌چ را در قتل عام مخفی نگه‌دارد.

ح‌ک‌چ ارتباط‌های نزدیکی با وحشیانه‌ترین نیروهای مسلح انقلابی دنیا و رژیم‌های مستبد دارد. علاوه بر خمرهای سرخ، این مسئله شامل احزاب کمونیستی در اندونزی، فیلیپین، مالزی، ویتنام، میانمار، لائوس و نیپال نیز می‌شود که همه‌ی آنها تحت حمایت ح‌ک‌چ تأسیس شدند. بسیاری از رهبران این احزاب کمونیستی، چینی هستند؛ برخی از آنها تا امروز هنوز در چین پنهان می‌شوند.

سایر احزاب کمونیستی برپایه‌ی مائوئستی عبارتند از «راه درخشان آمریکای جنوبی» و «ارتش سرخ» ژاپن، که فجایع آنها توسط جامعه‌ی جهانی محکوم شده است.



نقل قول معروفی از مائو: "چگونه می‌توان ۸۰۰ میلیون جمعیت را بدون جنگ و ستیز اداره کرد؟"

یکی دیگر از بیانات مائو که مشابهاً مشهور است این است که انقلاب فرهنگی باید "هر هفت یا هشت سال" اجرا شود. به‌کارگیری مکرر قدرت ابزار مهمی برای ح‌ک‌چ برای نگه داشتن حکومتش در چین می‌باشد. هدف استفاده از زور ایجاد رعب و وحشت است. هر جدال و جنبشی به‌عنوان تمرین رعب و وحشت خدمت کرد به‌طوری که مردم چین قلبشان به لرزه افتاد، به رعب و وحشت گردن نهادند و به‌تدریج تحت کنترل ح‌ک‌چ به بردگی گرفته شدند.

امروز، تروریسم دشمن اصلی جهان آزاد و متمدن شده است. تمرین تروریسم خشونت‌آمیز ح‌ک‌چ، به برکت تجهیزات حکومت، در گستره‌ای وسیع بوده، دوامش طولانی‌تر و نتایجش نابودکننده‌تر بوده است. امروز در قرن بیست و یکم ما نباید این ویژگی به ارث برده‌شده‌ی حزب کمونیست را فراموش کنیم؛ زیرا آن قطعاً در سرنوشت ح‌ک‌چ، زمانی در آینده نقشی بسیار حساس را ایفا خواهد کرد.

• استفاده از دروغ برای توجیه خشونت

سطح تمدن می‌تواند توسط درجه‌ی خشونت‌ی که در یک رژیم استفاده می‌شود مورد سنجش قرار گیرد. با توسل به استفاده از خشونت، رژیم‌های کمونیستی آشکارا مرحله‌ی قهقرایی بزرگی در تمدن بشریت به نمایش گذاشتند. متأسفانه، حزب کمونیست توسط کسانی که معتقد بودند خشونت ابزاری اساسی و اجتناب‌ناپذیر برای توسعه‌ی جامعه می‌باشد، به عنوان پیشرفت‌گرایی در نظر گرفته شده است.

این پذیرش خشونت می‌بایستی به عنوان به‌کارگیری بی‌مانند و ماهرانه‌ی نیرنگ و دروغ توسط حزب کمونیست نگریسته شود که ویژگی موروثی دیگری از ح‌ک‌چ می‌باشد.

”از دوران جوانی، ما درباره‌ی ایالات متحده به عنوان کشوری محبوب فکر می‌کردیم. معتقدیم که این مسئله به خاطر این حقیقت است که ایالات متحده هرگز نه چین را اشغال کرده، نه دست به هیچ حمله‌ای به چین زده است. به‌طور بنیادی‌تر این‌که، مردم چین به خاطر ویژگی دمکراتیک و روشن‌فکر بودن مردم ایالات متحده برداشت خوبی از آن دارند.“

این گزیده از سرمقاله‌ای چاپ شده در روزنامه‌ی رسمی ح‌ک‌چ، شین‌هوا دیلی در ۴ جولای ۱۹۴۷ می‌باشد. تنها سه سال بعد، ح‌ک‌چ سربازانش را برای جدال با سربازان امریکایی به شمال کره فرستاد و امریکایی‌ها را به عنوان شیطان‌ترین امپریالیست‌های جهان به تصویر کشید. هر فرد چینی کشور چین از خواندن این سرمقاله که بیش از ۵۰ سال پیش نوشته شده متحیر می‌شود. ح‌ک‌چ تمامی انتشاراتی را که عباراتی نظیر

چند سطر اخیر را نقل قول کنند ممنوع اعلام کرده و نسخه‌های بازنویسی شده را منتشر کرده است.

مانیفست حزب کمونیست



«پرولتارهای جهان متحد شوید!»

۱- فصل اول

۱-۱- بورژواها و پرولتارها [۱]

تاریخ کلیه جامعه‌هایی که تا کنون وجود داشته [۲] تاریخ مبارزه طبقاتی است.

مرد آزاد و بنده، پاتریسین و پلبین، مالک و سرف، استادکار [۳] و شاگرد خلاصه ستمگر و ستمکش با یکدیگر در تضاد دائمی بوده و به مبارزه ای بلاانقطاع، گاه نهان و گاه آشکار، مبارزه‌ای که هر بار یا به تحول انقلابی سازمان سراسر جامعه و یا به فنای مشترک طبقات متخاصم ختم میگردید، دست زده‌اند.

در نخستین ادوار تاریخ، تقریباً در همه جا ما شاهد تقسیم کامل جامعه به صنوف مختلف یا درجه‌بندی گوناگونی از مقامات گوناگون اجتماعی هستیم. در رم قدیم ما به پاتریسینها، شوالیه‌ها، پلبین‌ها، بردگان و در قرون وسطی، به اربابان فئودال، واسالها، استادکاران، شاگردان و سرف‌ها برخورد میکنیم و در ضمن تقریباً در همه این طبقات نیز درجه‌بندی خاصی وجود دارد.

جامعه نوین بورژوازی، که از درون جامعه زوال یافته فئودال بیرون آمده، تضاد طبقاتی را از میان نبرده است، بلکه تنها طبقات نوین، شرایط نوین جور و ستم و اشکال نوین مبارزه را جانشین اشکال و شرایط کهن ساخته است.

ولی دوران ما، یعنی دوران بورژوازی، دارای این صفت مشخصه است که تضاد طبقاتی را ساده کرده است: سراسر جامعه بیش از پیش به دو اردوگاه بزرگ متخاصم، به دو طبقه بزرگ که مستقیماً در برابر یکدیگر ایستاده‌اند تقسیم می‌شود: بورژوازی و پرولتاریا.

از سرفه‌های قرون وسطی اهالی آزاد نخستین شهرها پدید آمدند؛ از این صنف شهرنشینان آزاد نخستین عناصر بورژوازی نشو و نما یافتند.

کشف آمریکا و راه دریایی دور آفریقا، برای بورژوازی، که در حال ارتقاء بود، زمینه تازه‌ای بوجود آورد. بازار هند شرقی و چین و استعمار آمریکا، مبادله با مستعمرات، افزایش وسائل مبادله و کالاها بطور عموم، به بازرگانی و دریانوردی و صنایع چنان تکانی داد که تا آن زمان بی‌سابقه بود و بدین‌سان تکامل سریع عناصر انقلابی جامعه فئودال را که در حال انحطاط و سقوط بود، موجب گردید.

شیوه پیشین فئودالی یا صنفی تولید اکنون دیگر تقاضا را، که به موازات بازارهای جدید در کار افزایش بود، نمی‌توانست تکافو کند، جای آن را صنایع یدی گرفت. استادان کارگاه بوسیله صنف متوسط صنعتی رانده شدند؛ تقسیم کار بین سازمانهای حرفه‌ای گوناگون از میان رفت و جای خود را به تقسیم کار در هر یک از کارگاههای جداگانه داد.

اما بازارها دائما در حال رشد و تقاضا پیوسته در حال افزایش بود. صناعت یدی هم دیگر از عهده تکافوی آن برنمی‌آمد. آنگاه بخار و ماشین در تولید صنعتی انقلابی ایجاد کردند. صنایع بزرگ جدید جای صناعت یدی را گرفت و جای صنف متوسط صنعتی را میلیونرهای صنعتی، سرکردگان لشگرهای کامل صنعتی، یعنی بورژواهای نوین گرفتند. صنایع بزرگ، بازار جهانی را، که کشف آمریکا آن را زمینه چینی کرده بود، بوجود آورد. بازار جهانی به تجارت و دریانوردی و ارتباط از راه خشکی بسط فوق‌العاده‌ای داد. این امر به نوبه خود در توسعه صنایع تأثیر کرد و به همان نسبتی که صنایع و کشتی‌رانی و راه آهن بسط می‌یافت، بورژوازی نیز رشد و تکامل می‌پذیرفت و بر سرمایه‌های خویش می‌افزود و همه طبقاتی را که بازماندگان قرون وسطی بودند به عقب می‌راند.

بدین ترتیب مشاهده می‌کنیم که بورژوازی نوین خود محصول یک جریان تکامل طولانی و یک رشته تحولات در شیوه تولید و مبادله است.

هر یک از این مراحل تکامل بورژوازی، کامیابی سیاسی مربوطه‌ای [۴] را از پی داشت. بورژوازی که هنگام تسلط اربابان فئودال صنفی ستمکش بود در کمون [۵] بصورت جمعیتی مسلح و حاکم بر خویش در آمد، در اینجا - جمهوری مستقل شهری بود و در آنجا - "صنف سومی" که به سلطنت مالیات می‌پرداخت [۶] و سپس در دوره صناعت یدی در سلطنتهای صنفی یا مطلقه حریف اشرافیت گردید و بطور کلی پایه اساسی سلطنتهای بزرگ قرار گرفت، و سرانجام پس از استقرار صنایع بزرگ و بازار جهانی، در دولت انتخابی نوین برای خویش سلطه سیاسی منحصر بفرد بدست آورد. قدرت دولتی نوین فقط کمیته‌ای است که امور مشترک همه طبقه بورژوازی را اداره مینماید.

بورژوازی در تاریخ نقش فوق‌العاده انقلابی ایفا نموده است.

بورژوازی، هر جا که بقدرت رسید، کلیه مناسبات فئودالی پادشاهی و احساساتی را بر هم زد. پیوندهای رنگارنگ فئودالی را که انسان را به "مخدومین طبیعی" خویش وابسته می‌ساخت، بیرحمانه از هم گسست و بین آدمیان پیوند دیگری، جز پیوند نفع صرف و "نقدینه" بی عاطفه باقی نگذاشت. هیجان مقدس جذبه مذهبی و جوش و خروش شوالیه‌مآبانه و شیوه احساساتی تنگ‌نظرانه را در آبهای یخ زده حسابگریهای خودپرستانه خویش غرق ساخت. وی قابلیت شخصی انسان را به ارزش مبادله‌ای بدل ساخت و بجای آزادیهای بیشمار عطا شده یا از روی استحقاق بکف آمده، تنها آزادی عاری از وجدان تجارت را برقرار ساخت و در یک کلمه، بجای استثماری که در پرده پندارهای مذهبی و سیاسی پیچیده و مستور بود، استثمار آشکار، خالی از شرم، مستقیم و سنگدلانه‌ای را رایج گردانید.

بورژوازی انواع فعالیتهایی را که تا این هنگام حرمتی داشتند و بدانها با خوفی زاهدانه می‌نگریستند، از هاله مقدس خویش محروم کرد. پزشک و دادرس و کشیش و شاعر و دانشمند را به مزدوران جیره خوار مبدل ساخت.

بورژوازی پوشش عاطفه آمیز و احساساتی مناسبات خانوادگی را از هم درید و آن را به مناسبات صرفا پولی تبدیل نمود.

بورژوازی آشکار ساخت که چگونه لختی و تن‌آسایی، مکمل برانزده قدرت‌نمایی‌های خشونت آمیز قرون وسطائی بود، همان قدرت‌نمایی که مرتجعین تا بدین حد ستاینده‌اش هستند. وی برای نخستین بار نشان داد که فعالیت آدمی مستعد ایجاد چیزهاست و عجایی از هنر پدید آورد، که به کلی غیر از اهرام مصر و لوله‌های آب رم

و کاتدرالهای گُتی است؛ لشگرکشی‌هایی انجام داد که بالمرّه از مهاجرت‌های اقوام و قبایل و محاربات صلیبی متمایز است.

بورژوازی، بدون ایجاد تحولات دائمی در افزارهای تولید و بنابراین بدون انقلابی کردن مناسبات تولید و همچنین مجموع مناسبات اجتماعی، نمیتواند وجود داشته باشد. و حال آنکه بر عکس اولین شرط وجود کلیه طبقات صنعتی سابق، عبارت از نگاهداری بلا تغییر طرز کهنه تولید بود. تحولات لاینقطع در تولید، تزلزل بلا انقطاع کلیه اوضاع و احوال اجتماعی و عدم اطمینان دائمی و جنبش همیشگی... دوران بورژوازی را از کلیه ادوار سابق مشخص می‌سازد. کلیه مناسبات خشکیده و زنگ زده، با همه آن تصورات و نظریات مقدس و کهن سالی که در التزام خویش داشتند، محو می‌گردند، و آنچه که تازه ساخته شده، پیش از آنکه جانی بگیرد کهنه شده است. آنچه که مقدس است از قدس خود عاری میشود و سرانجام انسانها ناگزیر میشوند به وضع زندگی و روابط متقابله خویش با دیدگانی هشیار بنگرند.

نیاز به یک بازار دائم‌التوسعه برای فروش کالاهای خود، بورژوازی را به همه جای کره زمین می‌کشاند. همه جا باید رسوخ کند، همه جا ساکن شود و با همه جا رابطه برقرار سازد.

بورژوازی از طریق بهره‌کشی از بازار جهانی به تولید و مصرف همه کشورها جنبه جهان وطنی داد و علی رغم آه و اسف فراوان مرتجعین، صنایع را از قالب ملی بیرون کشید. رشته‌های صنایع سالخورده ملی از میان رفته و هر روز نیز در حال از بین رفتن است. جای آنها را رشته‌های نوین صنایع که رواجشان برای کلیه ملل متمدن امری حیاتی است می‌گیرد، - رشته‌هایی که مواد خامش دیگر در درون کشور نیست، بلکه از

دورترین مناطق کره زمین فراهم می‌شود، رشته‌هایی که محصول کارخانه‌هایش نه در کشور معین، بلکه در همه دنیا به مصرف می‌رسد. بجای نیازمندیهای سابق، که با محصولات صنعتی محلی ارضاء می‌گردید، اینک حواجی نوین بروز می‌کند که برای ارضاء آنها محصول ممالک دور دست و اقالیم گوناگون لازم است. جای عزت‌جویی ملی و محلی کهن و اکتفاء به محصولات تولیدی خودی را رفت و آمد و ارتباط همه جانبه و وابستگی همه جانبه ملل با یکدیگر می‌گیرد. وضع در مورد تولید معنویات نیز همانند وضع در مورد تولید مادیات است. ثمرات فعالیت معنوی ملل جداگانه به ملک مشترکی مبدل می‌گردد. شیوه یک جانبه و محدودیت ملی بیش از پیش محال و از ادبیات گوناگون ملی و محلی یک ادبیات جهانی ساخته می‌شود.

بورژوازی، از طریق تکمیل سریع کلیه ابزارهای تولید و از طریق تسهیل بی حد و اندازه وسائل ارتباط، همه و حتی وحشی‌ترین ملل را به سوی تمدن می‌کشد. بهای ارزان کالاهای بورژوازی، همان توپخانه سنگینی است که با آن هر گونه دیوارهای چین را در هم می‌کوبد و لجوجانه‌ترین کینه‌های وحشیان نسبت به بیگانگان را وادار به تسلیم می‌سازد. وی ملت‌ها را ناگزیر می‌کند که اگر نخواهند نابود شوند شیوه تولید بورژوازی را بپذیرند و آنچه را که به اصطلاح تمدن نام دارد نزد خود رواج دهند بدین معنی که آنها نیز بورژوا شوند. خلاصه آنکه جهانی همشکل و همانند خویش می‌آفریند.

بورژوازی ده را تابع سیادت شهر ساخت. شهرهای کلان بوجود آورد، بر تعداد نفوس شهر نسبت به نفوس ده بمیزان شگرفی افزود و بدینسان بخش مهمی از اهالی را از بلاهت زندگی ده بیرون کشید. به همان شیوه که ده را تابع سیادت شهر ساخت، کشورهای وحشی و نیمه وحشی را نیز وابسته کشورهای متمدن و ملت‌های فلاحت پیشه را وابسته ملل بورژوا و خاور را وابسته باختر نمود.

بورژوازی بیش از پیش از پراکندگی وسائل تولید و مالکیت و نفوس را مرتفع می‌سازد. وی نفوس را مجتمع ساخته است، وسائل تولید را متمرکزم نموده و مالکیت را در دست عده کمی تمرکز بخشیده است. نتیجه قهری این وضع تمرکز سیاسی است. شهرستانهای مستقل که تنها بین خود روابط اتحادی داشتند و دارای منافع و قوانین و حکومتها و مقررات و گمرکی مختلف بودند، بصورت یک ملت واحد، قانون‌گراری واحد و منافع ملی طبقاتی واحد و مرزهای گمرکی واحد درآمدند.

بورژوازی در عرض مدت کمتر از صد سال سیادت طبقاتی خود، آنچنان نیروهای تولیدی پدید آورد که از لحاظ کمیّت و عظمت بالاتر از آن چیزی است که همه نسلهای گذشته جمعا بوجود آورده‌اند. رام ساختن قوای طبیعت، تولید ماشینی، بکار بردن شیمی در صنایع و کشاورزی، کشتیرانی، راه آهن، تلگراف برقی، مزروع ساختن یک سلسله از بخشهای جهان، قابل کشتیرانی کردن رودها، پیدایش توده‌هایی از جمعیت که گویی از اعماق زمین می‌جوشند... کدام یک از اعصار گذشته می‌توانستند حدس بزنند که در بطن کار اجتماعی یک چنین نیروی تولیدی مکنون است!

بدین سان مشاهده کردیم که وسائل تولید و مبادله‌ای که بورژوازی بر بنیاد آن استقرار یافت، در جامعه فئودال ایجاد شده بود. در مرحله معینی از رشد این وسائل تولید و مبادله، مناسباتی که در داخل آن تولید و مبادله جامعه فئودالی انجام پذیرفت یعنی سازمان فئودالی کشاورزی و صنایع، و یا عبارت دیگر، مناسبات فئودالی مالکیت، دیگر مطابقت خود را با نیروهای مولده‌ای که رشد یافته بودند از دست دادند، و به جای آنکه تولید را پیشرفت دهند سد راه آن شدند و به پابند آن مبدل گردیدند. میبایستی آنها را خرد کرد و خرد هم شدند.

رقابت آزاد و سازمان اجتماعی و سیاسی متناسب با آن، همراه تسلط اقتصادی و سیاسی طبقه بورژوازی جانشین آنها شد.

نظیر همین جریان نیز در برابر دیدگان ما انجام می‌پذیرد. جامعه نوین بورژوازی، با روابط بورژوازی تولید و مبادله و با مناسبات بورژوازی مالکیت آن، جامعه‌ای که گویی سحر آسا چنین وسائل نیرومند تولید و مبادله را بوجود آورده است، اکنون شبیه جادوگری است که خود از عهده اداره و رام کردن آن قوای تحت الارضی که با افسون خود احضار نموده است بر نمی‌آید. حال دیگر یک چند ده سال است که تاریخ صنایع و بازرگانی تنها عبارتست از تاریخ طغیان نیروهای مولده معاصر بر ضد آن مناسبات مالکیتی که شرط هستی بورژوازی و سلطه اوست. کافی است به بحرانهای تجارتي اشاره کنیم که با تکرار ادواری خویش و به نحوی همواره تهدیدآمیزتر هستی تمام جامعه بورژوازی را در معرض فنا قرار می‌دهند.

در مواقع بحران تجارتي هر بار نه تنها بخش هنگفتی از کالاهای ساخته شده، بلکه حتی نیروهای مولده‌ای که بوجود آمده‌اند نیز نابود می‌گردد. هنگام بحرانها یک بیماری همگانی اجتماعی پدید می‌شود که تصور آن برای مردم اعصار گذشته نامعقول بنظر می‌رسید، و آن بیماری همگانی اضافه تولید است. جامعه ناگهان به قهقرا باز می‌گردد و بغتتا بحال بربریت دچار می‌شود، گویی قحط و غلا و جنگ عمومی خانمانسوزی او را از همه وسائل زندگی محروم ساخته است؛ پنداری که صنایع و بازرگانی نابود شده است. چرا؟ برای آنکه جامعه بیش از حد تمدن، بیش از حد وسائل زندگی بیش از حد صنایع و بازرگانی در اختیار خویش دارد. نیروهای مولده‌ای که در اختیار اوست، دیگر بکار تکامل تمدن بورژوازی [۷] و مناسبات بورژوازی مالکیت نمی‌خورد؛ برعکس، آن نیروها برای این مناسبات بسی عظیم شده‌اند و مناسبات بورژوازی، نشو و نمای آنها را مانع

می‌گردد؛ و هنگامی که نیروهای مولده در هم شکستن تمام این موانع و سدها را آغاز می‌کنند، آنگاه سراسر جامعه بورژوازی را دچار پریشانی و اختلال می‌نمایند و هستی مالکیت بورژوازی را دستخوش خطر می‌سازند. دایره مناسبات بورژوازی بیش از آن تنگ شده است که بتواند ثروتی را که آفریده خود اوست در خویش بگنجانند. از چه طریقی بورژوازی بحران را دفع میکند؟ از طرفی بوسیله محو اجباری توده‌های تمام و کمالی از نیروهای مولده و از طرف دیگر بوسیله تسخیر بازارهای تازه و بهره‌کشی بیشتری از بازارهای کهنه. و بالاخره از چه راه؟ از این راه که بحرانهای وسیعتر و مخرب‌تری را آماده میکند و از وسائل جلوگیری از آنها نیز می‌کاهد.

سلاحی که بورژوازی با آن فئودالیسم را واژگون ساخت، اکنون بر ضد خود بورژوازی متوجه است.

ولی بورژوازی نه تنها سلاحی را حدادی کرد که هلاکش خواهد ساخت، بلکه مردمی را که این سلاح را بسوی او متوجه خواهند نمود، یعنی کارگران نوین یا پرولتارها را نیز بوجود آورد.

به همان نسبتی که بورژوازی، یعنی سرمایه، رشد می‌پذیرد، پرولتاریا، یعنی طبقه کارگر معاصر نیز رشد می‌یابد. اینان تنها زمانی می‌توانند زندگی کنند که کاری بدست آورند و فقط هنگامی میتوانند کاری بدست آورند که کارشان بر سرمایه بیافزاید. این کارگران، که مجبورند فرد فرد خود را بفروش رسانند، کالائی هستند مانند هر کالای دیگر، و بهمین جهت نیز دستخوش کلیه حوادث رقابت و نوسانات بازارند.

بر اثر توسعه استعمال ماشین و تقسیم کار، کار پرولتاریا هر گونه جنبه مستقلانه خود را از دست داده و در نتیجه لطف کار نیز برای کارگر از بین رفته است. کارگر به زائده

ساده ماشین مبدل می‌گردد و از وی فقط ساده‌ترین و یکنواخت‌ترین شیوه‌هایی را می‌خواهند که آسان‌تر از همه فراگرفته می‌شود. بدین جهت مصارفی که برای کارگر می‌شود تنها منحصر می‌گردد به تهیه وسائل معیشتی که برای حفظ خودش و بقا و نسلش ضروری است. و بهای یک کالا، و از آنجمله کار [۸]، مساوی با مصارف تولید آنست. به همان نسبت که بر نامطبوعی کار افزوده می‌شود، به همان نسبت نیز مزد کاهش می‌پذیرد. حتی از این هم بالاتر؛ به همان نسبت که استعمال ماشین و تقسیم کار توسعه می‌یابد، به همان نسبت نیز بر کمیّت کار افزوده می‌گردد، خواه بحساب ازدیاد ساعات کار و خواه در نتیجه افزایش کمیّت [۹] کار لازم در یک مدت زمان معین و یا در نتیجه تسریع حرکت ماشین و غیره.

صنایع معاصر، کارگاه کوچک استادکار پاتریارکال را به کارخانه بزرگ سرمایه‌دار مبدل ساخت. توده‌های کارگر، که در کارخانه گرد آمده‌اند مانند سربازان متشکل می‌شوند. کارگران بمثابه سربازان عادی صنعتی، تحت نظارت سلسله مراتب کاملی از درجه‌داران و افسران قرار می‌گیرند. آنان نه تنها غلامان طبقه بورژوازی و حکومت بورژوازی می‌باشند بلکه هر روز و هر ساعت ماشین و ناظرین کارخانه و بیش از همه خود بورژواهای صاحب کارخانه آنان را به قید اسارت خویش درمی‌آورند. هر اندازه که این استبداد، سودورزی را به نحو آشکارتری هدف و مقصد خویش اعلام دارد، به همان اندازه سفله‌تر و منفورتر است و همانقدر خشم بیشتری را متوجه خویش می‌سازد.

هر اندازه مهارت و زور بازو در کار دستی کمتر لازم آید، بدین معنی که صنایع معاصر بیشتر رشد یابد، به همان اندازه کار زن و کودک بیشتر جانشین کار مرد میشود. اختلاف سن و جنس دیگر برای طبقه کارگر اهمیت اجتماعی خود را از دست می‌دهد، همه افزار کارند که بر حسب سن و جنس مصارف مختلفی را لازم دارند.

همینکه استثمر صاحب کارخانه از کارگران انجام پذیرفت و کارگر سرانجام مزد خویش را دریافت داشت، تازه قسمتهای دیگر بورژوازی مانند صاحب خانه و دکاندار و گروهی و غیره بجانش می‌افتند.

قشرهای پایینی صنف متوسط، یعنی کارخانه‌داران کوچک، کسبه و رباخواران کوچک، پیشه‌وران و دهقانان، همه این طبقات به صفوف پرولتاریا داخل می‌شوند. عده‌ای بدان سبب که سرمایه کوچک آنها برای دائر ساختن بنگاههای عظیم صنعتی رسا نیست و از عهده رقابت با سرمایه‌داران بزرگتر بر نمی‌آیند و عده‌ای برای آنکه مهارت شغلی آنان در قبال وسائل جدید تولید بی‌ارزش می‌شود. بدینسان از تمام طبقات اهالی افرادی در زمره پرولتاریا وارد می‌شوند.

پرولتاریا مراحل گوناگون رشد و تکامل را می‌پیماید. مبارزه‌اش بر ضد بورژوازی موازی با زندگی‌اش آغاز می‌گردد.

در ابتدا کارگران فرد فرد مبارزه می‌کنند، بعدها کارگران یک کارخانه و آنگاه کارگران یک رشته از صنایع در یک ناحیه بر ضد فلان بورژوازی که آنان را مستقیماً استثمر می‌نماید آغاز مبارزه می‌گذارند. حمله کارگران تنها بر ضد مناسبات تولیدی بورژوازی نیست بلکه بر ضد خود افزارهای تولید نیز هست. بدین معنی که کالاهای بیگانه‌ای را که با آن رقابت میکند نابود می‌سازند، ماشینها را در هم می‌شکنند، کارخانه را طعمه حریق می‌کنند و می‌کوشند تا با اعمال زور مقام از دست رفته کارگر قرون وسطایی را باز یابند.

در این مرحله کارگران توده‌ای را تشکیل می‌دهند که در سراسر کشور پراکنده و در اثر رقابت، دچار افتراق است. هنوز یگانگی توده‌های کارگر ثمره اتحاد خود آنان نیست بلکه

نتیجه یگانگی بورژوازی است که برای احراز مقاصد سیاسی خویش باید همه پرولتاریا را به جنبش درآورد و در این هنگام هنوز قادر است این کار را انجام دهد. در این مرحله پرولتارها بر ضد دشمن خود مبارزه نمی‌کنند. مبارزه آنان بر ضد دشمن دشمن یا بازمندگان سلطنت مطلقه و مالکین زمین و بورژواهای غیر صنعتی و خرده بورژوازی است. بدین سان همه جنبش تاریخی در دست بورژوازی تمرکز می‌یابد و هر پیروزی که در این حالت بدست آید پیروزی بورژوازی است.

ولی در نتیجه ترقی صنایع نه تنها تعداد پرولتاریا افزایش می‌یابد، بلکه پرولتاریا بصورت توده‌های بزرگی گرد آمده نیرویش فزونی می‌گیرد و این نیرو را بهتر حس می‌کند. به نسبتی که استعمال ماشین بطور روزافزونی اختلاف کار را از میان می‌برد و تقریباً مزد کار همه را بطور مساوی تا میزان نازلی سقوط می‌دهد به همان نسبت مصالح و شرایط زندگی پرولتاریا نیز بیش از پیش همانند و یکسان می‌شود. رقابت روز افزون بین بورژواها و بحرانهای تجارتي که ناشی از این رقابت است، مزد کارگران را پیوسته بصورتی ناپایدارتر درمی‌آورد. کار ماشین، که به سرعتی هر چه تمامتر تکامل و همواره بهبود می‌یابد، وضع زندگی کارگران را نامطمئن‌تر می‌گرداند. تصادمات بین افراد جداگانه کارگر و افراد جداگانه بورژوا بیش از پیش شکل تصادم میان دو طبقه را بخود می‌گیرد. کارگران در آغاز کار بر ضد بورژوازی دست به ائتلاف [۱۰] می‌زنند و برای دفاع از مزد کار خود مشترکاً عمل می‌نمایند و حتی جمعیت‌های دائمی تشکیل می‌دهند تا در صورت تصادمات احتمالی بتوانند وسائل معیشت خویش را تأمین کنند. در برخی نقاط مبارزه جنبه شورش بخود می‌گیرد.

گاه گاه کارگران پیروز می‌شوند ولی این پیروزیها تنها پیروزیهای گذرنده است. نتیجه واقعی مبارزه آنان کامیابی بلاواسطه آنان نیست بلکه اتحاد کارگران است که همواره در

حال نضج است. رشد مداوم وسائل ارتباط که محصول صنایع بزرگ است و کارگران نواحی گوناگون را به یکدیگر مربوط می‌سازد، در این امر به وی مساعدت می‌نماید. تنها این رابطه لازم است تا تمام کانونهای مبارزه محلی را که در همه جا دارای یک خصلت واحد است بصورت یک مبارزه طبقاتی و ملی متمرکز سازد. هر مبارزه طبقاتی هم خود یک مبارزه سیاسی است. و آن یگانگی شهرنشینان قرون وسطی برای ایجادش، در اثر وجود کوره راههای روستایی نیازمند قرن‌ها بودند، پرولتاریای معاصر بوسیله راه آهن در عرض چند سال بوجود می‌آورد.

این تشکل پرولتاریا به شکل طبقه و سرانجام بصورت حزب سیاسی، هر لحظه در اثر رقابتی که بین خود کارگران وجود دارد مختل میگردد. ولی این تشکل بار دیگر قویتر و محکمتر و نیرومندتر بوجود می‌آید و از منازعات بین قشرهای بورژوازی استفاده نموده، آنها را ناگزیر میکند که برخی از منافع کارگران برسمیت شناخته شده و به آن صورت قانونی داده شود، از این قبیل است قانون مربوط به روز کار ده ساعته در انگلستان.

بطور کلی تصادماتی که در درون جامعه کهن وجود دارد از بسیاری لحاظ به جریان رشد پرولتاریا مساعدت می‌نماید. بورژوازی در حال مبارزه بلانقطاع است؛ در آغاز بر ضد اشراف، سپس علیه آن قسمتهایی از بورژوازی که منافع آنها با پیشرفت صنایع متضاد است و بطور دائم علیه بورژوازی همه کشورهای بیگانه. طی همه این مبارزات بورژوازی ناگزیر است از پرولتاریا استمداد کند و وی را به یاری طلبد و بدین سان او را به عرصه جنبش سیاسی بکشاند. بنابراین این خود بورژوازی است که به پرولتاریا عناصر آموزش [۱۱] خود را می‌دهد، به عبارت دیگر سلاح ضد خویش را در اختیار وی می‌گذارد.

و اما بعد، چنانکه دیدیم ترقی صنایع قشرهای تام و تمامی از طبقه حاکمه را به داخل پرولتاریا میراند و یا لاقلاً شرایط زندگی آنها را دستخوش تهدید قرار می‌دهد. اینان نیز به میزان زیاد، عناصر آموزش [۱۲] را برای پرولتاریا همراه می‌آورند.

سرانجام، هنگامی که مبارزه طبقاتی به لحظه قطعی نزدیک می‌شود، جریان تجزیه‌ای که در درون طبقه حاکمه و تمام جامعه کهن انجام می‌پذیرد، چنان جنبه پرجوش و شدیدی بخود می‌گیرد که بخش کوچکی از طبقه حاکمه از آن روگردان شده به طبقه انقلابی، یعنی طبقه‌ای که آینده از آن اوست، می‌پیوندد. به همین جهت است که مانند گذشته، که بخشی از نجباء بسوی بورژوازی می‌آمدند، اکنون نیز قسمتی از بورژوازی و یا عده‌ای از صاحب‌نظران بورژوازی که توانسته‌اند از لحاظ ثنوری به درک جنبش اجتماعی نائل آیند، به پرولتاریا می‌گروند.

بین همه طبقاتی که اکنون در مقابل بورژوازی قرار دارند تنها پرولتاریا یک طبقه واقعا انقلابی است. تمام طبقات دیگر، بر اثر تکامل صنایع بزرگ راه انحطاط و زوال می‌پیمایند و حال آنکه پرولتاریا خود ثمره و محصول صنایع بزرگ است.

صنوف متوسط، یعنی صاحبان صنایع کوچک، سوداگران خرده‌پا، پیشه‌وران و دهقانان، همگی برای آنکه هستی خود را، بعنوان صنف متوسط، از زوال برهانند، با بورژوازی نبرد می‌کنند. پس آنها انقلابی نیستند بلکه محافظه کارند. حتی از این هم بالاتر، آنها مرتجعند. زیرا میکوشند تا چرخ تاریخ را به عقب برگردانند. اگر آنها انقلابی هم باشند تنها از این جهت است که در معرض این خطرند که بصوف پرولتاریا رانده شوند، لذا از منافع آنی خود دفاع نمی‌کنند بلکه از مصالح آتی خویش مدافعه می‌نمایند، پس نظریات خویش را ترک می‌گویند تا نظر پرولتاریا را بپذیرند.

لومین پرولتاریا، این محصول انفعالی پوسیدگی تحتانی‌ترین قشرهای جامعه کهن، در جریان انقلاب پرولتاری، در برخی نقاط بطرف جنبش کشیده می‌شود ولی بر اثر وضع عمومی زندگی خویش بسی بیشتر متمایل است که خود را به دسایس و تحریکات ارتجاعی بفروشد.

در اوضاع و احوال زندگی پرولتاریا، دیگر شرایط جامعه کهن ناپود شده است. پرولتار مایملکی ندارد؛ مناسبات وی با زن و فرزند با مناسبات خانواده‌های بورژوازی هیچگونه وجه مشترکی ندارد، کار نوین صنعتی و شیوه نوین اسارت در زیر یوغ سرمایه، که خواه در انگلستان و فرانسه و خواه در آمریکا و آلمان یکنواخت است، هر گونه جنبه ملی را از پرولتاریا زدوده است. قانون، اخلاق، مذهب، برای وی چیزی نیست جز خرافات بورژوازی که در پس آنها منافع بورژوازی پنهان شده است.

تمام طبقات پیشین، پس از رسیدن به سیادت، میکوشیدند آن وضع و موقع حیاتی را که بچنگ آورده‌اند تحکیم کنند و تمام جامعه را به شرایطی که طرز تملک آنها را تأمین کند، تابع سازند. اما پرولتارها تنها زمانی میتوانند نیروی مولده جامعه را بدست آوردند که بتوانند شیوه کنونی تملک خود و در عین حال همه شیوه‌های مالکیتی را که تاکنون وجود داشته است از میان ببرند. پرولتارها از خود چیزی ندارند که حفظش کنند، آنها باید آنچه را که تا کنون مالکیت خصوصی را حفاظت مینمود و آنرا مأمون و مصون میساخت ناپود گردانند.

کلیه جنبشهایی که تاکنون وجود داشته یا جنبش اقلیتها بوده و یا خود بسود اقلیتها انجام میگرفته است. جنبش پرولتاریا جنبش مستقل اکثریتی عظیم است که بسود اکثریت عظیم انجام می‌پذیرد. پرولتاریا، یعنی تحتانی‌ترین قشر جامعه کنونی، نمیتواند

برخیزد و نمیتواند قد برافرازد بی آنکه تمام روبنای شامل آن قشرهایی که جامعه رسمی را تشکیل میدهند، منفجر گردد.

مبارزه پرولتاریا بر ضد بورژوازی در آغاز، اگر از لحاظ معنی و مضمون ملی نباشد از لحاظ شکل و صورت ملی است. پرولتاریای هر کشوری طبیعتاً در ابتدای امر باید کار را با بورژوازی کشور خود یکسره نماید.

ما ضمن توصیف مراحل کلی رشد و تکامل پرولتاریا آن جنگ داخلی کم و بیش پنهانی درون جامعه موجود را، تا آن نقطه‌ای که انقلابی آشکار درمیگیرد و پرولتاریا با برانداختن بورژوازی از طریق زور، حاکمیت خویش را پی میافکند، دنبال کرده‌ایم.

چنانکه دیدیم، کلیه جوامعی که تاکنون وجود داشته‌اند، بر بنیاد تضاد طبقات ستمگر و ستمکش استوار بوده‌اند. اما برای آنکه بتوان طبقه‌ای را در معرض جور و ستم قرار داد لازم است شرایطی را تأمین نمود که طبق آن، طبقه ستمکش لاقلاً بتواند برده‌وار زندگی کند. سرف در شرایط سرواژ به عضو کمون مبدل گردید چنانچه خرده بورژوا در زیر یوغ استبداد فئودالی به بورژوا تبدیل شد. برعکس کارگر معاصر، بجای آنکه با ترقی صنایع، راه ترقی طی کند، پیوسته به وضعی نازلتر از شرایط زندگی طبقه خویش سقوط می‌نماید. کارگر دم بدم مسکین‌تر میشود و رشد مسکنت از رشد نفوس و ثروت هم سریعتر است. بدین‌سان آشکار می‌گردد که بورژوازی قادر نیست که بیش از این طبقه حکمروای جامعه باقی بماند و شرایط طبقه خویش را بعنوان قوانین تنظیم کننده‌ای به تمام جامعه تحمیل کند. وی قادر به حکمروایی نیست چون نمیتواند برای برده‌اش حتی زندگی برده‌واری را تأمین نماید و مجبور است بگذارد برده‌اش به چنان وضعی تنزل نماید که بجای آنکه خود از قِبَلِ آنان تغذیه نماید آنها را غذا بدهد. جامعه

نمی‌تواند بیش از این تحت سیطره بورژوازی بسر برد. بدین معنی که حیات بورژوازی دیگر با حیات جامعه سازگار نیست.

شرط اساسی برای وجود و سیادت طبقه بورژوازی عبارت است از انباشته شدن ثروت در دست اشخاص و تشکیل و افزایش سرمایه. شرط وجود سرمایه کار مزدوری است. کار مزدوری منحصر به رقابت فی‌مابین کارگران بسته است. ترقی صنایع، که بورژوازی مجری بلاراده و بلامقاومت آن است، بجای پراکندگی کارگران، که از رقابت آنها ناشی است یگانگی انقلابی آنها را با ایجاد جمعیت‌های کارگری بوجود می‌آورد. بنابراین با رشد و تکامل صنایع بزرگ، خود آن شالوده‌ای که بورژوازی بر اساس آن به تولید مشغول است و محصولات را بخود اختصاص می‌دهد فرو میریزد. بورژوازی مقدم بر هر چیز گورکنان خود را بوجود می‌آورد. فنی او و پیروزی پرولتاریا بطور همانندی ناگزیر است.

۲- فصل دوم

۲-۱- پرولتارها و کمونیستها

کمونیستها و پرولتارها بطور کلی با یکدیگر چه مناسباتی دارند؟

کمونیستها حزب خاصی نیستند که در برابر دیگر احزاب کارگری قرار گرفته باشند. آنها هیچگونه منافی، که از منافع کلیه پرولتارها جدا باشد ندارند. آنها اصول ویژه‌ای [۱۳] را بمیان نمی‌آورند که بخواهند جنبش پرولتاری را در چهارچوب آن اصول ویژه بگنجانند.

فرق کمونیستها با دیگر احزاب پرولتاری تنها در این است که از طرفی، کمونیستها در مبارزات پرولتارهای ملل گوناگون، مصالح مشترک همه پرولتاریا را صرف نظر از منافع ملیشان، در مد نظر قرار می‌دهند و از آن دفاع می‌نمایند، و از طرف دیگر در مراحل گوناگونی که مبارزه پرولتاریا و بورژوازی طی میکند، آنان همیشه نمایندگان مصالح و منافع تمام جنبش هستند.

بدین مناسبت کمونیستها عملاً، با عزم ترین بخش احزاب کارگری همه کشورها و همیشه محرک جنبش به پیشاند؛ و اما از لحاظ تئوری، مزیت کمونیستها نسبت به بقیه توده پرولتاریا در این است که آنان به شرایط و جریان و نتایج کلی جنبش پرولتاریا پی برده‌اند.

نزدیک‌ترین هدف کمونیستها همان است که دیگر احزاب پرولتاریا در پی‌آیند، یعنی متشکل ساختن پرولتاریا بصورت یک طبقه، سرنگون ساختن سیادت بورژوازی و احراز قدرت حاکمه سیاسی پرولتاریا.

نظریات تئوریک کمونیستها به هیچوجه مبتنی بر ایده‌ها و اصولی که یک مصلح جهان کشف و یا اختراع کرده باشد نیست. این نظریات فقط عبارت است از بیان کلی مناسبات واقعی مبارزه جاری طبقاتی و آن جنبش تاریخی که در برابر دیدگان ما جریان دارد. الغاء مناسبات مالکیتی که تاکنون وجود داشته، چیزی نیست که صرفاً مختص به کمونیسم باشد.

کلیه مناسبات مالکیت پیوسته دستخوش تغییرات دائمی تاریخی و تبدلات همیشگی تاریخی بوده است. مثلاً انقلاب فرانسه مالکیت فئودالی را ملغی ساخت و مالکیت بورژوازی را جانشین آن نمود.

صفت ممیزه کمونیسم عبارت از الغاء مالکیت بطور کلی نیست، بلکه عبارت است از الغاء مالکیت بورژوازی. و اما مالکیت خصوصی معاصر بورژوازی، آخرین و کاملترین مظهر آنچنان تولید و تملک محصولی است که بر تضادهای طبقاتی و استثمار فرد از فرد [۱۴] مبتنی است.

از این لحاظ کمونیستها میتوانند تئوری خود را در یک اصل خلاصه کنند: الغاء مالکیت خصوصی.

ما کمونیستها را مورد ملامت قرار می‌دهند که می‌خواهیم مالکیتی که شخصا بدست آورده شده و نتیجه کار خود شخص است، مالکیتی را که بنیاد همه آزادیها و فعالیتها و استقلال فردی را تشکیل می‌دهد ملغی سازیم.

مالکیتی که حاصل دسترنج و ثمره کار و کدیمین است! آیا مقصودتان مالکیت خرده بورژوازی و خرده دهقانی است که متعلق به قبل از دوران مالکیت بورژوازی بود؟ چه لازم است که ما آن را ملغی سازیم، این رشد صنایع است که آن را بطور روزمره ملغی ساخته و در کار الغاء کامل آن است.

و یا شاید از مالکیت خصوصی بورژوازی سخن می‌رانید؟

ولی مگر کار مزدوری یعنی کار پرولتاریا برای وی مالکیتی ایجاد می‌کند؟ به هیچ وجه. کار مزدوری، سرمایه یعنی آن مالکیتی را بوجود می‌آورد که کار مزدوری را استثمار می‌کند و تنها در صورتی می‌تواند افزایش یابد که کار مزدوری جدیدی ایجاد نماید تا مجددا استثمارش کند. مالکیت در شکل کنونی آن مبتنی بر تضاد بین سرمایه و کار مزدوری است. اکنون هر دو جانب این تضاد را مورد بررسی قرار دهیم.

سرمایه‌دار بودن تنها به معنای اشغال یک مقام صرفاً شخصی در تولید نیست بلکه به معنای اشغال یک مقام اجتماعی در آن نیز هست. سرمایه یک محصول دسته جمعی است و تنها به وسیله فعالیت مشترک عده کثیری از اعضا و فقط بوسیله فعالیت مشترک همه اعضا جامعه میتواند به حرکت درآید. پس سرمایه یک نیروی فردی نیست بلکه نیرویی اجتماعی است.

بنابراین هنگامی که سرمایه به یک مالکیت دسته جمعی، متعلق به کلیه اعضای جامعه مبدل گردد، این عمل در حکم آن نیست که مالکیت خصوصی به مالکیت اجتماعی تبدیل شده است، تنها خصلت اجتماعی مالکیت تغییر می‌یابد و مالکیت جنبه طبقاتی خود را از دست می‌دهد.

اکنون به کار مزدوری بپردازیم. بهای متوسط کار مزدوری عبارت است از حد اقل مزد، یعنی مجموعه وسائل معیشتی که برای یک کارگر لازم است تا بتواند بعنوان کارگر زندگی کند. بنابراین آنچه را که کارگر مزدور بر اثر فعالیت خویش بکف می‌آورد، بزحمت برای تجدید تولید زندگیش کافی است، ما به هیچ وجه در صدد آن نیستیم که تملک خصوصی محصولات کار را، که مستقیماً برای تولید مجدد زندگی بکار میرود، از میان ببریم. این تملکی است که مازادی ایجاد نمی‌کند تا با آن بتوان زحمت بازوی دیگری را محکوم حکم خویش ساخت. ما تنها می‌خواهیم جنبه مصیبت‌بار این تملک را از میان ببریم زیرا در این طرز تملک کارگر تنها برای آن زنده است که بر سرمایه بیفزاید و تا زمانی زنده است که مصالح طبقه حاکمه مقتضی شمرد.

در جامعه بورژوازی کار زنده فقط وسیله افزایش کار متراکم است. در جامعه کمونیستی کار متراکم فقط وسیله‌ای است که جریان زندگی کارگر را توسعه بخشیده و آن را سرشارتر و آسان‌تر می‌گرداند.

بدین ترتیب در جامعه بورژوازی، گذشته بر حال حکمرواست، در صورتی که در جامعه کمونیستی، حال بر گذشته حکمروا خواهد بود. در جامعه بورژوازی سرمایه‌داری استقلال و واجد شخصیت است و حال آنکه فرد زحمتکش محروم از استقلال و فاقد شخصیت است.

از بین بردن همین مناسبات است که بورژوازی آن را از بین بردن شخصیت و آزادی می‌نامد! وی حق دارد. در واقع هم سخن بر سر از میان بردن شخصیت بورژوازی و استقلال بورژوازی و آزادی بورژوازی است.

در داخل چهاردیوار مناسبات تولیدی کنونی بورژوازی، مفهوم آزادی عبارت است از آزادی بازرگانی، آزادی داد و ستد.

ولی با برافتادن رسم بازرگانی، بازرگانی آزاد نیز از میان خواهد رفت. سخنوریهایی که درباره بازرگانی آزاد میشود، مانند انواع رجزخوانیهای دیگر بورژواهای ما درباره آزادی، بطور کلی فقط برای بازرگانی غیر آزاد و برای شهرنشینان برده شده قرون وسطائی میتواند معنی و مفهومی داشته باشد نه برای الغاء کمونیستی بازرگانی و مناسبات تولیدی بورژوازی و نیز خود بورژوازی.

شما از اینکه ما میخواهیم مالکیت خصوصی را لغو کنیم به هراس می‌افتید. ولی در جامعه کنونی شما، مالکیت خصوصی برای نه دهم اعضای جامعه لغو شده است. این مالکیت همانا در سایه آن موجود است که برای نه دهم دیگر موجود نیست. بنابراین

شما ما را سرزنش میکنید که میخواهیم مالکیتی را ملغی سازیم که محرومیت اکثریت مطلق جامعه از مالکیت، شرط ضروری وجود آن است.

بالجمله شما ما را ملامت میکنید که میخواهیم مالکیت شما را ملغی سازیم. آری، واقعا هم ما همین را خواستاریم.

از آن لحظه که دیگر تبدیل کار به سرمایه و پول و عواید ارضی و خلاصه به یک قدرت اجتماعی، که بتوان انحصارش نمود، میسر نباشد، یعنی از آن لحظه که مالکیت شخصی دیگر نتواند به مالکیت بورژوازی مبدل گردد، از همان لحظه است که شما اظهار میدارید شخصیت از میان رفته است.

بدین سان اقرار دارید که منظور شما از شخصیت چیز دیگری غیر از شخصیت فرد بورژوا یعنی مالک بورژوا نیست. چنین شخصیتی حقیقتا هم باید از بین برود.

کمونیسم از احدى امکان تملک محصولات اجتماعی را سلب نمی نماید بلکه تنها از کسانی این قدرت را سلب میکند که از طریق این تملک کار دیگران را نیز محکوم خود میسازند. معترضان می‌گویند که بر اثر الغای مالکیت خصوصی هر گونه فعالیت متوقف می‌شود و لختی و بطالت همگانی همه جا را فرا می‌گیرد.

در اینصورت میبایستی جامعه بورژوازی مدتها پیش بر اثر لختی و بطالت نابود شده باشد زیرا در این جامعه آنکه کار می‌کند چیزی بدست نمی‌آورد و آنکه چیزی بدست می‌آورد کار نمی‌کند. همه این بیم و هراسها به این تکرار مکرر محدود می‌شود که وقتی سرمایه وجود نداشت کار مزدی نیز دیگر وجود نخواهد داشت.

کلیه آن ایرادهایی را که به شیوه کمونیستی تملک و تولید محصولات مادی وارد می‌آورند، عینا همانها را به شیوه تملک و تولید محصولات کار دماغی نیز انطباق می‌دهند. بهمان سان که برای بورژوا الغاء مالکیت طبقاتی در حکم الغاء خود تولید است، بهمان ترتیب برای وی الغاء آموزش فرهنگ طبقاتی نیز در حکم الغاء آموزش بطور کلی است.

ولی آن آموزشی که وی در زوالش نُدبه سرایی می‌کند همان است که اکثریت عظیم انسانها را به زائده ماشین مبدل می‌سازد.

اما شما الغاء مالکیت بورژوازی را از نظرگاه پندارهای بورژوا ما بانه خود درباره آزادی و فرهنگ و حقوق و غیره مورد سنجش قرار ندهید و در نتیجه با ما به مجادله نپردازید. ایده‌های شما خود محصول مناسبات تولیدی جامعه بورژوازی و مناسبات بورژوازی مالکیت است، همانطور که احکام حقوقی شما نیز تنها عبارت است از اراده طبقه شما، اراده‌ای که مضمونش را شرایط مادی زندگی طبقه شما تعیین می‌کند.

شما در این پندار مغرضانه خود، که وادارتان می‌سازد مناسبات تولیدی و مناسبات مالکیت خود را از مناسباتی تاریخی که طی جریان تکاملی تولید تغییر می‌کند، جدا انگاشته و آن را به قانون جاودان طبیعت و تفکر بدل کنید، با همه آن طبقاتی که قبل از شما حکمروایی کرده و راه فنا سپرده‌اند شریک و سهیمید. هنگامی که سخن از مالکیت بورژوازی بمیان می‌آید شما جرأت ندارید آنچه را که در مورد مالکیت دوران باستان و عهد فئودالی می‌کنید، در این مورد نیز درک کنید.

و اما الغاء خانواده! حتی افراطی‌ترین رادیکالها نیز از این قصد پلید کمونیستها به خشم درمی‌آیند.

خانواده کنونی بورژوازی بر چه اساسی استوار است؟ بر اساس سرمایه و مداخل خصوصی. خانواده بصورت تمام و کمال تنها برای بورژوازی وجود دارد و بی‌خانمانی اجباری پرولتارها و فحشاء عمومی مکمل آن است.

خانواده بورژوازی طبیعتاً با از میان رفتن این مکمل خود از بین می‌رود و زوال هر دو با زوال سرمایه توأم است.

ما را سرزنش می‌کنید که می‌خواهیم به استثمار والدین از اطفال خود خاتمه دهیم؟ ما به این جنایت اعتراف می‌کنیم.

ولی شما می‌گویید که وقتی ما بجای تربیت خانگی تربیت اجتماعی را برقرار می‌سازیم، گرامی‌ترین مناسباتی را که برای انسان وجود دارد از میان می‌بریم.

اما مگر تعیین کننده پرورش خود شما جامعه نیست؟ مگر تعیین کننده این پرورش آن مناسبات اجتماعی که در درون آن به کار پرورش مشغولید و نیز دخالت مستقیم و یا غیر مستقیم جامعه از طریق مدرسه و غیره نیست؟ کمونیستها تأثیر جامعه در پرورش را از خود اختراع نمی‌کنند؛ آنها تنها خصلت آن را تغییر می‌دهند و کار پرورش را از زیر تأثیر نفوذ طبقه حاکمه بیرون می‌کشند.

هر اندازه که در سایه رشد صنایع بزرگ پیوندهای خانوادگی در محیط پرولتاریا بیشتر از هم می‌گسلد و هر اندازه که کودکان بیشتر به کالای ساده و افزار کار مبدل می‌گردند، به همان اندازه یاهوسرای‌های بورژوازی درباره خانواده و پرورش و روابط محبت آمیز والدین و اطفال بیشتر ایجاد نفرت می‌کند.

بورژوازی یکصدا بانگ میزند: آخر شما کمونیستها می‌خواهید اشتراک زن را عملی کنید.

بورژوا زن خود را تنها یک افزار تولید می‌شمرد. وی می‌شنود که افزارهای تولید باید مورد بهره برداری همگانی قرار گیرند لذا بدیهی است که نمی‌تواند طور دیگری فکر کند جز اینکه همان سرنوشت شامل زنان نیز خواهد شد.

وی حتی نمی‌تواند حدس بزند که اتفاقاً صحبت بر سر آن است که این وضع زنان، یعنی صرفاً ابزار تولید بودن آنان، باید مرتفع گردد.

وانگهی چیزی مضحک‌تر از وحشت اخلاقی عالیجنابانه بورژواهای ما از این اشتراک رسمی زنان، که به کمونیستها نسبت می‌دهند، نیست. لازم نیست کمونیستها اشتراک زن را عملی کنند، این اشتراک تقریباً همیشه وجود داشته است.

بورژواهای ما، به این که زنان و دختران کارگران خود را تحت اختیار دارند، اکتفا نمی‌ورزند و علاوه بر فحشاء رسمی لذت مخصوصی می‌برند و قتیکه زنان یکدیگر را از راه بدر کنند.

زناشویی بورژوازی در واقع همان اشتراک زنان است. حداکثر ایرادی که ممکن بود به کمونیستها وارد آوردند این است که می‌خواهند اشتراک ریاکارانه و پنهانی زنان را رسمی و آشکار کنند. ولی بدیهی است که با نابود شدن مناسبات کنونی تولید، آن اشتراک زنان که از این مناسبات ناشی شده، یعنی فحشاء رسمی و غیر رسمی، نیز از میان خواهد رفت.

و نیز کمونیستها را سرزنش می‌کنند که می‌خواهند میهن و ملیت را ملغی سازند. کارگران میهن ندارند. کسی نمیتواند از آنها چیزی را که ندارند بگیرد. زیرا پرولتاریا باید قبل از هر چیز سیادت سیاسی را بکف آورد و بمقام یک طبقه ملی [۱۵] ارتقاء یابد و خود را بصورت ملت درآورد؛ وی خودش هنوز جنبه ملی دارد، گرچه این اصلا به آن معنایی نیست که بورژوازی از آن می‌فهمد.

جدایی ملی و تضاد ملتها بر اثر رشد و توسعه بورژوازی و آزادی بازرگانی و بازار جهانی و یکسانی تولید صنعتی و شرایط زندگی منطبق با آن، بیش از پیش از میان می‌رود.

سیادت پرولتاریا از میان رفتن این جدایی و تضاد را بیش از پیش تسریع می‌کند. اتحاد مساعی لاقل کشورهای متمدن، یکی از شرایط اولیه آزادی پرولتاریاست.

به همان اندازه‌ای که استثمار فردی بوسیله فرد دیگر از میان می‌رود، استثمار ملی بوسیله ملل دیگر نیز از میان خواهد رفت.

با از بین رفتن تضاد طبقاتی در داخل ملتها مناسبات خصمانه ملتها نسبت به یکدیگر نیز از میان خواهد رفت.

اتهاماتی که از نقطه نظر مذهبی، فلسفی و بطور کلی ایده‌ئولوژیک به کمونیسم وارد میشود به هیچوجه درخور بررسی مفصلی نیستند.

آیا ژرف اندیشی و بصیرت خاصی لازم است برای آنکه پی ببریم که تصورات، نظریات و مفاهیم و در یک کلمه شعور انسانها همپای شرایط معیشت و مناسبات اجتماعی و زندگی اجتماعی آنها تغییر مییابد؟

تاریخ ایده‌ها چه چیز دیگری جز این حقیقت را مبرهن می‌سازد که محصولات ذهن، موازی با محصولات مادی تحول می‌پذیرد؟ ایده‌های رایج و شایع هر زمانی پیوسته تنها عبارت بوده است از ایده‌های طبقه حاکمه.

از ایده‌هایی سخن می‌رانند که تمام جامعه را انقلابی می‌کند؛ ذکر این نکته تنها این حقیقت را روشن می‌سازد که در درون جامعه قدیم عناصر جامعه جدید تشکیل شده است و اینکه زوال افکار کهن همپا و همراه زوال شرایط کهن زندگی است.

هنگامی که دنیای قدیم در دست زوال بود مذاهب کهن مغلوب مذهب مسیح شدند. هنگامی که در قرن ۱۸ عقاید مسیحی در زیر ضربات افکار تجدد طلبانه نابود میشد، جامعه فتودال با بورژوازی که در آن ایام انقلابی بود در کار پیکاری مرگبار بود. ایده‌های مربوط به آزادی وجدان و مذهب، فقط مظهر سلطه آزادی رقابت در عرصه وجدانیات [۱۶] بود.

به ما خواهند گفت: ولی ایده‌های مذهبی و اخلاقی و فلسفی و سیاسی و حقوقی و غیره قطعاً در مسیر تکامل تاریخی تبدلات و تطوراتی یافته‌اند. اما خود مذهب و اخلاق و فلسفه و سیاست و حقوق در جریان این تبدیل و تطور محفوظ مانده است.

بعلاوه حقایق جاویدانی نظیر آزادی، عدالت و غیره وجود دارد که برای کلیه مراحل تکامل اجتماعی مشترک است. و حال آنکه کمونیسم، بجای آنکه بدل تازه‌ای بیاورد، حقایق جاویدان مذهب و اخلاق را از میان میبرد و بدینسان با سراسر سیر تکامل تاریخی که تاکنون وجود داشته مخالف است.

این اتهام سرانجام به کجا منجر میشود؟ تاریخ کلیه جوامعی که تاکنون وجود داشته، در مسیر تناقضات طبقاتی، که طی ادوار مختلف اشکال گوناگونی بخود گرفته سیر کرده است.

ولی این تناقضات هر شکلی که بخود گرفته باشند، باز استثمار شدن بخشی از جامعه بوسیله بخش دیگر حقیقتی است که برای کلیه قرون گذشته عمومیت دارد. بدین مناسبت عجیبی نیست که شعور و ادراک اجتماعی کلیه قرون و اعصار گذشته، علی رغم همه اختلاف شکلها و تفاوتها، با شکلهایی یکسان و معین، یعنی با آن شکلهایی از معرفت سیر میکند که تنها بر اثر نابودی نهایی تناقض طبقات بکلی نابود خواهند شد.

انقلاب کمونیستی قطعی ترین شکل گسستن رشته‌های پیوند با مناسبات مالکیتی است که مآثرک گذشته است؛ شگفت آور نیست اگر این انقلاب در جریان تکامل خود با ایده‌هایی که مآثرک گذشته است به قطعی ترین شکلی قطع رابطه کند.

اینک از اعتراضات بورژوازی نسبت به کمونیسم بگذریم.

در فوق دیدیم که نخستین گام در انقلاب کارگری عبارت است از ارتقاء پرولتاریا به مقام طبقه حاکمه و به کف آوردن دموکراسی.

پرولتاریا از سیادت سیاسی خود برای آن استفاده خواهد کرد که قدم بقدم تمام سرمایه را از چنگ بورژوازی بیرون بکشد، کلیه آلات تولید را در دست دولت، یعنی پرولتاریا که بصورت طبقه حاکمه متشکل شده است، متمرکز سازد و با سرعتی هر چه تمامتر بر حجم نیروهای مولده بیافزاید.

البته این کار در ابتدا ممکن است تنها با دخالت مستبدانه در حقوق مالکیت و مناسبات تولیدی بورژوازی یعنی با کمک اقداماتی انجام گیرد که از لحاظ اقتصادی نارسا و نا استوار بنظر می‌رسند، ولی در جریان جنبش، خود بخود نشو و نما یافته و بکار بردن آنها بمتابه وسائلی برای ایجاد تحول در کلیه شیوه تولید امری احتراز ناپذیر است.

بدیهی است که این اقدامات در کشورهای گوناگون متفاوت خواهد بود.

ولی در پیشروترین کشورها میتوان بطور کلی اقدامات زیرین را مجری داشت:

۱. ضبط املاک و صرف عواید حاصله از زمین برای تأمین مخارج دولتی.
۲. مالیات تصاعدی سنگین.
۳. لغو حق وراثت.
۴. ضبط اموال کلیه مهاجرین و متجاسرین.
۵. تمرکز اعتبارات در دست دولت بوسیله یک بانک ملی با سرمایه دولتی و با حق انحصار مخصوص.
۶. تمرکز کلیه وسائط حمل و نقل در دست دولت.
۷. ازدیاد تعداد کارخانه‌های دولتی و افزارهای تولید و اصلاح و آباد ساختن اراضی طبق نقشه واحد.
۸. اجبار یکسان کار برای همه و ایجاد ارتش صنعتی بویژه برای کشاورزی.
۹. پیوند کشاورزی و صنعت و کوشش در راه رفع تدریجی تضاد [۱۷] بین ده و شهر.

۱۰. پرورش اجتماعی و رایگان کلیه کودکان و از میان بردن کار کودکان در کارخانه‌ها بشکل کنونی آن. در آمیختن امور تربیتی با تولید مالی و غیره و غیره.

هنگامی که در جریان تکامل، اختلافات طبقاتی از میان برود و کلیه تولید در دست اجتماعی از افراد تمرکز یابد، در آن زمان حکومت عامه جنبه سیاسی خود را از دست خواهد داد. قدرت حاکمه سیاسی بمعنای خاص کلمه عبارت است از اعمال زور متشکل یک طبقه برای سرکوب طبقه دیگر. هنگامی که پرولتاریا بر ضد بورژوازی ناگزیر بصورت طبقه‌ای متحد گردد، و از راه یک انقلاب، خویش را به طبقه حاکمه مبدل کند و بعنوان طبقه حاکمه مناسبات کهن تولید را از طریق اعمال جبر ملغی سازد، آنگاه همراه این مناسبات تولیدی شرایط وجود تضاد طبقاتی را نابود کرده و نیز شرایط وجود طبقات [۱۸] بطور کلی و در عین حال سیادت خود را هم بعنوان یک طبقه از بین می‌برد.

بجای جامعه کهن بورژوازی، با طبقات و تناقضات طبقاتی، اجتماعی از افراد پدید می‌آید که در آن، تکامل آزادانه هر فرد شرط تکامل آزادانه همگان است.

۳- فصل سوم

۳-۱- ادبیات سوسیالیستی و کمونیستی:

۳-۱-۱- سوسیالیسم ارتجاعی

الف. سوسیالیسم فئودالی

اشراف فرانسه و انگلیس بنا به اقتضاء موقع تاریخی خویش مأموریتشان این بود که بر ضد جامعه معاصر بورژوازی هجیونامه‌هایی بنگارند. در انقلاب ژوئیه سال ۱۸۳۰ در فرانسه و در جنبش طرفداران رفرم پارلمانی در انگلستان، اشراف یکبار دیگر از تازه بدوران رسیده منفور شکست خوردند. از این پس دیگر سخنی از یک مبارزه جدی سیاسی نمی‌توانست در میان باشد. تنها راه مبارزه از طریق ادبیات برایشان باقیمانده بود، اما در عرصه ادبیات نیز دیگر عبارت پردازیهای دوران تجدید سلطنت [۱۹] غیر ممکن شده بود. اشراف برای جلب شفقت، می‌بایستی بظاهر چنین جلوگر سازند که دیگر در بند منافع خود نیستند و دادخواست آنان بر ضد بورژوازی فقط بخاطر حفظ منافع طبقه استثمار شده است. آنان خود را بدین دلخوش می‌ساختند که بر ضد سرور جدید خود هزلیات سروده و نجواکنان در گوش وی پیشگویی‌های کمابیش شومی کنند

بدین ترتیب سوسیالیسم فئودالی، که نیمی از آن نوحه سرایی، نیمی هزلیات، نیمی قصه گذشته و نیمی تهدید آینده است بوجود آمد که گاه گاه دادنامه تلخ و بذله‌گویانه و نیشدارش مستقیماً قلب بورژوازی را جریحه‌دار میکرد ولی پیوسته به علت بی‌استعدادی کامل برای درک جریان تاریخ معاصر، تأثیر خنده آوری داشت.

اشراف، چنتای در یوزگی پرولتاریا را همچون پرچی بحرت درمی آوردند تا مردم را از پی خود براه اندازند ولی هر وقت که مردم بدنبال آنان روان شدند، نشان قدیمی فتودالی را در پشت آنان مشاهده کردند و با قهقهه بلند خالی از احترامی دوری گرفتند.

قسمتی از لژیتمیستهای فرانسه و گروه "انگلستان جوان" [۲۰] به اجراء این کمدی مشغول شدند.

هنگامی که فتودالها ثابت میکنند که شیوه استثمار آنها از نوع دیگری و غیر از شیوه استثمار بورژوازی بوده است، فقط این نکته را فراموش میکنند که آنان در اوضاع و احوال بکلی دیگری که اکنون از میان رفته است به استثمار مشغول بودند. هنگامی که آنها خاطرنشان می کنند که در دوران سیادتشان پرولتاریای معاصر وجود نداشت این نکته را فراموش می کنند که اتفاقا بورژوازی معاصر ثمره ناگزیر نظام اجتماعی آنهاست.

بعلاوه فتودالها آنقدر جنبه ارتجاعی انتقادات خویش را کم پنهان میدارند که اتهام عمده شان بر ضد بورژوازی عبارت از همین است که در دوران سیادت بورژوازی طبقه ای نشو و نما می یابد که کلیه نظام اجتماعی کهن را منفجر خواهد ساخت.

آنها بورژوازی را بیشتر از این جهت نکوهش می کنند که وی پرولتاریای انقلابی را بوجود می آورد نه از این جهت که بطور کلی پرولتاریا را بوجود می آورد.

به همین جهت هنگام عمل سیاسی، در کلیه اقدامات جابرانه بر ضد طبقه کارگر شرکت میجویند و در زندگی عادی هم با همه عبارات پُر طمطراق فرصت را برای جمع کردن سببهای زرین [۲۱] و یا مبادله وفا و محبت و آزادگی با منافع حاصله از تجارت پشم گوسفند و چغندر و عرق را از دست نمی دهند [۲۲].

همانطور که کشیش پیوسته بازو به بازوی فئودال گام برمیداشته است، سوسیالیسم کشیشی نیز دوش بدوش سوسیالیسم فئودالی در حرکت است.

هیچ چیز از این آسانتر نیست که به شیوه مرتاضانه مسیحی آب و رنگ سوسیالیستی داده شود. مگر مسیحیت نیز به ضد مالکیت خصوصی و زناشویی و دولت پیکار نکرده است؟ مگر بجای آنها نکوکاری و مسکنت، زندگی مجرد و خوار داشتن نفس، رهبانیت و کلیسا را موعظه نموده است؟ سوسیالیسم مسیحی تنها به مثابه آب متبرکی است که کشیشها بر خشم و غضب اشرافیت میپاشند.

ب. سوسیالیسم خرده بورژوازی

اشرافیت فئودال یگانه طبقه‌ای نیست که بدست بورژوازی سرنگون شده و شرایط گذراننش در جامعه معاصر بورژوازی وخیم‌تر گردیده و خود راه زوال را طی کرده است. صنف قرون وسطائی شهرنشینان و صنف دهقانان خرده پا اسلاف بورژوازی معاصر بوده‌اند. در کشورهایی که از لحاظ صنعتی و تجارتي کمتر رشد یافته‌اند، این طبقه تاکنون هم در کنار بورژوازی رشد یابنده زندگی جامد خود را ادامه می‌دهد.

در آن کشورهایی که مدنیت معاصر رشد یافته و بسط گرفته است خرده بورژوازی جدیدی بوجود آمده است و بعنوان بخش مکمل جامعه بورژوازی دائما سیر بوجود آمدن خود را طی می‌کند. این خرده بورژوازی بین پرولتاریا و بورژوازی در نوسان است. ولی رقابت، پیوسته افراد متعلق به این طبقه را بداخل صفوف پرولتاریا می‌راند و آنان دیگر شروع به درک این نکته می‌کنند که آن لحظه، که بر اثر رشد صنایع بزرگ بعنوان

بخش مستقل جامعه معاصر بکلی از میان بروند، نزدیک است و جای آنها را در تجارت و صنعت و زراعت، بازرسان و مستخدمان اجیر خواهند گرفت.

در کشورهایمانند فرانسه، که دهقانان بمراتب بیش از نیمی از کلیه نفوس را تشکیل می‌دهند، پیدایش نویسندگانی که جانب پرولتاریا را علیه بورژوازی گرفته و در انتقادات خویش نسبت به نظام بورژوازی مقیاسهای خرده بورژوازی و خرده دهقانی را بکار می‌بردند و حزب کارگر را از نظرگاه خرده بورژوازی درک می‌نمودند امری طبیعی بود. بدین ترتیب بود که سوسیالیسم خرده بورژوا پدید آمد. سیسموندی نه تنها در فرانسه بلکه در انگلستان نیز بر رأس ادبیاتی از این نوع قرار دارد.

این سوسیالیسم با تیزبینی و بصیرتی فراوان توانسته است تضادهای موجود در مناسبات تولیدی معاصر را درک نماید و ثناخوانی سالوسانه اقتصادپون را فاش کند و اثرات مخرب تولید ماشینی و تقسیم کار، تمرکز سرمایه و مالکیت ارضی، اضافه تولید، بحرانها، زوال ناگزیر خرده بورژوا و دهقان، فقر پرولتاریا، هرج و مرج تولید، عدم تناسب فاحش توزیع ثروت، جنگهای خانمانسوز صنعتی ملتها با یکدیگر، منسوخ شدن آداب و رسوم سابق و مناسبات کهن خانوادگی و ملیتهای قدیم را با شیوه انکارناپذیری مبرهن سازد.

ولی از نظر مضمون مثبت خود، این سوسیالیسم سعی دارد با وسائل کهن تولید و مبادله و به همراه آن مناسبات قدیمی مالکیت و جامعه کهن را بار دیگر احیاء نماید و یا آنکه وسائل معاصر تولید و مبادله را از راه جبر و زور بار دیگر در چهارچوب مناسبات کهن مالکیتی که قبلا بوسیله این وسائل تولید منفجر شده و ناچار میبایستی هم

منفجر شود بگنجانند. در هر دو حالت این سوسیالیسم، در عین حال، هم ارتجاعی است و هم تخیلی.

آخرین کلام این سوسیالیسم آن است که سازمان صنفی در صنایع و روابط پاتریارکال در کشاورزی مستقر گردد. این طریقت در رشد و تکامل آتی خود به لند لند مرعوبانه‌ای مبدل گردید [۲۳].

ج. سوسیالیسم آلمانی یا سوسیالیسم "حقیقی"

ادبیات سوسیالیستی و کمونیستی فرانسه، که تحت فشار بورژوازی حاکم بوجود آمده و مظهر ادبی مبارزه بر ضد این حاکمیت بود، زمانی به آلمان انتقال داده شد که در آنجا بورژوازی تازه مبارزه خود را بر ضد استبداد فئودالی شروع نموده بود.

فیلسوفها و نیمه فیلسوفها و دوستداران جملات زیبا در آلمان با حرص و ولع تمام در دامن این ادبیات چنگ زدند و فقط فراموش کردند که همراه با انتقال این نوشته‌ها از فرانسه به آلمان، شرایط حیاتی کشور فرانسه به آلمان منتقل نشده است. در اوضاع و احوال آلمان، ادبیات فرانسوی اهمیت عملی بلاواسطه خود را از دست داد و منظره یک جریان صرفا ادبی را بخود گرفت. این ادبیات میبایستی فقط چیزی شبیه به خیالبافی فارغ‌بالان درباره یک جامعه واقعی [۲۴] و درباره تحقق یافتن ماهیت انسانی بنظر آید. بدین سان خواسته‌های نخستین انقلاب فرانسه برای فلاسفه آلمانی قرن هجدهم تنها به معنای خواسته‌های "عقل عملی" بطور کلی بود و ابراز اراده بورژوازی انقلابی فرانسه هم در نظر آنها مفهوم قوانین اراده محض، اراده من حیث هی و اراده واقعا بشری را داشت.

تمام کار مصنفین آلمانی منحصر به این شد که ایده‌های نوین فرانسوی را با وجدان فلسفی کهن خویش سازگار سازند و یا به عبارت صحیح‌تر ایده‌های فرانسوی را از نظرگاه فلسفی خود فراگیرند.

این عمل فراگرفتن به همان شکلی انجام گرفت که معمولاً زبان بیگانه را فرامی‌گیرند، یعنی از طریق ترجمه.

چنانکه می‌دانیم، راهبان بر دست‌نویسهایی که بر آن آثار کلاسیک بت پرستان باستان نوشته شده بود، شرح حال بی‌معنای مقدسین کاتولیک را می‌نگاشتند. مصنفین آلمانی با ادبیات ضد دینی فرانسه درست عکس این رفتار را کردند بدین معنی که اباطیل فلسفی خود را در ظاهر متن فرانسه نوشتند. مثلاً در ذیل انتقاد فرانسوی از مناسبات پولی نوشتند: "از خود جدا شدن ماهیت بشری" و در ذیل انتقاد فرانسوی از دولت بورژوازی نوشتند: "الغاء سلطه کل تجریدی" و الخ.

آنان این عمل گنجاندن لفاظیهای فلسفی ذیل تئوریهای فرانسوی را بنام "فلسفه عمل"، "سوسیالیسم حقیقی"، "دانش آلمانی سوسیالیسم"، "بنیاد فلسفی سوسیالیسم" و غیره تعمیم کردند.

بدین ترتیب ادبیات سوسیالیستی - کمونیستی فرانسوی بکلی ماهیت واقعی خود را از دست داد. و از آنجایی که این ادبیات در دست آلمانها دیگر مظهر مبارزه طبقه‌ای علیه طبقه دیگر نبود، آلمانها مطمئن بودند که مافوق "یکطرفه بودن فرانسوی" قرار گرفته‌اند و بجای نیازمندیهای حقیقی از نیازمندی به حقیقت و بجای منافع پرولتاریا از منافع ماهیت بشری و انسانها بطور کلی یعنی انسانی که متعلق به هیچ طبقه‌ای نیست

و اصولاً فی الواقع موجود نیست بلکه تنها هستی او در آسمان مه‌آلود پندارهای فلسفی متصور است، دفاع می‌نمایند.

این سوسیالیسم آلمانی، که تمرینهای اسکولاستیک مآب و چرند خود را آنقدر به شکل جدی و پُر حرارت تلقی می‌کرد و با جار و جنجال بازار گرمی می‌نمود، اندک اندک معصومیت عالم نمایانه خود را از دست داد.

مبارزه بورژوازی آلمان، بخصوص بورژوازی پروس بر ضد فئودالها و سلطنت مطلقه و یا عبارت دیگر جنبش لیبرالی، همواره جدی‌تر می‌گشت.

بدین سان برای سوسیالیسم "حقیقی" فرصتی مطلوب به چنگ آمد تا خواستههای سوسیالیستی را در مقابل جنبش سیاسی قرار دهد و بر حسب سنت موجود به لیبرالیسم، دولت انتخابی، رقابت بورژوازی، آزادی مطبوعات بورژوازی، حقوق بورژوازی، آزادی و مساوات بورژوازی لعنت بفرستد و توده مردم را موعظه کند که آنان از این جنبش بورژوازی هیچ طرفی برنخواهند بست، بلکه بر عکس در خطرند که همه چیز خود را از دست بدهند. سوسیالیسم آلمانی در موقع لازم فراموش می‌کرد که انتقاد فرانسوی، که وی انعکاس و تقلید بی‌روح آن بود، ناشی از فرض وجود جامعه معاصر بورژوازی و شرایط حیاتی مادی و ساختمان سیاسی متناسب با آن، یعنی ناشی از فرض کلیه آن مقدماتی بود که تازه در آلمان سخن از بدست آوردن آنها بمیان آمده.

این سوسیالیسم برای حکومت‌های استبدادی آلمان و ملتزمین آنان مانند کشیشان و اولیاء مدارس و یونکرهای جاهل و عمّال دیوانی این حکومتها، بمنزله مترسک مساعدی بر ضد بورژوازی تهدید کننده و معترض بود.

این سوسیالیسم مَکَمَل تسلیت‌بخش تازیان‌های سوزان و گلوله‌های تفنگ بود که همین حکومتها بکمک آنها قیامهای کارگران آلمانی را سرکوب می‌کردند.

اگر بدین طریق سوسیالیسم "حقیقی" در دست دولت بدل به حرب‌های برای مبارزه بر ضد بورژوازی می‌گشت، در عین حال مستقیماً هم مظهر منافع ارتجاعی یعنی منافع کوتاه‌نظران [۲۵] آلمانی بود. پایه حقیقی اجتماعی ترتیبات موجود در آلمان طبقه خرده بورژوازی است که بازمانده قرن شانزدهم است و از آن زمان تاکنون پیوسته شکل‌های تازه به تازه‌ای بخود گرفته است.

حفظ این خرده بورژوازی در حکم حفظ ترتیبات موجوده در آلمان است. این خرده بورژوازی با رُعب تمام در انتظار آن است که سلطه صنعتی و سیاسی بورژوازی از طرفی بوسیله تمرکز سرمایه و از طرفی بر اثر رشد پرولتاریای انقلابی برایش نابودی و اضمحلال بار بیاورد. بنظر وی چنین می‌رسد که سوسیالیسم "حقیقی" میتواند این هر دو نشان را با یک تیر بزند. لذا مانند بیماری همه‌گیری اشاعه می‌یافت.

این جامه که از تار عنکبوت تخیلات بافته و با گل‌های خوش نقش و نگار فصاحت تزئین یافته و با سرشک تأثرات مفرط شستشو داده شده بود، این جامه عارفانه که سوسیالیست‌های آلمانی در لفافه آن مثنی "حقایق جاویدان" ناقابل خود را نهان می‌ساخته‌اند تنها بر فروش کالای آنان در میان این جماعت می‌افزود.

سوسیالیسم آلمانی نیز بنوبه خود بیش از پیش پی می‌برد که بعهدده اوست که نماینده مطمئن این کوتاه‌نظران باشد.

این سوسیالیسم ملت آلمان را بعنوان یک ملت نمونه و کوتاه‌نظر آلمانی را مانند نمونه‌ای برای بشر اعلام می‌داشت و برای هر یک از دناات‌هایش معنای سوسیالیستی

عالی و باطنی قائل می‌شد، یعنی آن را درست بعکس آنچه که بود بدل می‌ساخت. و پایان کار را بطرز پیگیر بجایی رساند که مستقماً بر ضد روش "خشن و مخرب" کمونیستها برخاست و اعلام داشت که خود وی در عالم بی‌غرضی با عظمت خویش مافوق هرگونه مبارزه طبقاتی قرار دارد. بجز چند استثناء معدود، آنچه که در آلمان بعنوان باصلاح تألیفات سوسیالیستی و کمونیستی جریان دارد، به این ادبیات پلید و بیزاری آور مربوط است [۲۶].

۳-۱-۲- سوسیالیسم محافظه کار یا بورژوازی

قسمتی از بورژوازی مایل است دردهای اجتماعی را درمان کند تا بقاء جامعه بورژوازی را تأمین نماید.

اقتصادیون، نوع‌پروان، انساندوستان، مصلحین طبقه کارگر، بانیان جمعیت‌های خیریه، اعضای انجمن‌های حمایت از حیوانات، مؤسسیس مجامع منع مسکرات و اصلاح طلبان خرده‌پا از همه رنگ و قماش، به این دسته تعلق دارند. این سوسیالیسم بورژوا حتی بصورت سیستم‌های تمام و کمالی در می‌آمد.

بعنوان مثال کتاب "فلسفه فقر" تألیف پرودون را ذکر می‌کنیم.

سوسیالیست‌های بورژوا می‌خواهند شرایط حیات جامعه معاصر را حفظ کنند ولی بدون مبارزات و مخاطراتی که ناگزیر از آن ناشی می‌شود. آنها می‌خواهند جامعه موجود را حفظ کنند ولی بدون عناصری که آن را انقلابی کرده و شیرازه‌اش را از هم می‌پاشد. آنها بورژوازی را بدون پرولتاریا می‌خواهند. بورژوازی عالمی را که در آن حکمرواست،

طبیعتاً بهترین عوالم می‌پندارد. سوسیالیسم بورژوا این پندار تسلیت بخش را بصورت یک سیستم تمام و یا نیمه‌کاره‌ای در می‌آورد. هنگامی که این سوسیالیسم از پرولتاریا دعوت می‌کند که سیستم او را عملی نماید و در بیت‌المقدس جدید وی گام گذارد، در واقع توقع وی فقط آنست که پرولتاریا در جامعه کنونی همچنان باقی بماند ولی اندیشه‌های کینه‌آمیز خود را درباره این جامعه بدور افکند.

نوع دومی از این سوسیالیسم، که کمتر سیستماتیک و منظم ولی بیشتر عملی است، می‌کوشید تا در طبقه کارگر نسبت به هر جنبش انقلابی نظریاتی منفی تلقین کند و اثبات نماید که برای طبقه کارگر فلان و یا بهمان اصلاحات سیاسی سودمند نیست بلکه تنها تغییر شرایط مادی و مناسبات اقتصادی مفید است. و اما مقصود این سوسیالیسم از تغییر شرایط مادی به هیچ وجه الغاء مناسبات تولیدی بورژوازی، که تنها از طریق انقلاب عملی شدنی است، نمی‌باشد، بلکه مقصد اصلاحات اداری بر اساس مناسبات تولیدی موجود است. در نتیجه، در روابط بین سرمایه و کار مزدوری هیچ تغییری وارد نمی‌کند و در بهترین حالات، جز کاستن از مصارف سیادت بورژوازی و ساده‌تر کردن امور اقتصادی دولت بورژوازی عمل دیگری صورت نمی‌دهد.

سوسیالیسم بورژوازی تنها زمانی با چهره براننده خود جلوگر می‌شود که به وجهی از سخنوری مبدل گردد. آزادی بازرگانی! بسود طبقه کارگر؛ حمایت گمرکی! بسود طبقه کارگر؛ زندانهای انفرادی! بسود طبقه کارگر... این است آخرین و تنها سخن جدی سوسیالیسم بورژوازی.

سوسیالیسم بورژوازی درست منحصر به این ادعاست که بورژوا بورژواست، بسود طبقه کارگر.

۳-۱-۳ سوسیالیسم و کمونیسم انتقادی-تخیلی

ما در اینجا از آن ادیبانی که در کلیه انقلابهای کبیر زمان کنونی ترجمان خواستههای پرولتاریا بوده است، سخن بمیان نمی‌آوریم (نوشته‌های بابف و غیره).

اولین کوششهای پرولتاریا برای اجرای مستقیم منافع خاص طبقاتی خود در دوران هیجان عمومی، در دوران سرنگونی جامعه فئودال، ناگزیر، بر اثر عدم رشد خود پرولتاریا و همچنین در نتیجه فقدان شرایط مادی رهاییش، که تنها محصول عصر بورژوازی است، با شکست مواجه می‌گردید. ادبیات انقلابی که همراه این جنبشهای نخستین پرولتاریا پدید شد، ناگزیر از لحاظ مضمون ارتجاعی است زیرا یک رهبانیت عمومی، و مساوات ناهمواری را موعظه می‌کند.

سیستمهای اصلی سوسیالیستی و کمونیستی، یعنی سیستم سن‌سیمون، فوریه، اوئن و غیره در دوران اولیه که وصف آن گذشت، (رجوع کنید به بخش "بورژوازی و پرولتاریا") یعنی زمانی که مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی رشد نیافته بود، بوجود می‌آید.

راست است، مخترعین این سیستمها تضاد طبقاتی و همچنین تأثیر عناصر مخرب درون خود جامعه حاکمه را مشاهده می‌کنند، ولی برای خود پرولتاریا هیچگونه فعالیت مستقل تاریخی، هیچگونه جنبش سیاسی خاصی قائل نیستند.

از آنجایی که رشد تضاد طبقاتی پا بپای رشد صنایع در حرکت است، لذا آنها هنوز از عهده دریافت شرایط مادی نجات پرولتاریا بر نمی‌آیند و در جستجوی آنچنان علم اجتماعی و آنچنان قوانین اجتماعی هستند که بتواند این شرایط را بوجود آورد.

جای فعالیت اجتماعی را باید فعالیت اختراعی شخص آنها و جای شرایط تاریخی نجات را باید شرایط تخیلی آنها، و جای پیشرفت تدریجی پرولتاریا بصورت طبقه را باید تشکل جامعه طبق نسخه من درآوردی آنها بگیرد. در نظر آنها تاریخ آینده تمام جهان عبارت است از تبلیغ و اجرای عملی نقشه‌های اجتماعی آنان.

راست است آنها اعتراف می‌کنند که در نقشه‌های خودشان، بطور عمدۀ از منافع طبقه کارگر، بعنوان دردمندترین طبقات مدافعه می‌کنند. پرولتاریا تنها از این نقطه نظر که دردمندترین طبقات است برای آنها وجود دارد.

ولی شکل نارس مبارزه طبقاتی و همچنین وضع زندگانی خود این اشخاص کار آنها را به آنجا می‌کشاند که خود را برتر از تضاد طبقاتی تصور کنند. آنها میخواهند وضع همه اعضای جامعه، و حتی روزگار کسانی را که در بهترین شرایط بسر می‌برند، اصلاح نمایند. به همین جهت آنها همه اجتماع را بدون تفاوت و اختلاف و حتی طبقه حاکمه را با رجحان بیشتری مخاطب قرار می‌دهند. به نظر آنها کافی است که به سیستم آنها پی برده شود تا تصدیق شود که این سیستم بهترین نقشه برای بهترین جامعه ممکنه است.

به همین جهت آنان هر اقدام سیاسی و بویژه انقلابی را طرد می‌نمایند و بر آنند که از طریق مسالمت‌آمیز به هدف خود دست یابند و در کوششند تا به کمک آزمایشهای کوچک و البته بی‌نتیجه، و به زور مثال و نمونه راه را برای انجیل اجتماعی جدید خویش هموار کنند. این وصف خیالی از جامعه آینده زمانی پدیدار میشود که پرولتاریا هنوز در وضع بسیار رشد نیافته‌ای است و به همین جهت هنوز اوضاع خود را بشکلی

خیالی در نظر مجسم میگرداند. این وصف ناشی از اولین شور و شوق انباشته از حدسیات برای اصلاح عمومی جامعه است.

ولی در این آثار سوسیالیستی و کمونیستی عناصر انتقادی نیز وجود دارد. این آثار به همه مبادی جامعه موجود حمله میبرد و به همین جهت، به میزان فراوان مواد و مصالح گرانبها برای تنویر افکار کارگران بدست داده است. استنتاجات مثبت آنها درباره جامعه آینده، مثلا از میان بردن تضاد بین شهر و ده، الغاء خانواده و سودهای خصوصی و کار مزدوری، اعلام هماهنگی اجتماعی و تبدیل حکومت به یک اداره ساده دستگاه تولید... همه این اصول، تنها ضرورت رفع تضاد طبقاتی را، که تازه شروع به بسط کرده و فقط با ابهام و بی‌شکلی اولیه‌اش در نظر آنها روشن بود، بیان می‌کند. به همین جهت هم این اصول هنوز دارای جنبه بکلی تخیلی است.

اهمیت سوسیالیسم و کمونیسم انتقادی تخیلی با تکامل تاریخی نسبت معکوس دارد. به همان نسبت که مبارزه طبقاتی بسط می‌یابد و شکل‌های مشخص‌تری بخود می‌گیرد، این کوشش تخیلی برای قرار گرفتن مافوق این مبارزات و این روش منفی تخیلی نسبت به این مبارزات هر گونه اهمیت عملی و صلاحیت تنویر خود را از دست می‌دهد. به این جهت اگر هم مؤسسين این سیستمها از بسی جهات انقلابی بوده‌اند، پیروانشان پیوسته بصورت فَرَقی ارتجاعی در می‌آیند. آنان بدون توجه به تکامل تاریخی پرولتاریا، به نظرات کهنه آموزگاران‌شان سخت و محکم چسبیده‌اند. به همین جهت پیگیرانه در تلاشند بار دیگر مبارزه طبقاتی را گُند ساخته و تناقضات را آشتی بدهند. آنها، هنوز در این آرزو هستند که از طریق آزمایشها، پندارهای اجتماعی خود را عملی سازند و فالانسترهای [۲۷] جداگانه‌ای بوجود آورند و کُننی‌های داخلی (Home- colonies) احداث نمایند و ایکاریهای کوچک [۲۸] - چاپ بغلی اورشلیم جدید -

ترتیب دهند و برای ایجاد تمام این کاخهای آسمانی ناچارند به قلوب نوع‌پرور و کیسه پول بورژواها مراجعه نمایند. اینان بتدریج به درجه سوسیالیستهای ارتجاعی و یا محافظه کار، که ذکر آن گذشت تنزل می‌کنند و تنها از لحاظ یک فضل فروشی منظم‌تر و اعتقادی خیالی به قدرت معجرآسای دانش اجتماعی خود، از آنها متمایزند.

به همین جهت است که آنها با شدتی هر چه تمامتر علیه جنبشهای سیاسی کارگران، که به عقیده ایشان فقط نتیجه بی‌اعتقادی کورکورانه به انجیل جدید است، قیام می‌کنند.

پیروان اوئن در انگلستان و پیروان فوریه در فرانسه به ترتیب، در آنجا علیه چارتیستها و در اینجا علیه رفرمیستها در حال قیامند [۲۹].

۴- فصل چهارم

۴-۱- مناسبات کمونیستها با احزاب مختلف اپوزیسیون

بنا به آنچه که در بخش دوم گفته شد، مناسبات کمونیستها با آن احزاب کارگری که اکنون دیگر وجود دارند یعنی چارتیستها در انگلستان و طرفداران اصلاحات ارضی در آمریکای شمالی، روشن است.

کمونیستها برای رسیدن به نزدیکترین هدفها و منافع طبقه کارگر مبارزه می‌کنند ولی در عین حال در جریان جنبش کنونی از آینده نهضت نیز مدافعه می‌نمایند. در فرانسه کمونیستها، در مبارزه با محافظه‌کاران و بورژوازی رادیکال به حزب سوسیالیست

دمکرات [۳۰] گرویده‌اند، بدون آنکه از حفظ حق انتقاد نسبت به جملات و توهماتی که از زمان انقلاب سنت شده است، صرف‌نظر کنند.

در سوئیس کمونیستها از رادیکالها حمایت می‌کنند ولی از نظر دور نمی‌دارند که این حزب از عناصر متضاد تشکیل شده است که قسمتی شامل سوسیالیستهای دمکرات به سبک فرانسه و قسمت دیگر شامل بورژواهای رادیکال است.

در میان لهستانیها، کمونیستها از حزبی که انقلاب ارضی را شرط نجات ملت می‌دانند، یعنی همان حزبی که در سال ۱۸۴۶ قیام کراکوی را برپا کرده است، پشتیبانی می‌نمایند.

در آلمان حزب کمونیست، تا زمانی که بورژوازی روش انقلابی دارد، همراه بورژوازی بر ضد سلطنت مستبده و مالکین فئودال و خرده بورژوازی ارتجاعی گام برمی‌دارد.

ولی حزب کمونیست حتی لحظه‌ای هم از این غافل نیست که حتی‌المقدور، در مورد تضاد خصمانه بین بورژوازی و پرولتاریا، شعور و آگاهی روشنتری در کارگران ایجاد کند تا کارگران آلمانی بتوانند بلافاصله از آن شرایط اجتماعی و سیاسی که سیادت بورژوازی بایستی ببار آورد مانند حربهای بر ضد خود او استفاده کنند و فوراً پس از برانداختن طبقات ارتجاعی در آلمان، مبارزه بر ضد خود بورژوازی را شروع نمایند.

کمونیستها توجه اساسی خود را به آلمان معطوف می‌دارند زیرا آلمان در آستان یک انقلاب بورژوازی قرار دارد و این تحول را در یک شرایط مدنیت اروپایی بطور کلی مرفقی‌تر و یک پرولتاریای به مراتب رشد یافته‌تری نسبت به انگلستان قرن هفدهم و فرانسه قرن هجدهم انجام خواهد داد. لذا انقلاب بورژوازی آلمان میتواند فقط پیش‌درآمد بلاواسطه یک انقلاب پرولتاریایی باشد.

خلاصه کمونیستها همه جا از هر جنبش انقلابی بر ضد نظام اجتماعی و سیاسی موجود، پشتیبانی می‌کنند.

آنها در تمام این جنبشها مسأله مربوط به مالکیت را، بدون وابستگی به این که شکلی کم یا بیش رشد یافته بخود گرفته باشد، بعنوان مسأله اساسی جنبش تلقی می‌کنند. سرانجام، کمونیستها همه جا برای نیل به اتحاد و توافق احزاب دمکراتیک همه کشورها می‌کوشند.

کمونیستها عار دارند که مقاصد و نظریات خویش را پنهان سازند. آنها آشکارا اعلام می‌کنند که تنها از طریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود، از راه جبر، وصول به هدفهایشان میسر است. بگذار طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتارها در این میان چیزی جز زنجیر خود را از دست نمی‌دهند. ولی جهانی را بدست خواهند آورد.

رشد کمونیسم مدرن



در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه برای اولین بار یک حزب با گرایش‌های مارکسیستی حزب بولشویک به قدرت رسید. فرضیه قدرت دولتی که توسط بولشویک‌ها مطرح شد بحث‌های نظری و عملی زیادی را میان مارکسیست‌ها به وجود آورد. مارکس معتقد بود که سوسیالیسم و کمونیسم بر پایه رشد سرمایه داری استوار هستند. روسیه یکی از فقیرترین کشورهای اروپایی قلمداد می‌شد که اکثریت مردم آن را رعایای بی سواد تشکیل می‌دادند و اندکی هم کارگران بخش‌های صنعتی بودند. ناگفته نماند که مارکس تأکید داشت که روسیه باید بتواند از مرحله سرمایه داری بورژوازی گذر کند.

بقیه سوسیالیست هم معتقد بودند که انقلاب روسیه می‌تواند جرقه انقلاب‌های کارگری در غرب باشد. منشویک سوسیالیست متعادلی بود که نظریه بولشویکی لنین در مورد انقلاب سوسیالیستی را رد کرد. حضور بولشویک‌ها در قدرت در پی شعارهایی چون «صلح، نان، زمین» و «همه چیز برای شوروی» فراهم آمد که این شعارها با خواسته مردم در مورد پایان حضور شوروی در جنگ جهانی اول خواسته رعایا در مورد اصطلاحات ارضی و حمایت همه جانبه از اتحاد جماهیر شوروی همخوانی داشت.

بعد از سال ۱۹۱۷ زمانی که بولشویک‌ها نامشان را به حزب کمونیست تغییر دادند و یک دولت تک حزبی معتقد به اجرای سیاست‌های سوسیالیستی مکتب لنینیسم را تشکیل دادند، کاربرد اصطلاحات «کمونیسم» و «سوسیالیسم» تغییر کرد. در سال ۱۹۱۶، بین‌الملل دوم در اثر اختلاف نظر احزاب آن در مورد جنگ جهانی اول به تعدادی شعب ملی منشعب شد که این شعب بر نقش ملی مرتبط با خودشان تأکید



داشتند. سپس لنین (کمین فرن) بین‌الملل سوم را در سال ۱۹۱۹ تأسیس کرد و شرایط ۲۱ ماده‌ای شامل مرکزگرایی دموکراتیک را به احزاب سوسیالیست اروپا که متمایل به پیوستن به وی بودند ارائه کرد.

برای نمونه در فرانسه، اکثریت حزب سوسیالیست SFIO در سال ۱۹۲۱ از این حزب جدا شدند تا حزب کمونیست فرانسه SFIC را تشکیل دهند (که شاخه فرانسوی بین‌الملل کمونیسم محسوب می‌شود). بنابراین اصطلاح «کمونیسم» به احزابی که تحت لوای کمین ترن پایه ریزی شدند اطلاق شد. کمونیست‌ها فراخواندن کارگران سراسر جهان به انقلاب که با تشکیل پرولتاریای دیکتاتوری و رشد اقتصاد سوسیالیستی همراه است را در رأس برنامه خود قرار دادند. در نهایت این برنامه به جامعه‌ای هماهنگ و فاقد طبقات اجتماعی و با نقش کم‌رنگ دولت منجر خواهد شد. (این در آن صورت بود که هیچ‌کدام از این احزاب به معنای واقعی کمونیست نبودند و تنها کمونیسم رو در چشم‌انداز دور خود میدیدند).

در طی جنگ داخلی روسیه (۱۹۱۸-۱۹۲۲)، بلشویک‌ها همه ابزار تولید را ملی کردند و سیاست «کمونیسم جنگی» را اعمال کردند که در آن همه کارخانه‌ها و خطوط راه آهن به کنترل کامل دولت درآمد، غذا جیره بندی شد و مدیریت بورژوازی وارد صنعت شد. سه سال پس از جنگ و شورش کرونشات در سال ۱۹۲۱، لنین سیاست اقتصادی جدید (NEP) خود را اعلام کرد که طی آن «فضای محدودی در زمان محدودی برای سرمایه داری» شد. NEP تا سال ۱۹۳۰ دوام آورد و تلاش ژوزف استالین برای رسیدن به قدرت به این سیاست پایان داد. پس از جنگ داخلی روسیه، بلشویک‌ها در سال ۱۹۲۲ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (USSR) یا شوروی سابق را بنا نهادند و به امپراتوری روسیه پایان دادند.

پس از مرکزگرایی دموکراتیک لنین، احزاب کمونیست به صورت سلسله مراتبی طبقه‌بندی شدند و افراد فعال که از کادر نخبگان جامعه انتخاب و توسط اعضای بلند پایه حزب تأیید می‌شدند به عنوان پایه هرم معرفی شدند، این افراد کاملاً مورد اطمینان بوده و به نظام حزب پایبند بودند. اتحاد جماهیر شوروی و کشورهایی که توسط احزاب کمونیستی اداره می‌شوند را دولتهای کمونیستی دارای اقتصاد «سوسیالیستی دولتی» می‌نامند. طبق این تعریف این کشورها ادعا دارند که بخشی از برنامه سوسیالیست‌ها را پذیرفته‌اند و کنترل خصوصی کالاها را رد کرده‌اند و کنترل دولتی بر اقتصاد را در رأس برنامه خود قرار داده‌اند، با این وجود این کشورها خود را کاملاً کمونیستی معرفی نمی‌کنند زیرا مالکیت اشتراکی اموال را نادیده گرفته‌اند.

امروزه چند کشور کمونیست در دنیا وجود دارد؟



در زمانی که هنوز اتحاد جماهیر شوروی به حیات خود ادامه میداد ، کشورهای کمونیستی در سراسر جهان از اروپا گرفته تا آسیا و آفریقا وجود داشتند. این کشور ها در قرن بیستم شامل کشورهای اتحاد شوروی ، آلمان شرقی ، لهستان ، بلغارستان ، چکسلواکی ، مجارستان ، یوگسلاوی ، رومانی و آلبانی در اروپا ، چین ، افغانستان ، کامبوج ، مغولستان ، یمن جنوبی در آسیا و آنگولا ، بنین ، کنگو ، اتیوپی ، موزامبیک و سومالی در آفریقا بودند.

امروزه تنها ۵ کشور کمونیست در سراسر جهان وجود دارد.:

۱. جمهوری خلق چین :

مئو تسه تونگ در سال ۱۹۴۹ این کشور را تحت کنترل خود گرفت و نظام آن را به یک نظام کمونیستی تغییر داد. از آن سال تاکنون این کشور یک کشور کمونیستی محسوب می گردد ، اگرچه طی این سالها چندین دوره اصلاحات در ساختار چین صورت گرفته است .

۲. جمهوری دموکراتیک کره شمالی :

شبه جزیره کره پس از جنگ جهانی دوم از استیلای ژاپن خارج شد ولی نفوذ شوروی در شمال آن و آمریکا در جنوب آن این شبه جزیره را به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم کرد و پس از سالها تلاش اتحاد شوروی موفق شد در سال ۱۹۴۸ در بخش

شمالی شبه جزیره کره جمهوری دموکراتیک خلق کره را که یک کشور کمونیستی بود ، برقرار نماید.

۳. جمهوری کوبا :

در سال ۱۹۵۹ در کوبا انقلابی به رهبری فیدل کاسترو به پیروزی رسید که بدنبال این انقلاب حکومت کوبا در سال ۱۹۶۱ رسماً به جرگه کشورهای کمونیستی طرفدار اتحاد شوروی پیوست.

۴. جمهوری سوسیالیستی ویتنام:

در پایان جنگ های اول شبه جزیره هندوچین در سال ۱۹۵۴ ، ویتنام به دو بخش شمالی تحت نفوذ اتحاد شوروی و جنوبی تحت حمایت ایالات متحده تقسیم گردید. طی دو دهه جنگ ، در سال ۱۹۷۶ دو قسمت پیکارچه شده و جمهوری سوسیالیستی ویتنام با حاکمیت حزب کمونیست و حمایت اتحاد شوروی بوجود آمد.

۵. جمهوری دموکراتیک خلق لائوس :

این کشور در سال ۱۹۷۵ با انقلابی که توسط اتحاد شوروی و ویتنام (شمالی) حمایت می شد ، به جرگه کشورهای کمونیست پیوست.

رویدادهای پس از جنگ جهانی و جنگ سرد



رویدادهای پس از جنگ دوم جهانی و نیز جنگ سرد، آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین به یک زمین بازی راهبردی برای رقابت ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی تبدیل شدند، بازی قدرت‌های بزرگی که برای هژمونی جهانی مبارزه می‌کردند.

استقلال هند و در ادامه آن اجرای ملی‌سازی کانال سوئز آغازی بر پایان امپراتوری بریتانیا بود. دیگر قدرت‌های اروپایی نیز در حال سقوط آزاد بودند. حتی توانایی به ظاهر زوال‌ناپذیر آمریکا نیز به علت تلفات در جنگ‌های کره و ویتنام و شکست کامل در جنوب شرق آسیا خدشه‌دار شد. نیم هزاره سلطه غرب در جهان در حال عقب‌نشینی بود. نگرانی از چشم‌انداز سرمایه‌داری به حدی بود که رهبران غرب مدام به غافلگیر شدن فکر می‌کردند. اما اتحاد جماهیر شوروی از لحاظ اقتصادی قادر بود بهتر از آنها در شرایط غافلگیری عمل کند.

در پایان جنگ جهانی دوم، احزاب کمونیست در ایتالیا، فرانسه و یونان در آستانه پیروزی در انتخابات قرار داشتند. یکی از پیروزی‌های ابتدایی سازمان سیا، پیشگیری از ظهور غیرقابل توقف کمونیسم در اروپای غربی بود. در یونان، نیروهای ضد کمونیست با حمایت قدرت‌های غربی یک جنگ داخلی به راه انداختند. با اضافه شدن بسیاری از کشورها به دایره ممالک تحت نفوذ شوروی و افزایش قدرت آن در اروپای شرقی، کمونیسم بسیار قوی شد. دولت‌هایی بر پایه مدل شوروی در کشورهای بلغارستان، چکسلواکی، آلمان شرقی، لهستان، مجارستان و رومانی تشکیل شدند. همچنین دولتی کمونیستی تحت رهبری یوسیپ بروز تیتو در یوگسلاوی تشکیل شد اما سیاست‌های



مستقل تیتو باعث جدا شدن جمهوری فدرال یوگسلاوی از کمین فرم شد که جایگزین کمین ترن شده بود. تیتوئیسم، شاخه‌های جدیدی از جنبش کمونیستی، تحت عنوان «مکتب انحرافی» مطرح شد. آلبانی هم پس از جنگ جهانی دوم به یک دولت کمونیستی مستقل تبدیل شد.

در سال ۱۹۵۰، حزب کمونیست چین کنترل تمامی سرزمین چین و بنابراین پرجمعیت‌ترین کشور دنیا را به دست گرفت. در برخی مناطق افزایش قدرت کمونیسم نارضایتی‌هایی را به وجود آورد که در نهایت منجر به درگیری‌هایی شد که از میان این مناطق می‌توان به شبه جزیره کره، لائوس، بسیاری از کشورهای خاورمیانه و آفریقا و به ویژه ویتنام اشاره کرد. کمونیست‌ها تلاش کردند با ناسیونالیست‌ها (ملی‌گرایان) و سوسیالیست‌ها متحد شوند و در کشورهای فقیر در برابر امپریالیسم دنیای غرب بایستند که در این زمینه کم و بیش موفق بودند.

تا دهه ۱۹۶۰، ناآرامی‌های اجتماعی در جهان فراوان بود. حوادثی که در فرانسه اتفاق افتاد، دولت را فلج کرد و شرایط را به آستانه انقلاب رساند. در ایالات متحده، کنشگران حقوق مدنی و جنبش‌های ضد جنگ کشور را بی‌ثبات کردند. در سال ۱۹۶۸ در ۱۲۵ شهر در سراسر آمریکا شورش شد. به نظر می‌رسید که جهان در آستانه زلزله‌ای بزرگ و تغییر پارادایم قرار گرفته است.

کمونیسم در ایران:

حزب کمونیست ایران (دهه ۱۹۲۰)



حزب کمونیست ایران، حزبی سیاسی و کمونیستی ایرانی بود که در ژوئن ۱۹۲۰ (۱۲۹۹ خ) در بندرانزلی در استان گیلان تأسیس شد. حیدر عمو اوغلی از رهبران جنبش مشروطه ایران در تأسیس حزب نقش داشت و به عنوان اولین دبیر کل حزب انتخاب شد. تاریخچه حزب کمونیست ایران از تاریخ جنبش ملی و ضد امپریالیستی ایران معاصر جدا نیست. نخستین کنگره حزب کمونیست ایران، که کنگره موسسان حزب محسوب می‌شود، آخر خرداد - اوایل تیرماه ۱۲۹۹ - در شهر انزلی رسماً تشکیل حزب را اعلام داشت. این حزب را «فرقه کمونیست ایران» نیز خوانده‌اند. تقی ارانی جزو دستگیرشدگان موسوم به ۵۳ نفر از اعضای این حزب بود.

در انقلاب مشروطیت ایران

سوسیال دموکراسی انقلابی ایران (اجتماعیون عامیون) که کوشندگان آن، بعدها ۱۲۹۶ (حزب عدالت) و ۳ سال بعد ۱۲۹۹ (حزب کمونیست ایران) را تشکیل دادند، میهن دوستانی بودند که در سنگرهای انقلاب مشروطه جان خود را نثار کرد(سوسیالیسم را پدیده‌ای فرانسوی، انگلیسی، آلمانی، یا روسی نمی‌دانستند، بلکه متعلق به همه بشریت می‌دانستند. گرچه عقیده محققین درباره تعیین تاریخ دقیق آغاز جنبش سوسیال دموکراسی در ایران مختلف است، لیکن همه در یک باور شریکند و آن هم اینست که،

«اجتماعیون - عامیون» اولین حزب نسبتاً متشکل در ایران بود، که نقش فعالی در تدارک و برگزاری انقلاب مشروطیت (۱۲۸۴ - ۱۲۹۰) ایفا کرد. فعالین این جنبش، مانند اسدالله غفارزاده و دیگران کوشش فراوان در انقلاب مشروطیت داشته‌اند.

برای سازمان دادن به فعالیت سوسیال دموکراسی میان زحمتکشان آذربایجانی و ایرانی، در سال ۱۲۸۳ گروه همت در شهر باکو تأسیس شد. این گروه است که برای نخستین بار کلمه «سوسیال دمکرات» را به «اجتماعیون عامیون» ترجمه می‌کند، تا برای اقشار ساده و زحمتکش که به زبان‌های اروپائی آشنائی نداشتند، آشناتر و تا اندازه‌ای قابل فهم باشد.

در سال ۱۲۸۳ حیدرخان عمو اوغلی، پس از مراجعت از روسیه، با جمعی از کارگران و همفکران در شهر مشهد، نخستین حوزه‌های سوسیال دموکراسی ایران را تشکیل داد. سال بعد ۱۲۸۴ در آستانه انقلاب مشروطیت، در جلسه‌ای در شهر مشهد، اولین سند رسمی جنبش سوسیال دموکراسی در ایران، دستور نامه‌ای که متن آن منتشر شده است تدوین و تصویب شد.

از اسناد موجود (نامه‌هایی که بعدها سوسیال دمکرات‌های تبریز به کائوتسکی و پلخانف نوشته‌اند، خاطرات حیدرخان، نریمانف و غیره) چنین برمی‌آید که در سال‌های ۱۲۸۳ - ۱۲۸۴ سازمان‌ها، حوزه‌ها و گروه‌های سوسیال دموکراسی که خود به خود، این جا و آن جا، به ابتکار انقلابیون و مشروطه خواهان، به وجود می‌آمدند، اغلب حتی از وجود یکدیگر نیز اطلاع نداشتند.

حیدر عمواوغلی سپس در تهران نیز به تشکیل حوزه‌های «اجتماعیون - عامیون» می‌پردازد. کمی بعد در گیلان (رشت) و بعدها در سایر نقاط ایران نیز سازمان‌های اجتماعیون - عامیون به وجود می‌آیند.

خرابکاری‌ها و قیام‌های ضد انقلاب در دی و بهمن همان سال از جانب نیروهای انقلابی «جمعیت مجاهدین»، که هسته مرکزی آن را اجتماعیون - عامیون تشکیل می‌داد و در واقع سازمان توده‌ای این حزب و نیروی مسلح و تعیین‌کننده سرنوشت انقلاب بود در تهران، تبریز، رشت، اصفهان، مشهد و غیره سرکوب می‌شود.

درباره فعالیت «مرکز غیبی»، که از کوشندگان و مجاهدین «اجتماعیون عامیون» در تبریز علی مسیو، حاجی علی دوا فروش، حاجی رسول صدقیانی و دیگران تشکیل شده بود، در اغلب کتب مربوط به انقلاب مشروطیت یاد شده است.

طبقه کارگر ایران در این دوره برای نخستین بار در تاریخ کشور شروع به تشکیل اتحادیه‌های خود می‌کند. باید در نظر داشت که اتحادیه کارگری در واقع در ادامه تاریخی انجمن‌های صنفی کارگران کارگاه‌های صنایع دستی (پیشه وری) به وجود می‌آیند.

در جریان انقلاب، به ویژه پس از گلوله باران مجلس اول، دو جریان اجتماعی - سیاسی و اندیشه‌ای دمکراتیسم (نزدیک به توده‌های خلق) و لیبرالیسم (نزدیک به محافل حاکمه)، که در دوران تدارک انقلاب همکاری و نزدیکی داشتند، به تدریج از یکدیگر جدا شدند. لیبرال‌ها، که در نتیجه ضعف طبقه نوحاسته سرمایه‌داری توانسته بودند مقامات حاکمه را اشغال کنند، کم کم به مواضع ارتجاعی درغلطیدند (کشتن قهرمان خلقی انقلاب مشروطیت ایران، ستارخان، فقط با نشانه بارز خیانت لیبرالیسم به انقلاب

و به خلق بود، با امپریالیسم انگلیس و تزاریسیم روسیه سازش کردند و به آسانی به اولتیماتوم این دو دولت تن دادند و مجلس دوم را خود منحل کردند.

پس از قلع و قمع «اجتماعیون عامیون»، دموکرات‌هایی هم که در مواضع انقلابی پافشاری می‌کردند و تا اندازه‌ای پیگیر بودند (حزب دموکرات نماینده آن‌ها بود)، پراکنده شدند و اغلب ناگزیر به جلای وطن گردیدند.

اما مبارزه و فعالیت «اجتماعیون - عامیون» قطع نشد. در دوران جنگ جهانی اول (۱۹۱۴ - ۱۹۱۸) که سرزمین ایران، علی‌رغم اعلام بی‌طرفی، توسط دو گروه دول امپریالیستی «متحدین و متفقین» عملاً اشغال شده بود، مبارزه توده‌ها و در صفوف مقدم آن «اجتماعیون - عامیون» چه در داخل کشور و چه در خارج از کشور در مهاجرت ادامه یافت. چندی بعد حیدرخان نیز، که مجبور به ترک ایران شده بود، به اروپا می‌رود و به فعالیت خود در مهاجرت ادامه می‌دهد.

سوسیال دموکرات‌های ایران، پس از شکست انقلاب مشروطیت و بعد از آن، طی جنگ جهانی اول، چه در ایران و چه در مهاجرت (در اروپای غربی و به ویژه در روسیه) فعالیت خود را ادامه دادند. اوائل جنگ جهانی (۱۲۹۳) گروهی از مجاهدین «اجتماعیون عامیون» و کارگران معادن نفت باکو، به رهبری اسداله غفارزاده (صدرمیرزا اقوام) کاتب، بهرام آقاییف، باباهاشم زاده پس از کشته شدن میرزا اقوام در هجوم مسلحانه مساواتی‌ها در اسماعیلیه، او کاتب «عدالت» شد. رستم کریم زاده، سیف اله ابراهیم زاده و دیگران، که تظاهرات و میتینگ‌های اعتراضی کارگران را تشکیل می‌دادند، خود را گروه «عدالت» نامیدند.

پس از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ (بهمن ۱۲۹۵) در روسیه و سقوط حکومت تزاری و تشکیل حکومت بورژوازی به ریاست کرنسکی انقلابیون آذربایجانی و ایرانی مقیم روسیه امکان یافتند که فعالیت سیاسی خود را علنی کنند، متشکل تر سازند و مراکز رهبری خویش را برپا نمایند.

ماه مه ۱۹۱۷ (اردیبهشت ۱۲۹۶) حزب سوسیال دمکرات (اجتماعیون عامیون) ایرانیان، «عدالت» رسماً شروع به کار کرد و مرامنامه خود را به دو زبان آذربایجانی (مفصل) و فارسی (مختصر) در باکو چاپ و منتشر کرد. در بخش فارسی این مرامنامه در صفحه ۱۲ از جمله چنین آمده است: «از جمله طلبات عدالت آنست که اصول حیات و معیشت باید اساساً موافق قانون سوسیالیسم (اجتماعیت) تبدیل شود، تا اینکه به ثمره زحمت زحمتکشان تنها دولتمندان صاحب نباشند».

در این زمان گروه «همت» نیز شروع به فعالیت سازمانی و تبلیغاتی کرد و روزنامه خود را منتشر ساخت. در نخستین شماره روزنامه «همت» (۳ ژوئیه ۱۹۱۷ برابر ۱۲ تیر ۱۲۹۶) (حزب مقصد اصلی خود را سرنگونی سرمایه داری و برقراری سوسیالیسم اعلام کرد و برای نیل به این مقصود «همه مسلمانان، کارگران، زحمتکشان، روشنفکرانی که وجدانشان بیدار است را، به زیر پرچم اجتماعیون عامیون «همت» فراخواند. پیروزی انقلاب اکتبر، دوران نوین تاریخی را گشود. زحمتکشان ایرانی مقیم روسیه امکان گسترده‌ای جهت فعالیت اجتماعی- سیاسی و ایجاد حزب خود بدست آوردند. البته این امکان چند ماه بعد (ماه اوت ۱۹۱۸- مرداد ۱۲۹۷) بعلت شروع مداخلات مسلحانه دول امپریالیستی علیه نخستین دولت سوسیالیستی جهان و اشغال نواحی جنوبی آن کشور تا اندازه‌ای محدود شد. اما «اجتماعیون عامیون» در صفوف

«همت» و «عدالت» در شرایط دشوار زیرزمینی به مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیسم ادامه دادند.

هنگامی که خطر اشغال باکو به وسیله انگلیسی‌ها (به کمک اس ارها، مساواتچی‌ها، دانشک‌ها و غیره) می‌رفت در ۱۷ ژوئیه ۱۹۱۸ (تیر ۱۲۹۷)، کنفرانس انقلابیون برگزار شد، که طبق قطعنامه آن، هر دو حزب «عدالت» و «همت» در اعلامیه مشترکی همه اعضای خود را برای دفاع از انقلاب به خدمت ارتش دعوت کردند.

پس از اشغال باکو توسط انگلیسی‌ها (اوت ۱۹۱۸) اولین کمیته حزب «عدالت» سپتامبر ۱۹۱۸ (شهریور ۱۲۹۷) منحل شد، اما فعالیت حزب ادامه یافت، تا ماه مارس ۱۹۱۹ (اسفند ۱۲۹۷)، که دومین کمیته «عدالت» تشکیل شد و به انتشار مطبوعات زیرزمینی خود «حرمت» و «یولداش» به زبان‌های فارسی و آذربایجانی را شروع کرد.

۲۰ مارس (اسفند ۱۲۹۷) این حزب پیام تبریک خود را به کنگره موسسان انترناسیونال سوم کمونیستی (کمینترن) که به ابتکار و رهبری لنین در مسکو تشکیل شده بود، ارسال کرد.

واقعیات و اسناد انکارناپذیر تاریخی نشان می‌دهد که این جنبش و حزب نه به دستور کمینترن، بلکه در متن واقعیات اجتماعی-اقتصادی کشور، براساس ضروریات رشد تاریخی آن و در ارتباط ذاتی با انترناسیونالیسم پرولتری تکوین یافته، رشد پیدا کرده و شکل گرفته‌است.

لنین و هم‌زمانش همواره با انقلابیون و سوسیال دمکرات‌های دیگر کشورها، از جمله کشورهای خاور (مانند حیدرخان عموغلی و سلطانزاده از ایران، مصطفی صبحی از ترکیه و دیگران) از نزدیک در تماس بوده، با آن‌ها مشورت و تبادل نظر کرده، از هیچ

یاری فکری و سازمانی به آن‌ها دریغ نکردند. این انترناسیونالیسم پرولتری، که از مشخصات عمده جنبش کارگری و کمونیستی است - چون سبب نیروی پرتوان آنست - همواره در معرض هجوم بدخواهان قرار گرفته‌است.

«حزب عدالت» همیشه با انقلابیون در ایران در تماس بوده و اعضای آن از ایران به باکو و از باکو به ایران رفت‌وآمد کرده‌اند. از جمله در ماه مه ۱۹۱۸ (اردیبهشت ۱۲۹۷) حزب ۱۸ نفر را به رهبری صدر خود، اسداله غفارزاده، برای برقراری ارتباط با میرزا کوچک خان اعزام می‌دارد که فقط ۳ نفر از آن‌ها به ایران می‌رسند، ولی آن‌ها هم موفق به ملاقات با کوچک خان نمی‌شوند اسداله غفارزاده در اثر تحریکات مخالفین در شهر رشت کشته می‌شود.

حزب در سال‌های بعد نیز گروه‌هایی را اعزام می‌دارد تا با سازمان‌های موجود و پراکنده در ایران تماس بگیرند. اسناد موجود و خاطرات کوشندگان «اجتماعیون عامیون»، که در دست است نشان می‌دهد که اواخر سال ۱۹۱۹ (آذر ۱۲۹۷) گروه‌های «اجتماعیون عامیون» در شهرهای زیر فعالیت می‌کرده‌اند: تبریز، تهران، رشت، قزوین، زنجان، مشهد، مازندران، مرنند، خوی، اردبیل و خلخال.

در شرایط دشوار زیرزمینی، اوائل سال ۱۹۲۰ مقدمات تشکیل حزب کمونیست آذربایجان فراهم می‌شود. ۱۱ فوریه (بهمن ۱۲۹۸) احزاب «همت» و «عدالت» در باکو بطور کلی به سازمان‌های محلی حزب سوسیال دمکرات کارگری (بلشویک) روسیه می‌پیوندند و «حزب کمونیست آذربایجان را بوجود می‌آورند. در عین حال یک «هیئت مرکزی» از حزب عدالت) به صدارت آقایان یوسف زاده و دبیری پیشه‌وری تشکیل می‌شود، تا به رسیدگی به امور مربوط به «اجتماعیون عامیون ایران» ادامه دهند. در

همین ماه فوریه، کمیته مرکزی حزب «عدالت» برای برگزاری کنفرانس سازمان‌های خود در آسیای میانه (در آن هنگام در بیش از ۵۰ نقطه از شهرها و قشلاق‌های آسیای میانه نیز سازمان‌های «عدالت» وجود داشته‌است) اعضای کمیته مرکزی علیخان زاده و فتح‌اله زاده را اعزام می‌دارد. از یکم تا سوم آوریل (فروردین ۱۳۹۹) در شهر تاشکند، با حضور ۱۷ نفر نماینده با رای قطعی و عده‌ای مهمان، کنفرانس تشکیل می‌شود.

نمایندگان حزب کمونیست (بلشویک) روسیه، کمیته مرکزی حزب کمونیست ترکستان و شورای تبلیغات بین‌المللی خاور کمینترن افتتاح کنفرانس را تبریک می‌گویند. در کنفرانس، حیدرخان عموغلی پیرامون وضع سیاسی و اقتصادی در ایران، علیخان زاده درباره تاکتیک حزب و مصطفی صبحی (بنیان‌گذار حزب کمونیست ترکیه، از شرکت‌کنندگان کنگره یکم کمینترن) درباره مسئله سازمانی و سلطان زاده (آوتیس میکائیلیان) درباره تشکیل دسته‌های کارگری و شوراهای کارگری - دهقانی گزارش می‌دهند.

کنفرانس در آخرین جلسه خود یک «کمیته هفت نفری» (حیدرخان، سلطان زاده، فتح‌اله زاده و دیگران) انتخاب کرد. از جمله تصمیمات مصوبه کنفرانس، لزوم کمک و مساعدت همه جانبه به جنبش دمکراتیک و رهایی بخش ملی در ایران بود.

درباره جنبش‌های رهایی بخش ملی ضد امپریالیستی در گیلان، آذربایجان و خراسان، که پس از پیروزی انقلاب اکتبر اوج گرفتند، در مقالات و کتب عدیده صحبت شده‌است. از جمله «بمناسب صدمین سالگرد تولد انقلابی بزرگ، حیدرخان عموغلی در شماره‌های نامه مردم (۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲ سال ۱۳۵۸). همین قدر یادآور می‌شویم که با استقرار حاکمیت شوروی در آذربایجان (۲۸ آوریل ۱۹۲۰ برابر ۸ اردیبهشت ۱۳۹۹) نیروهای اشغالگر انگلیسی، زیر ضربات ارتش نو بنیاد سرخ، در حال فرار (ماه مه ۱۹۲۰)

به انزلی عقب نشینی کردند. جنبش انقلابی گیلان اوج گرفت. «اجتماعیون عامیون ایران» امکان یافتند کنگره خود را در این سامان برگزار کنند. با تدارک مقدماتی که در این استان دیده شده بود، اوائل ژوئن ۱۹۲۰ (اواسط خرداد ۱۲۹۹) بیست نفر از کوشندگان حزب از باکو به انزلی آمدند.

اسامی این هیئت ۲۰ نفری نشان می‌دهد که هم «هیئت مرکزی» متشکله در باکو و هم کمیته هفت نفری منتخبه در کنفرانس تاشکند، در تدارک کار کنگره اول حزب کمونیست ایران سهم به سزایی داشته‌اند. در همین اوقات، یعنی اوائل سال ۱۲۹۹، هنگام تدارک مقدمات نخستین کنگره موسسان حزب کمونیست ایران، حیدرخان مقاله‌ای تهیه می‌کند، که در آن ارزیابی واقع بینانه‌ای از وضع ایران و به ویژه انقلاب گیلان به عمل آمده‌است. این مقاله یک هفته قبل از گشایش کنگره در مجله «زندگی ملیت‌ها» (چاپ مسکو، ۱۵ ژوئن ۱۹۲۰) زیرعنوان «بنیاد اجتماعی انقلاب ایران» از چاپ خارج شد. ترجمه فارسی آن نیز از روی متن فرانسه منتشر شده‌است.

در این مقاله حیدرخان متذکر می‌شود که: «در ایران انقلاب صورت گرفته‌است. ولی حکومت تهران شکست نخورده‌است و احتمالاً قادر است به کمک سرنیزه و تیربارهای انگلیسی‌ها قدرت خود را استوار سازد.»

حیدرخان به رویدادهای انقلاب مشروطیت (گلوله باران مجلس توسط محمدعلی میرزا و لیاخف) اشاره می‌کند، و متذکر می‌شود که: «حکومت گیلان نخواهد توانست برای مدت مدیدی نیروی خود را استحکام بخشد.»

با بررسی اجمالی از جنبش ضد امپریالیستی ایران از «قیام تنباکو» تا انقلاب مشروطیت حیدرخان متذکر می‌شود که:

«کمونیست‌های ایران باید بتوانند از تجربیات جنبش کارگری و به ویژه جنبش دهقانی سال‌های انقلاب مشروطیت استفاده کنند و انقلاب ملی را به تدریج به انقلاب اجتماعی بدل سازند.»

نکته جالب در این مقاله به ویژه بخشی از آنست که حیدرخان امکانات انقلابی بورژوازی ایران را در مبارزه رهائی بخش ملی و ضد امپریالیستی ارزیابی می‌کند و متذکر می‌شود که در مراحل اولیه مبارزه علیه امپریالیسم انگلیس و حکومت ارتجاعی شاه: «ما حق داریم منتظر باشیم که بخشی از بورژوازی متوسط و حتی بزرگ نیز در میان نیروهایی که علیه حکومت تهران قیام خواهند کرد، وجود داشته باشند.»

جمهوری سرخ گیلان

جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران

در اوج جنبش‌های رهائی بخش ملی و ضد امپریالیستی در ایران، پس از شکست نیروهای اشغال‌گر انگلیسی و گارد سفید، زیر ضربات شکننده ارتش سرخ و قیام متحد نیروهای انقلابی (جنگلی‌ها، اجتماعيون عاميون، روشنفکران انقلابی و کشاورزان) در گیلان رسماً «حکومت جمهوری شوروی ایران» اعلام شد. این حکومت تلگراف تبریک به لنین به مسکو مخابره کرد. در این شرایط است که روزهای اول تیرماه ۱۲۹۹، کنگره حزب سوسیال دمکرات (اجتماعيون عاميون) ایرانی، عدالت در انزلی برگزار می‌شود و رسماً نام «حزب کمونیست ایران» را می‌پذیرد.

کنگره اول حزب کمونیست ایران در انزلی

اسناد کنگره اول حزب کمونیست ایران حاکی از آنست که ۵۱ نفر نماینده و ۹ نفر مهمان به کنگره اعزام شده بودند، که ۴۸ اعتبارنامه نمایندگان با رای قطعی به تصویب می‌رسد. ضمناً اسناد موجود صراحت دارد بر این که، ۲۷ نفر نماینده از ترکستان، داغستان، گرجستان، باکو و گنجه اعزام شده بودند که شاید ۳ نفر به علی به کنگره نیامده، یا اعتبارنامه‌های آن‌ها به تصویب نرسیده باشد و ۲۴ نفر نماینده از شهرهای مختلف ایران در کنگره شرکت داشته‌اند، بشرح زیر: ۵ نفر از تبریز، ۴ نفر از خلخال، ۳ نفر از خوی و سلماس، ۳ نفر از اردبیل، ۲ نفر از رشت، ۲ نفر از مشهد، ۱ نفر از مرند، ۱ نفر از قزوین، ۱ نفر از آستارا، ۱ نفر از مازندران، ۱ نفر از تهران.

در تحلیل ترکیب این کنگره باید چند نکته مهم را به اختصار متذکر شد:

اولاً- اکثریت قریب اتفاق آن نمایندگان هم که از خارج ایران آمده بودند، از مجاهدین ایرانی «اجتماعیون عامیون» بودند.

ثانیاً- اکثر نمایندگان چندین سال سابقه فعالیت سیاسی و انقلابی داشته و از طبقات کارگر و دهقان بیرون آمده بودند.

ثالثاً- در میان استان‌های ایران، بطورعمده نواحی شمالی نماینده اعزام داشته بودند و بین آن‌ها نیز آذربایجان، که همیشه در صفوف مقدم جنبش انقلابی ایران قرارداشته، مقام اول را حائز بوده‌است.

رابعاً- علت ضعف فعالیت حزبی در سایر نقاط ایران، از یکسو اشغال آن نواحی به وسیله امپریالیست‌های انگلیسی و از سوی دیگر عدم توجه کافی از جانب رهبری حزب (در مدارک این دوره همیشه به نواحی شمالی توجه شده) بوده است.

پس از تدارک لازم، ۲۲ ژوئیه (اول تیر) کامران آقازاده کنگره را افتتاح می‌کند. کنگره کامران آقازاده، جوادزاده، علیخان زاده، میرشیرقاسم زاده را به هیئت رئیسه برمی‌گزیند. کنگره در جلسه سوم خود ۲۴ ژوئیه نظامنامه حزب را تصویب نمود و سپس کمیته مرکزی را مرکب از ۱۵ نفر انتخاب کرد.

اگر از جزئیات صورتجلسه و دیگر اسناد کنگره و مباحثاتی که پیرامون گرایش‌های «چپ» و راست در این کنگره شده است، بگذریم، یک نکته جای تردید باقی نمی‌گذارد و آن وجود بعضی اشتباهات «چپ» است، که در آن دوره (دوره تکوین و طفولیت این احزاب) برای خیلی از احزاب کمونیست روی می‌داد. برای کمک به این احزاب بود که ولادیمیر ایلیچ لنین اثر مشهور خود «بیماری کودکان چپ روی در کمونیسم» را نوشت. به طوری که در کتاب «کمینترن و خاور» (چاپ مسکو، ۱۹۶۹، صفحه ۱۰۵) آمده است: «هنوز قبل از کنگره چپ‌ها بین گروه رهبری کمونیست‌های ایران تفوق داشتند.»

این نظر با اسنادی که در دست است، مطابقت دارد. دیده می‌شود که همان گرایش «چپ»، که در سال‌های انقلاب مشروطیت بین «اجتماعیون عامیون» بوجود آمده بود بعدها نیز ادامه و گسترش یافته است. به ویژه تحت تأثیر جو انقلابی که در اوج جنبش‌های رهائی بخش ضدامپریالیستی در شمال ایران بوجود آمده بود، این گرایش «چپ» قوت گرفته بود. در کتاب «کمینترن و خاور» در زمره این «هواداران

نظریات» چپ «بین اعضای رهبری کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران، از «نماینده حزب در کمینترن سلطانزاده» نام برده شده است. سپس در این کتاب چنین می‌آید:

«شخص اخیر در کنگره «عدالت» و هم در کنگره دوم کمینترن ثابت می‌کرد که ایران در آستانه انقلاب سوسیالیستی است و مرحله انقلاب بورژوا-دمکراتیک را سپری کرده است.»

نویسنده در اینجا به «اخبار کنگره دوم کمینترن» (چاپ مسکو، ۲۹ ژوئیه ۱۹۲۰، شماره ۲، صفحه ۱) استناد کرده اضافه می‌کند:

«سلطانزاده از موضع «چپ» روانه خود بعدها نیز دفاع کرد.» صحبت بر سر این نیست که اکثر قریب به اتفاق محققین ذی‌صلاحیت، به استناد مدارک و اسناد موجود، چنین عقیده‌ای دارند. صحبت بر سر این هم نیست که حتی چه کسی در کنگره و قبل یا بعد از آن، دارای گرایش‌های «چپ» یا «راست» بوده است. گفتگو بر سر این نیز نیست که چگونه چپ‌نماهای امروزی، زیر پرده به اصطلاح دلسوزی برای «چپ روان» دیروزی (که در هر حال از کوشندگان جنبش کمونیستی و کارگری ایران بوده‌اند) و در برابر هم گذاشتن آن کوشندگان نظیر حیدرخان و سلطانزاده در واقع سعی در تضعیف جنبش انقلابی رهائی بخش ملی و ضدامپریالیستی امروز ایران دارند. سخن بر سر واقعیات سر سخت تاریخ است، که دیروز در عمل کار خود را کرده، امروز را پی ریخته و برای عقل سلیم و روشن بین درس عبرتی است. به دو سند که این «هواداران» سلطانزاده خود آورده‌اند، توجه کنیم:

از سخنان سلطانزاده در کنگره دوم کمینترن:

«عصر انقلاب جهانی آغاز گشته است»

و منظور خود را از «انقلاب جهانی» در «تزهایش» چنین توضیح می‌دهد:

«بدین دلیل که انقلاب اجتماعی و پایان سرمایه داری تنها در سطح جهانی متصور است.»

این نظر را با آموزش لنین درباره پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک کشور مقایسه کنید! سلطانزاده در پی گفتارش در کنگره دوم کمینترن می‌افزاید:

«بنظر من آن نکته از اصول اساسی که باید خط راهنمای ما باشد، این است که حمایت از جنبش بورژوا-دمکراتیک در کشورهای پسمانده باید تنها در آن کشورهایی لازم شمرده شود که جنبش شان مراحل مقدماتی را می‌پیماید. اگر بخواهیم در کشورهایی که ده سال یا بیشتر تجربه پشت سر گذاشته‌اند، یا کشورهایی که هم اکنون مانند ایران (جمهوری گیلان- مترجم) قدرت را در دست گرفته‌اند، همان اصل را بکار بندیم، نتیجه اش جز این نخواهد بود که توده‌ها را به دامن ضد انقلاب برانیم. در مقام مقایسه با جنبش‌های بورژوا-دمکراتیک مسئله عبارتست از انجام و حفاظت از انقلاب دقیقاً کمونیستی. هر ارزیابی دیگری از این واقعیت می‌تواند نتایج تاسف انگیزی به بار آورد.» در «تزه‌های سلطانزاده» این مطلب باز هم توضیح داده می‌شود: «در هر حال، تصور باطل این که توانائی‌های بورژوازی در سمت انقلاب ملی-دمکراتیک ظاهر شوند، می‌باید یک بار برای همیشه ترک شوند.»

خلاصه آنکه: اگر بعضی گروه‌های «چپ»، از آرامنه سوسیال دمکرات تبریز، در دوران انقلاب مشروطیت، مخالف با شرکت در صفوف دمکراسی و طرفدار فعالیت «سوسیالیستی خالص» بودند، در دوران جنبش‌های رهائی بخش ملی و ضد

امپریالیستی بعدی، «چپ‌های» حزب کمونیست ایران شرکت در انقلاب بورژوا-دمکراتیک را سپری شده حساب می‌کردند و وظیفه روز را انجام «انقلاب کمونیستی خالص» می‌دانستند.

ادامه فعالیت

حزب کمونیست ایران توانست با تغییراتی که در ترکیب کمیته مرکزی داد و با برگزیدن حیدرخان به سمت صدر کمیته مرکزی، تا اندازه‌ای از این انحراف «چپ» جلوگیری کند. حزب در نخستین «کنگره خلق‌های خاور» که به ابتکار کمیته اجرائیه کمینترن از یکم تا هفتم سپتامبر ۱۹۲۰ (۱۰-۱۵ شهریور ۱۲۹۹) در باکو برگزار گردید، فعالانه شرکت جست. در این کنگره متجاوز از ۲۰۵۰ نماینده شرکت داشتند، که ۲۰۴ نفر آن‌ها ایرانی و ۲۰۲ نفر آن‌ها از ایران آمده بودند. حیدرخان، که یکی از سخنرانان کنگره بود، به عضویت «شورای تبلیغات و عمل خلق‌های خاور»، که در واقع ارگان دائمی کنگره و دارای ۴۸ نفر عضو بود، برگزیده شد (این شورا اوائل سال ۱۹۲۲ برابر با دی ماه ۱۳۰۱ منحل گردید). تغییر کمیته مرکزی حزب با تأیید «کنگره خلق‌های خاور» نیز روبرو شد.

به حیدرخان مأموریت تدوین برنامه عمل حزب داده شد. این برنامه بنام «تزهائی پیرامون وضعیت اجتماعی-اقتصادی ایران و تاکتیک حزب کمونیست ایران» تنظیم شد و در دیماه ۱۳۰۰ به تصویب کمیته مرکزی حزب رسید. باید متذکر شویم که در این تزها، که به یاری همفکران حیدرخان تهیه شده، خطوط اساسی مقاله او تحت عنوان «بنیاد اجتماعی انقلاب ایران» منعکس شده است. (چنان که دیدیم مقاله اوایل

سال ۱۳۹۹ نوشته شده و قبل از نخستین کنگره حزب از چاپ خارج شده بود) خلاصه ترها بشرح زیر است:

۱. جامعه ایران در حال گذار از نظام‌های قبل از سرمایه داری به نظام سرمایه داریست.
۲. وضع زندگی ایلات بسیار عقب مانده و ابتدایی است.
۳. صنایع بزرگ در ایران رشد نکرده و صنایع معدنی بوجود نیامده است. در نتیجه طبقه کارگرایران نیز رشد نکرده و پراکنده است.
۴. سرمایه تجارتنی هم وضع بسیار بدی دارد و در سرحد ورشکستگی کامل است.
۵. روحانیون، که قشر وسیعی را تشکیل می‌دهند، خود به دو بخش تقسیم شده‌اند: بخش کم عده و بالائی آن که خود ثروتمندند، طرفدار حکومت شاهند. بخش پر عده و پائینی آن نزدیک به مردم و طرفدار اصلاحات دمکراتیک هستند و در انقلاب مشروطیت هم شرکت کردند.
۶. فئودال‌ها و صاحبان املاک بزرگ، که در حدود ۳ هزار نفرند، طبقه حاکمه ارتجاعی را تشکیل می‌دهند.
۷. در مقابل این «یگانه طبقه ضد انقلابی» گروه‌ها و اقشار اجتماعی زیر قرار دارند:

الف- کارگران کارخانه‌ها، صنعتگران و پیشه وران ورشکسته.

ب- روستائیان، که بی‌رحمانه از طرف مالکین بزرگ و خان‌ها استثمار می‌شوند.

ج- کسبه کوچک و متوسط، که در سرحد فقر و فاقه بسر می‌برند.

۸. تمام اقشار و طبقات نامبرده «اینک پانزده سال است در حال هیجان انقلابی در چنین شرایطی که در ایران پرولتاریای صنعتی کاملاً غیرمتشکل است و دهقانان در تاریکی جهل و خرافات قرار دارند... و مادام که نفرت نسبت به بیگانگان در نظر خلق ایران منشاء همه بدبختی‌ها و بلاهاست... تصور اینکه انقلاب در ایران می‌تواند از همان آغاز زیر پرچم کمونیستی برود، قطعاً نادرست است. انقلاب ایران فقط در شکل نهضت رهائی بخش ملی، که هدفش رهاوندن خلق از اسارت خارجی و تثبیت استقلال کامل سیاسی و اقتصادی ایران باشد، می‌تواند بوجود آید و پیروزمندانه گسترش یابد...»

و پس از ذکر وظایف به تفصیل، چنین می‌آید:

«برای حل وظایف ذکر شده در بالا، حزب کمونیست ایران (عدالت) از اقدامات فوری درباره اجرای تدابیر خالص کمونیستی در ایران امتناع می‌ورزد و تاکتیک کوتاه مدت خود راه، تا سرنگونی حکومت شاه و طرد امپریالیسم انگلیس، برپایه اتحاد همه طبقات، از پرولتاریا گرفته تا بورژوازی متوسط، برای مبارزه علیه قاجار و امپریالیست‌های بیگانه، همچنین برپایه مناسبات نزدیک با حزب دمکرات‌های چپ) گروه شیخ محمد خیابانی (که بیانگر منافع خرده بورژوازی و روشنفکرانست، مبتنی می‌سازد... همچنین حزب کمونیست ایران (عدالت) خواهان همکاری با رهبران سرشناس آزادی بخش ملی، مانند میرزا کوچک خان و امثال او است.»

در عین حال باید متذکر شد که «تزها» در مبارزه علیه «چپ گرایان» به بعضی لغزش‌هایی به راست نیز دچار شده‌است، از قبیل پذیرش رهبری خرده بورژوازی تجاری

و غیره («چنین انقلابی به وسیله خرده بورژوازی تجاری، که یگانه طبقه قادر به رهبری سیاسی در ایرانست، رهبری خواهد شد»). در این دوره روزنامه عدالت ارگان «کمیته ایالتی گیلان فرقه اشتراکیون ایران (عدالت)» به مدیریت حسن ضیاء، روزنامه «ایران سرخ» ارگان «شورای تبلیغات»، به مدیریت لادبن در رشت چاپ و منتشر می شدند. در صفحات این روزنامه وضع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کشور و همچنین وضع سازمانی حزب و مبارزات درونی آن منعکس شده است. مثلاً همین روزنامه «ایران سرخ» (یکشنبه ۲۶ ثور - اردیبهشت ۱۳۰۰) اطلاع می دهد که:

«ما با رفقای عزیز قدیم خودمان رفیق میرزا کوچک و سایرین اصلاح کردیم. دشمن آتش پرست بادپیما را بگوی خاک برسرکن که آب رفته باز آمد بجوی... خاطر عموم را مستحضر می دارد نتیجه اصلاح چنین شد. اعضای کمیته انقلاب مرکزی آزادکننده ایران عبارت خواهند بود از اشخاص مفصله ذیل: کوچک خان، خالو قربان، حیدرخان عمواغلی، محمدی، احسان اله خان...».

یا روزنامه عدالت (جمعه ۲۸ اسد - مرداد ۱۳۰۰) از جانب کمیته انقلاب ایران «هیئت دولت جمهوری شوروی گیلان» را چنین اعلام می کند:

«میرزا کوچک خان سرکمیسر و کمیسر مالیه، حیدرخان عمواغلی کمیسر خارجه، خالوقربان کمیسر جنگ، میرزا محمدی کمیسر داخله، سرخوش کمیسر قضائی».

این زمانی ست که احسان الله خان، پس از لشکرکشی خود سرانه و بدون تدارک لازم به تهران و شکست خوردن، از طرف کمیته انقلاب از کار بر کنار شده بود و برای سومین بار حکومت جمهوری در گیلان اعلام می گردید.

پس از تغییر کمیته مرکزی حزب (شهریور ۱۲۹۹) و سپس تدوین تزه‌ها، که در واقع برنامه عمل حزب بود، در فعالیت سیاسی حزب تا اندازه‌ای بهبود حاصل شد. مناسبات حزب با دیگر گروه‌های انقلابی، به ویژه کوچک خان، احیا گردید، لیکن مبارزه درونی حزب شدت یافت. کمیته پیشین، که برگزیده کنگره بود، با تغییرات حاصله در رهبری حزب به مخالفت برخاست. در واقع دو مرکزیت در حزب بوجود آمد، که هر یک منکر صلاحیت دیگری بود. در همین اوقات اختلافات و تفرقه بین چهار گروه عمده انقلاب گیلان (جنگلی‌ها، به سرکردگی میرزا کوچک خان، کمونیست‌ها به رهبری حیدرخان، گروهی از روشنفکران انقلابی به رهبری احسان الله خان و مزدوران روستا به رهبری خالو قربان) در نتیجه عدم قاطعیت و تزلزل بعضی رهبران گروه‌ها، تمایل به سازش با حکومت مرکزی (به‌وسیله رضا حکمت (سردار فاخر) و دیگران) و همچنین تحریکات و فتنه انگیزی عمال امپریالیسم و مرتجعین داخلی (نظیر سید جلیل اردبیلی، سید افجه‌ای، شیخ احمد سیگاری و دیگران) رفته رفته شدت یافت.

در پی ترور حیدرخان (۷ مهر ۱۳۰۰) خالو قربان متواری و سپس کشته شدن کوچک خان و مهاجرت احسان اله خان مقاومت نیروهای انقلابی گیلان در هم شکسته شد.

وجود مرکز متعدد رهبری مانع جدی در سر راه فعالیت حزب و تقویت و توسعه سازمان‌های آن در نقاط مختلف کشور بود. این بود که پس از تدارک مقدمات لازم ۵ بهمن ۱۳۰۰ جلسه مشترکی از نمایندگان مراکز مختلف رهبری و مهمانانی از حزب برادر و کمینترن تشکیل و تصمیمات مقتضی اتخاذ می‌شود. در قطعنامه این جلسه به ویژه چنین آمده‌است:

۱. درباره مسائل سازمانی حزب کمونیست ایران. دو کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران به خطا تشکیل گردیده و فعالیت آن‌ها به موازات هم باعث ارتکاب یک رشته اشتباهاتی شده‌است. وحدت هرچه زودتر دو کمیته مرکزی و تشکیل کمیته مرکزی واحد مرکب از رفقای زیرضروری شمرده می‌شد سپس اسامی ۲۰ نفر اعضای کمیته مرکزی آمده‌است.
۲. محل کمیته مرکزی باید در تهران باشد.
۳. بوروی خارجی حزب مرکب از سه نفر تشکیل می‌شود.
۴. اعضای کمیته مرکزی باید در کمیته‌های ایالتی کار کنند.
۵. سلطانزاده نماینده حزب در کمینترن تعیین می‌شود.
۶. ابولقاسم اسکندرانی مسئول ارتباط تعیین می‌شود.
۷. مهره‌های سابق کمیته‌های مرکزی سابق و همه کمیته‌های ایالتی و محلی ملغی می‌گردد.
۸. پلنوم کمیته مرکزی اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت ۱۳۰۱) دعوت می‌شود.

می‌توان گفت که دیگر دوره اولیه شکل حزب انجام یافته و از این پس فعالیت گسترده آن در شرایط بسیار دشوار زیرزمینی پیگیری می‌شود.

زنان

حزب کمونیست ایران اعضای زن خود را تشویق می‌کرد در فعالیتهای جمعیت نسوان وطنخواه شرکت کنند. اما آنانی که فعالیتهای این جمعیت را به قدر کافی رادیکال نیافتند جدا شده و در سال ۱۹۲۳ میلادی (برابر با ۱۳۰۱ یا ۱۳۰۲ خورشیدی) انجمن

بیداری زنان را تشکیل دادند که مبارزتر بود. این سازمان در طول سه سال فعالیت خود به برگزاری کلاس‌های اکابر (آموزش بزرگسالان)، اجرای تئاتر و برپایی مراسم روز جهانی زن (هشت مارس) پرداخت. سازمان بیداری زنان در دوره سرکوب نشریات و احزاب کشور توسط رضاشاه بسته شد.

اتحادیه کمونیست‌های ایران

اتحادیه کمونیست‌های ایران	
۱۹۷۶	بنیانگذاری
۲۰۰۱	انحلال و برجینش
سازمان انقلابیون کمونیست (م-ل) ، <u>Pooya Group</u>	ادغام
حزب کمونیست ایران (مارکسیست- لنینیست-مائوئیست)	جانشین
<u>مائوئیسم</u>	<u>مرام</u>
<u>Far-left</u>	موضع سیاسی
<u>جنبش انقلابی انترناسیونالیستی</u>	جهانی و بین‌المللی
[[[]]]	کشور

کمونیست‌های اهل ایران:



- اعضای حزب توده
- اعضای حزب کومله
- اعضای سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران
- اعضای سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)

بدلیل اهمیت "حزب توده ایران" در عرصه سیاسی یک قرن گذشته ایران از احزاب کمونیسم معرفی شده در فوق به توضیح و بیان این حزب می‌پردازیم.

چگونگی شکل‌گیری و پایان حزب کمونیست (توده) در ایران:



احسان طبری یکی از نظریه‌پردازان حزب توده در دفاع از شوروی گفت: «ما به همان ترتیب که برای انگلستان در ایران منافع قائلیم و علیه آن سخن نمی‌گوییم باید معترف باشیم که شوروی هم در ایران منافع جدید دارد».

به گزارش خبرگزاری فارس، فاطمه معزی فعالیت احزاب با جنبش مشروطیت و تشکیل مجلس شورای ملی آغاز شد و اشخاص با دیدگاه‌های خاصی به تشکیل حزب دست زدند.

از جمله این احزاب باید به حزب سوسیال دموکرات اشاره کرد که دارای تملیقات کمونیستی بود و سلیمان میرزا اسکندری، حیدرعمواوغلی، محمدرضا مساوات و ... از اعضای آن بودند.

با سقوط رژیم تزاری و استقرار رژیم کمونیستی ایرانیان مهاجر و مقیم در روسیه نیز اقدام به تشکیل حزب‌های مختلف کمونیستی کردند. باکو با توجه به حضور کارگران ایرانی مرکزی مناسب برای این فعالیت‌ها بود و نخستین حزب کمونیستی ایرانی با نام حزب عدالت توسط اسدالله غفارزاده که خود عضو سابق حزب سوسیال دموکرات نیز بود در ۱۲۹۶ تأسیس شد.

زمانی که در سال ۱۲۹۹ ارتش سرخ به بندرانزلی وارد شد اعضای حزب در بیانیه‌ای از کمونیست‌های ایرانی و انقلابیون که شامل جنگلی‌ها نیز می‌شد خواستند تا ادارات دولتی را به تصرف خود درآورند و همه امکانات را در اختیار روس‌ها بگذارند. امضاکندگان این بیانیه حیدرعمواوغلی و میرجعفر پیشه‌وری بودند.

حضور روس‌ها در بندرانزلی امکان خوبی برای تبلیغ فعالیت‌های کمونیست‌های ایرانی بود و آنها بلافاصله نخستین کنگره حزب کمونیست را برگزار کردند.

برگزارکنندگان کنگره به ریاست کامران آقازاده عبارت بودند از: میرجعفر پیشه‌وری، سلطان زاده و حیدرعمواوغلی. ۲. در این کنگره ۴۸ تن به نمایندگی کمونیست‌های ایرانی انتخاب شدند. خواسته‌های کمونیست‌های ایرانی به این شرح به تصویب رسید: سرنگون

کردن سلطه امپریالیسم بر ایران، مصادره کلیه اموال شرکتهای خارجی، حق خودمختاری برای همه ملیت‌های ایرانی، مصادره زمین‌های زمین داران، و مهم ترین اصل کنگره؛ اتحاد با جماهیر شوروی و نهضت پرولتاریای جهانی.

• استالین علاقمند به اقدامات میرزا کوچک خان جنگلی بود:

این اقدامات در حالی صورت می گرفت که روس‌ها امیدوار بودند میرزا کوچک خان جنگلی نیز با آنها همراهی کند. لنین در دیدار خود با سلطانزاده با علاقه به گزارش وی گوش داد.

• میرزا کوچک خان تن به سرسپردگی شوروی نداد:

اما آنچه که روس‌ها آرزو داشتند برآورده نشد و میرزا کوچک خان که در ابتدا قول همکاری داده بود تن به سرسپردگی نداد و احسان الله خان از او جدا شد و راه روس‌ها را دنبال کرد.

با اقدامات دولت مرکزی و دخالت انگلیس مسئله شمال حل شد. این به معنای پایان جنبش کمونیستی در ایران نبود، گرچه عملاً فعالیت این حزب کم رنگ بود اما در ۱۳۰۶ در ارومیه دومین کنگره خود را برپا کرد. نتیجه این کنگره را سلطان زاده چنین بیان کرد: «کنگره حزب باید به بحث بی ثمر درباره نقش آزادیبخش ملی رضاشاه و ماهیت بورژوازی حکومت کودتا خاتمه دهد. همچنین ثابت شد که رضا شاه نه تنها به نهضت آزادیبخش ملی کشور کمکی نکرد بلکه در مدتی کوتاه خود به صورت مالک

بزرگ درآمد...»، بنابراین هدف، مبارزه با رضا شاه بود و فعالیت‌های حزب در حوزه کارگری خصوصاً در بین کارگران شرکت نفت انگلیس و کارگران شیلات و اتحادیه‌های مختلف شدت بیشتری پیدا کرد.

حزب کمونیست برای پوشش دادن به فعالیت‌های خود باشگاه‌های فرهنگی به راه انداخت اما رضا خان هیچ فعالیت سیاسی را بر ضد خود را تحمل نمی‌کرد و شهربانی نیز به ریاست محمدحسین آیرم بر تمامی فعالیت‌ها نظارت داشت و با شدت با اعضای حزب برخورد می‌کرد.

سرانجام نیز با دستگیری تعداد زیادی از اعضای حزب کمونیست همچون آرداشس آوانسیان، میرجعفر پیشه‌وری، رضا روستا و یوسف افتخاری در سال ۱۳۱۰ لایحه‌ای به تصویب مجلس رسید که بر طبق آن فعالیت و تبلیغات کلیه سازمان‌های سیاسی کمونیستی یا پوشش آنها را غیر قانونی اعلام کرد.

اما این پایان ماجرا نبود. گرچه دستگیرشدگان به ده سال حبس محکوم شدند اما دانشجویان ایرانی که برای ادامه تحصیل با هزینه دولت به خارج از کشور اعزام شده بودند در آنجا تحت تأثیر ایده‌های کمونیستی قرار گرفتند و با حزب کمونیست ارتباط برقرار کردند.

در بازگشت به ایران به ترویج این ایده‌ها پرداختند. دکتر تقی ارانی از رهبران این جریان بود که پس از آشنایی با کمونیسم به آن پیوست و برای ترویج این مکتب نشریه‌ای به نام دنیا را در آلمان منتشر کرد. با بازگشت به ایران و مواجه شدن با قانون مجازات مقدمین علیه امنیت کشور او فعالیت خود را به صورت مخفیانه آغاز کرد. اعضای گروه وی شامل پنجاه و سه نفر بود که عبارت بودند از: انور خامه‌ای، عبدالصمد

کامبخش، خلیل ملکی، ضیاءالدین الموتی، محمد شورشیان، بزرگ علوی، ایرج اسکندری، تقی ارانی، احسان طبری و

مجله دنیا توسط دکتر ارانی و ایرج اسکندری و بزرگ علوی در ایران منتشر شد و مقالات آن به مسائل تئوریک چون «بشر از نظر مادی» «عرفان و اصول مادی» و ... می‌پرداخت. این نشریه که در میان دیگر نشریات دوره خود سخنی نو داشت به جذب بسیاری از افراد پرداخت. انور خامه ای که هنوز خود به این گروه نپیوسته بود در مورد دنیا می‌نویسد:

«اولین مطلبی که توجه مرا جلب کرد مقاله «جبر و اختیار» بود. مطالعه این مقاله اثر فوق‌العاده‌ای در من داشت. این نخستین مطلب فلسفی بود که من می‌خواندم ...».

جلسات این گروه در منزل دکتر ارانی تشکیل می‌شد و علاقه مندان به این مباحث دوشنبه هر هفته در منزل ارانی حاضر و به بحث در خصوص سیاست جهان و مطالب منتشره در دنیا می‌پرداختند. دکتر ارانی به صورت مخفیانه در هفتمین کنگره کمینترن در مسکو حاضر شد و در همین سفر بود که تصمیم گرفته شد تا حزب کمونیست به صورت مخفیانه بار دیگر در ایران راه اندازی شود. کمینترن نماینده‌ای را به ایران فرستاد و حزب به کمک او فعال شد. دکتر ارانی دبیر کل حزب بود و انتشار مجله دنیا نیز در پی این فعالیت مخفی متوقف شد، اما شهربانی رضاخان از این اقدامات غافل نماند و در سال ۱۳۱۶ گروه پنجاه و سه نفر را دستگیر و فعالیت آنها را متوقف کرد.

با سقوط رضاخان در شهریور ۱۳۲۰ فضای باز سیاسی پدیدار شد و در پی این آزادی سیاسی بود که بسیاری از محکومین سیاسی دوره رضا خانی از زندان‌ها آزاد شدند، نشریات بسیاری منتشر و فعالیت احزاب آغاز شد. حزب توده یکی از اولین احزابی بود که تشکیل شد. اعضای سابق حزب کمونیست و برخی از اعضای گروه ۵۳ نفر که از زندان آزاد شده بودند تصمیم به ادامه فعالیت گرفتند و پس از تأیید این فعالیت از سوی سفارت شوروی، در دهم مهر ۱۳۲۰ در منزل سلیمان میرزا اسکندری در خیابان ژاله (۱۷ شهریور فعلی) گرد هم جمع شدند تا بنای یک حزب کمونیستی را بگذارند. برخی از اعضای این جلسه عبارت بودند از: ایرج اسکندری، عبدالحسین نوشین، دکتر رضا رادمنش، احسان طبری، عباس اسکندری، عبدالقدیر آزاد، میرجعفر پیشه‌وری و... . ناظری خاموش به نام رستم علی اوف مسئول امور حزبی و اطلاعاتی سفارت شوروی بود که در گوشه‌ای بی صحبت و یا مداخله در تصمیم‌گیری‌ها نشسته بود. در این جلسه سلیمان میرزا اسکندری که سابقه فعالیت سیاسی و حزبی در دوره مشروطه نیز داشت از ضرورت تشکیل یک حزب برای دفاع از آزادی و ممانعت از شکل‌گیری دیکتاتوری سخن گفت و به اتفاق آراء حاضران به ریاست حزب تازه پای توده برگزیده شد. حاضران در جلسه پانزده نفر را برای حضور در کمیته مرکزی موقت انتخاب کردند که وظیفه آنها تدوین مرامنامه و اساسنامه حزب بود. اما علت نامگذاری این حزب و به کار نبردن واژه‌هایی چون کمونیست و اشتراکی و سرخ و سوسیالیست و ... را باید در توصیه یوسف استالین رهبر کشور شورواها جست که اعتقاد داشت «در کشورهای عقب مانده کمونیستها نباید به نام حزب کمونیست فعالیت کنند» و به دنبال همین توصیه بود که روس‌ها نیز به اعضای حزب پیشنهاد دادند تا با توجه به آنکه ایران کشوری اسلامی است و کمونیسم در آن جایی نخواهد داشت نامی فراگیرتر به این حزب داده

شود تا تعداد بیشتری جذب آن شوند و سفارت شوروی در ایران نیز بر این امر تأکید کرد و اعضای حزب نیز نام توده را برگزیدند.

گرچه برخی از اعضای سابق حزب کمونیست چون اردشیر آوانسیان زیر بار این تغییر نام نمی رفتند و مخالف این نامگذاری و به دنبال همان حزب کمونیست بودند، اما رفقای حزبی آنها را توجیه کردند که برای آغاز کار این نام مناسب تر است.

حزب پس از اعلام موجودیت رسمی سعی کرد تا صاحب روزنامه هم بشود و عباس اسکندری یکی از اعضای کمیته مرکزی موقت که صاحب امتیاز روزنامه سیاست بود روزنامه خود را به حزب واگذار کرد.

در اسفند ۱۳۲۰ نخستین شماره روزنامه منتشر شد و باشگاه حزب نیز در دفتر روزنامه در خیابان اسلامبول فعالیت خود را آغاز کرد، اما پیش از سیاست روزنامه ای دیگر با سیاست ضد فاشیستی و با حمایت انگلیسی‌ها و روس‌ها به نام روزنامه مردم منتشر شد که صاحب امتیاز آن مصطفی فاتح، رئیس شرکت انگلیسی نفت، بود و نویسندگان آن را اعضای حزب توده همچون احسان طبری، انورخامه ای، عبدالحسین نوشین و ... تشکیل می دادند. مطالب این روزنامه بر ضد آلمان هیتلری و متحدین و حمایت از متفقین بود. هزینه چاپ روزنامه نیز از سوی شوروی و انگلیس که نیروهایشان در ایران مستقر بودند پرداخت می شد. برخی از اعضای حزب با اداره روزنامه توسط فاتح مخالف بودند واز همین رو پس از آنکه خطر فاشیست‌ها برطرف شد روزنامه کاملاً در اختیار حزب توده و روسها قرار گرفت.

حزب اندک اندک رونق می گرفت. در ۱۳۲۱ باشگاه حزب رسماً در خیابان فردوسی گشایش یافت و بر تعداد اعضای حزب افزوده می شد و برای انجام برخی اصلاحات در مهر ۱۳۲۱ نخستین کنفرانس ایالتی خود را به صورت محرمانه تشکیل داد.

در انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورای ملی حزب توده نیز بیست نامزد داشت و از این بیست نفر با مساعدتهایی که روسها انجام می دادند هشت نفر به مجلس راه یافتند و فراکسیون حزب توده را تشکیل دادند. نمایندگان حزب در شمال ایران بیشترین آراء را به دست آوردند، درست در مناطقی که در اشغال نیروهای شوروی بود. این هشت نفر عبارت بودند از: اردشیر آوانسیان نماینده ارامنه شمال، محمد پروین گنابادی نماینده سبزوار، عبدالصمد کامبخش نماینده قزوین، ایرج اسکندری نماینده ساری و تنکابن، رضا رادمنش نماینده لنگرود و لاهیجان، ولی الله شهاب فردوس نماینده فردوس و تون و طبس، فریدون کشاورز نماینده بندرپهلوی و تقی فداکار نماینده اصفهان.

• در مرداد سال ۱۳۲۳ نخستین کنگره حزب توده در تهران برگزار شد:

در مرداد سال ۱۳۲۳ نخستین کنگره حزب توده در تهران برگزار شد و در این کنگره که علنی و حضور خبرنگاران در آن آزاد بود مرامنامه و برنامه حزب به تأیید نهایی رسید.

اعضای یازده نفره کمیته مرکزی مشخص و با توجه به فوت سلیمان میرزا اسکندری سه دبیرکل در صدر حزب تعیین شدند. در این کنگره اصل اول حزب این گونه تعریف شد:

«حزب توده ایران حزب طبقات ستمکش یعنی کارگران و دهقانان و پیشه‌وران و روشنفکران آزادی خواه است.»

گرچه اعضای حزب در حل اختلافات میان خود چندان موفق نبودند اما بر تعداد شاخه‌های زیر مجموعه حزب افزوده می‌شد. حالا حزب دارای سازمان جوانان و سازمان افسران بود و به دنبال تشکیل سازمان زنان. در شهریور همین سال معاون وزارت امور خارجه شوروی، کافتارادزه، راهی ایران شد تا امتیاز نفت شمال را به دست آورد. این در حالی روی می‌داد که نمایندگان حزب توده با دادن امتیاز به کشورهای خارجی مخالفت خود را اعلام کرده بودند. اما با این پیشنهاد شوروی موضع حزب عوض شد و در دفاعیات حزب به نظر نمی‌رسید که روسها از بیگانگان باشند و قصدشان حفظ منافع ملی ایران بود.

از منظر توده‌ای‌ها امتیاز دادن به غربی‌ها مردود بود ولی هرگونه امتیاز به شرق مورد تأیید و تحسین باید قرار می‌گرفت. نورالدین کیانوری که بعدها بر مسند دبیر اولی حزب تکیه زد در این خصوص می‌گوید :

«نظر روشن من این است که شوروی برای جلوگیری از تبدیل شمال ایران به منطقه تحت اشغال امریکا این پیشنهاد را کرد»

و احسان طبری نیز در مقاله‌ای در روزنامه مردم برای روشنفکران نوشت:

«ما به همان ترتیب که برای انگلستان در ایران منافی قائلیم و علیه آن سخن نمی‌گوییم باید معترف باشیم که شوروی هم در ایران منافع جدید دارد. باید به این حقیقت پی برد که مناطق شمالی ایران در حکم حریم امنیت شوروی است و عقیده دسته‌ای که من در آن هستم این است که دولت به فوریت برای دادن امتیاز نفت شمال به روس‌ها و نفت جنوب به کمپانی‌های انگلیسی و امریکایی وارد مذاکره شود».

حزب برای نمایش اعتراض خود، تظاهراتی را بر ضد دولت ساعد که با این امتیاز مخالفت کرده بود به راه انداخت. در این تظاهرات نمایندگان توده‌ای مجلس شرکت کردند و سربازان ارتش شوروی که هنوز در تهران حضور داشتند به نشان حمایت از معترضین آنها را همراهی می‌کردند. شعارهای این راهپیمایان «ساعد باید ساقط شود» و «امتیاز نفت باید به شوروی داده شود» بود. این اقدام منجر به جدایی بسیاری از اعضای حزب از پیکره آن شد و این جدادگان را در ردیف مخالفان حزب قرار داد. هنوز چندی از این حرکت حزب نگذشته بود که شاخه نظامی آن در مرداد ۱۳۲۴ در خراسان دست به قیام مسلحانه زد که با شکست مواجه شد و بسیاری از آنها کشته و باقی مانده افسران ارتش به شوروی پناه بردند.

قصد این افسران ایجاد پایگاه نظامی در ترکمن صحرا با حمایت روس‌ها بود گرچه بعدها رهبران حزب این اقدام را تأیید نکردند و خود را بی‌خبر از آن اعلام کردند.

• حزب توده با توصیه رفیق استالین با فرقه دموکرات مخالفتی نکرد:

اقدام بعدی مشارکت با فرقه دموکرات آذربایجان به رهبری میرجعفر پیشه‌وری عضو سابق حزب کمونیست و حزب توده بود که در روز ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ موجودیت خود را رسماً اعلام کرده بود. حزب نیز بنا به خواهش رفیق استالین با اقدامات وی مخالفتی نکرد. ۱۹ پیشه‌وری که از سوی حزب برای نمایندگی آذربایجان در مجلس دوره چهاردهم خود را کاندیدا کرده بود اعتبارنامه‌اش در مجلس رد شد و پس از این اتفاق در کنگره اول در ۱۳۲۳ از حزب جدا شد، اما ارتباط خود را با روس‌ها قطع نکرده بود.

افسران توده ای که در خراسان قیام کرده بودند و به شوروی پناه برده بودند به ارتش فرقه دموکرات پیوستند. در این بین احمد قوام بر مسند نخست‌وزیری تکیه زد و با توجه به وعده‌هایی که در جهت حل ماجرای آذربایجان و مذاکره با روس‌ها و مسئله نفت شمال داده بود حزب توده برای کسب رأی اعتماد دولت وی تلاش کرد.

او هم به نشان همراهی از سه توده‌ای؛ ایرج اسکندری و فریدون کشاورز و یزدی برای حضور در دولت دعوت به عمل آورد. حزب توده با کمال خوشحالی از این پیشنهاد استقبال کرد و این اقدام را فرصتی برای به دست گرفتن قدرت شمرد و این خود امتیازی برای روسها محسوب می شد، اما عمر این دولت کوتاه بود و با توافقهایی که بین قوام و روسها و قدرتهای دیگر صورت گرفت فرقه دموکرات از پشتیبانی روسها محروم ماند. قوام نیز با استعفا در مهر ۱۳۲۵ و تشکیل دولت جدید وزرای توده‌ای را از دولت خود خارج کرد و در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ آذربایجان کاملاً در اختیار ارتش ایران بود و ارتش سرخ خاک کشور را ترک کرد.

این اقدام شکستی بزرگ برای حزب توده بود. ایرج اسکندری در این مورد می نویسد:

«وضع طوری شده بود که شکست آذربایجان ضربه مهلکی به حزب و به روحيات ما وارد آورده بود. حقيقت اين است که اين قضيه برای شخص من یک شوک عظيمی بود ... ما آن همه پشتيبانی همه جانبه از واقعه آذربایجان کردیم، در این رابطه با ديگران اتحاد کردیم...».

این واقعه باعث شد که بسیاری از اعضای حزب که در جریان امتیاز نفت شمال از سیاست حزب دل آزرده بودند از آن جدا شدند و جریانی به نام انشعاب را به رهبری خلیل ملکی پیش آوردند.

حزب پس از شکست فرقه آذربایجان دست به تغییراتی در ساختار خود زد و سه دبیر اول حزب جای خود را به یک هیئت هفت نفری دادند که وظیفه اش رهبری حزب تا زمان تشکیل کنگره دوم حزب بود و رهبران حزب همچون اردشیر آوانسیان، عبدالصمد کامبخش، احسان طبری و ایرج اسکندری فرار را بر قرار ترجیح داده به مسکو پناه بردند.

این پایان فعالیت حزب توده نبود. کنگره دوم در سال ۱۳۲۷ در تهران آغاز شد. دبیران حزب و گروه‌ها و کمیته‌های داخلی حزب انتخاب شدند اما با سوء قصد به جان محمدرضا پهلوی توسط ناصر فخرآرایی عضو سابق حزب در محوطه دانشگاه تهران، حزب از سوی حکومت غیرقانونی اعلام شد و از این پس فعالیت مخفیانه خود را آغاز کرد.

رهبران و اعضای حزب دستگیر و محاکمه شدند و سه تن آنها رضا رادمنش و احسان طبری و فریدون کشاورز مخفیانه از کشور خارج و طبق معمول به مسکو پناه بردند.

حزب پیش از سوء قصد به جان محمدرضا پهلوی سابقه ترور محمد مسعود مدیر روزنامه مرد امروز را در پرونده خود داشت. رهبران حزب توده با کمک اعضای سازمان افسری این حزب در سال ۱۳۲۹ موفق به فرار از زندان قصر شدند و به فعالیت مخفی خود ادامه دادند. با روی کار آمدن دولت دکتر مصدق فعالیت حزب به رغم غیر قانونی بودن شکل علنی پیدا کرد. حزب سازمانی به نام جمعیت ملی مبارزه با استعمار راه انداخته بود که سازمان علنی حزب محسوب می شد.

در تظاهرات ۳۰ تیر روزنامه و اعلامیه‌های آنان منتشر می شد. آنان مردم را دعوت به تظاهرات می کردند. دبیران حزب با توجه به تعدد افسران حزب در ارتش از وقایع آگاه می شدند. در جریان کودتای ۲۵ مرداد کیانوری مدعی است که «با مشارکت فعال ما» این کودتا عقیم ماند. پس از کودتای ۲۸ مرداد در فاصله سالهای ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۵ فرمانداری نظامی تهران به فرماندهی سرلشکر تیمور بختیار و بسیاری از رهبران و اعضای حزب را که مخفی بودند محاکمه و اعدام و برخی دیگر را به حبس و عده ای دیگر را نیز پس از اعلام ندامت آزاد کرد. نورالدین کیانوری و دکتر جودت از سران حزب موفق به فرار به مسکو شدند.

• حزب توده پس از انقلاب با وفاداری به انقلاب اسلامی آغاز به کار کرد:

از این پس فعالیت‌های حزب در خارج از کشور صورت گرفت. حزب توده با پیروزی انقلاب اسلامی فعالیت خود را با وعده وفاداری به آرمانهای انقلاب رسماً آغاز کرد ولی نشان داد که قصد وفاداری ندارد. حزب توده فعالیت علنی خود را در اسفند ۱۳۵۷

توسط آن عده از اعضای حزب که در داخل کشور بودند از سرگرفت. روزنامه حزب با همان نام سابق خود، مردم، منتشر شد و نورالدین کیانوری در اردیبهشت ۱۳۵۸ به ایران بازگشت. او پس از بازگشت به ایران بلافاصله در سخنانی اعلام کرد: درباره نظام سیاسی، حزب توده ایران بلافاصله حمایت خود را از ابتکار آیت الله خمینی، درباره اعلام جمهوری اسلامی به عنوان جانشین نظام شاهنشاهی پوسیده ۲۵۰۰ ساله یا ۳۰۰۰ ساله یا بیشتر اعلام داشت. ما این ابتکار را تأیید می کنیم و در زمینه محتوای آن به آنچه آیت الله خمینی در تمام صحبت‌هایشان درباره جمهوری اسلامی گفته اند معتقدیم. یعنی، تأمین استقلال واقعی ایران، ریشه کن کردن مظاهر اقتصادی، سیاسی، و نظامی و فرهنگی امپریالیسم از ایران، تأمین آزادیهای دموکراتیک برای همه مردم ایران، تأمین زندگی بهتر برای همه زحمتکشان، مبارزه با استثمار و استعمار.

حزب توده در عمل نشان داد که به قول خود پایبند نیست و فعالیت‌های مخرب خود را بر ضد نظام جمهوری اسلامی آغاز کرد. این اقدامات حزب منجر به توقیف روزنامه مردم شد اما حزب بلافاصله روزنامه‌ای دیگر با همان مضامین سابق به نام جرقه نو منتشر کرد.

• مواضع حزب توده در قبال جنگ تحمیلی چه بود:

با آغاز جنگ تحمیلی و حمله عراق به ایران حزب به تبعیت از شوروی آن را محکوم کرد اما زمانی که شوروی نیز به متحدان صدام پیوست سیاست حزب تغییر کرد و خواهان توقف جنگ شد. در بین اعضای کمیته مرکزی نیز اختلاف نظر وجود داشت. این اختلاف نظر منجر به جدایی یکی از اعضای کمیته مرکزی، ایرج اسکندری، شد.

دبیر اول حزب نورالدین کیانوری در بهمن ۱۳۶۱ دستگیر شد و در پی آن در عملیاتی به نام «امیرالمومنین علی (ع)» در ششم اردیبهشت ۱۳۶۲ بازمانده های این حزب دستگیر و با اطلاعیه دادستانی کل انقلاب حزب توده ایران منحل اعلام شد.

جرم حزب توده جاسوسی برای اتحاد جماهیر شوروی بود و رهبران حزب در محاکمات خود به این امر اعتراف کردند: ما در حالی که از جمهوری اسلامی و از قانونیت خودمان صحبت می کردیم در عین حال با تشکیل چاپخانه مخفی و بدون مجوز قانونی دست به اعمال خلاف قانون می زدیم. ما در شرایطی که جمهوری اسلامی به خاطر حفظ موقعیت ارزی، خروج ارز را از کشور منع کرده بود، با این وجود چندین بار اقدام به خروج ارز کردیم. ما در زمانی که رزمندگان ایثارگر در جبهه های جنگ، با نثار خون خودشان از هستی می گذشتند و خون خود را فدای انقلاب می کردند، نقشه های جنگی و طرحهای نظامی را به وسیله عنصرهای نفوذی سازمان نظامی حزب به شورویها می دادیم. سیاست ما در مورد جنگ هم همین طور بود ...

گرچه نورالدین کیانوری دبیر اول حزب در خاطرات خود هیچ گاه وابستگی خود به شرق را نپذیرفت و معتقد بود که دستهای انگلیسیها در انحلال حزب نقش داشته و سازمان اینتلیجنس سرویس انگلستان را مقصر شمرد، اما بررسی پرونده سنگین این حزب نشان می دهد که احتیاجی به دخالت سازمانی بیگانه نبود تا وطن فروشی و خیانت حزب توده و سران آن را ثابت کند.

با فروپاشی حزب توده و اعلام انحلال حزب از سوی حکومت، سران دستگیر شده به خاطره نویسی روی آوردند و این خود اقدامی بی سابقه در معرفی حزب توده و وابستگی آن به استعمار بلوک شرق بود. از جمله این خاطرات به خاطرات کیانوری،

خاطرات اسکندری و خاطرات محمدعلی عمویی باید اشاره کرد. اعضای حزب توده پس از انحلال در داخل کشور سعی کردند تا حزب نیمه جان را احیا کنند اما اختلافات درون حزبی آنان و دخالت مستقیم روسها به انشعاب و انحلال واقعی حزب در خارج از کشور منجر شد.

جلال آل احمد که خود روزگاری یکی از اعضای حزب توده بود و با شناختی که از حزب به دست آورد از آن جدا شد در مورد وابستگی و ضعف حزب می نویسد: ...گرچه هم اهل حکومتی و هم مردم عادی عامی می دانستند که یک توده‌ای یعنی کسی که سیاست استالینی پشت سرش ایستاده — و هر دو به همین دلیل برای آن حزب اعتبار قائل بودند و عضویتش را می پذیرفتند — به مطبوعاتش کمک مالی می کردند ما مدام می کوشیدیم که این واقعیت افواهی را تکذیب کنیم. کوشش مدام ما این بود که بگوییم یک توده‌ای یعنی یک ایده الیست پرجوش و خروش و یک کتاب خوانده مصلح و انقلابی و آن حزب ابزار کارش، و اگر روسیه شوروی از آن دفاعکی می کند به این علت است که مادر سوسیالیسم است و ستاد زحمتکشان و همدرد همه ملل استعمارزده.

تاریخچه زوال کشورهای کمونیستی:



در سال ۱۹۸۵ م میخائیل گورباچف، رهبر اتحاد شوروی شد. برنامه اصطلاحات او دولت را بازتر نمود و به اقتصاد کمک کرد، اما اصلاحات وی کافی نبودند. وقتیکه بوریس یلتسین در سال ۱۹۹۰ م در سقوط کمونیسم جمهوری روسیه به قدرت رسید، حزب کمونیست را غیر قانونی اعلام نمود. اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ م منحل شد.

بوریس یلتسین

بوریس یلتسین (متولد ۱۹۳۱ م) یک کمونیست بود که اعتقاد داشت کشورش نیار به دگرگونی دارد. وی در سال ۱۹۹۰ رهبر روسیه و سپس قسمتی از اتحاد شوروی بود. وقتی که کمونیستها در اوت ۱۹۹۱ در طی یک کودتا سعی در سرنگونی دولت داشتند، یلتسین نیروی مقاومت را رهبری نمود. او در دسامبر ۱۹۹۱ روسیه را به استقلال کامل رساند و اتحاد شوروی را منحل ساخت.

۱۹۷۹م

سربازان شوروی به افغانستان فرستاده می شوند و درگیر جنگی دراز مدت علیه چریکهای مجاهد می شوند .



شروعی دیگر

فروپاشی کمونیسم همراه با فروپاشی سمبلهای نظام قدیم بود؛ از جمله دیواربرلین، که بمدت ۲۸ سال شهر را دو قسمت کرده بود.

۱۹۸۰

لهستان به رهبری لخ و السا خواستار اصلاحات می شود .

۱۹۸۱

در لهستان حکومت نظامی بر قرار می شود. بسیاری از رهبران جنبش همبستگی دستگیرشده و فعالیت جنبش ممنوع اعلام می گردد.

۱۹۸۵

میخائیل گورباچف رهبر اتحاد شوروی می شوند. او دست به اصلاحات گسترده سیستم کمونیستی می زند .



۱۹۸۶

یک حادثه در پایگاه هسته ای چرنوبیل در اکراین منجر به انتقاد گسترده از دولت شوروی شود .

۱۹۸۷

بر اساس یک توافقنامه تسلیحاتی بین گورباچف و رئیس جمهور ایالات متحده، رنالد ریگان سلاحهای هسته ای میان برد ممنوع شود .

۱۹۸۹

در اتحاد شوروی، انتخابات آزاد برای انتخاب نمایندگان مجلس شوروی برگزار می گردد. گورباچف عقب نشینی سربازان شوروی از افغانستان را اعلام می کند .

اوت ۱۹۸۹

کمونیستها در لهستان قدرت را از دست می دهند و جنبش همبستگی دولت جدید را تشکیل می دهد .

نوامبر ۱۹۸۹

با فروپاشی دولت کمونیست آلمان شرقی، دیوار برلین فرو ریخته می شود. تظاهرات در پراگ منجر به سقوط رژیم کمونیستی در چکسلواکی می گردد .

دسامبر ۱۹۸۹

دیکتاتوری کمونیستی نیکلای چوشسکو در رومانی سرنگون و چوشسکو و همسرش اعدام می شوند .

۱۹۹۰

بوریس یلتسین به عنوان رئیس جمهور روسیه انتخاب می گردد .

اکتبر ۱۹۹۰

آلمان تحت رهبری صدر اعظم هلموت کهل مجددا متحد می شود .

ژوئن ۱۹۹۱

اسلوونی و کرواسی، استقلال خود را از جمهور یوگسلاوی، که تحت تسلط صربها بود، اعلام می دارند. جنگ بین صربها و کروانها آغاز می گردد .

اوت ۱۹۹۱

کودتای انجام شده توسط کمونیستهای تندرو در اتحاد شوروی با شکست مواجه می شود. آنها می خواستند اصلاحات را متوقف کنند و از فروپاشی اتحاد شوروی جلوگیری کنند .

دسامبر ۱۹۹۱

با اعلام استقلال روسیه و اکراین، که مهمترین جمهوریهای شوروی محسوب می شدند، اتحاد شوروی منحل می گردد .

مارس ۱۹۹۲

بوسنی در یوگسلاوی سابق اعلام استقلال می کند. جنگ بین بوسنیاییها، کرواتها و صربها آغاز می گردد .

۱۹۹۲

چکسلواکی به دو جمهوری چک و اسلواکی تقسیم می گردد .

سقوط کمونیسم در اروپای شرقی و اتحاد شوروی، جنگهای داخلی و درگیریهای دیگری در پی داشت. اختلاف این دولتها، بر سر تعیین حدود مرزها و حقوق اقلیتهای نژادی بود. طولانی ترین و سخت ترین جنگ داخلی در یوگسلاوی سابق شکل گرفت .

یوگسلاوی کمونیست

یوگسلاوی از جنگ جهانی اول موجودیت داشت. این کشور نیز مانند اتحاد شوروی، فدراسیونی از جمهوریهای ملی بود. در طی جنگ جهانی دوم توسط آلمان مورد هجوم قرار گرفت و اشغال شد. بعد از جنگ تحت حاکمیت نظام کمونیستی در آمد. به مدت ۲۵ سال توسط تیتو، که نام اصلیش جوزف بروز (۱۸۹۲ تا ۱۹۸۰ م) بود، اداره شد. تیتو نیروی مقاومت را علیه نیروهای اشغالگر آلمان رهبری نمود.

تنشهای قومی

تنشهای قومی جمهوریهای یوگسلاوی با زبانها و مذاهب مختلف باقی ماند. خصومت خاصی بین کروانها و صربها، قدرتمندترین گروه قومی یوگسلاوی وجود داشت. بسیاری از کرواتها در طی جنگ جهانی دون به آلمانها گرویده و در قتل عام صربها شرکت جستند. کروانها از تسلط صربها بر یوگسلاوی ناراضی بودند.

استقلال ملی

در اواخر دهه ۱۹۸۰ م، کمونیسم کم کم قدرت را یوگسلاوی از دست می داد. جمهوریهای ملی برای بدست آوردن استقلال شروع به مبارزه نمودند. اسلوونی در شمال یوگسلاوی استقلال یافت، اما نتیجه اعلام استقلال کروانها جنگ صربها بود. یک دلیل این بود که صربهایی که در کرواسی و کروانهای که در صربستان زندگی می

کردند، نمی خواستند اقلیتی باشند که تحت تسلط ملت دیگری باشند. دلیل دیگر این بود که هم کروانها و هم صربها، سرزمین های بیشتری می خواستند .

جنگ در بوسنی

هنگامی که جمهوری کوچک بوسنی در سال ۱۹۹۲ م اعلام استقلال نمود، جنگ سختی در گرفت. جمعیت بوسنی مخلوطی از مسلمانها، کروانها و صربها بود. هم کرواسی و هم صربستان تا حد ممکن قسمت بیشتری از بوسنی را می خواستند . جمهوریها با یکدیگر وارد جنگ شدند. بوسنیاییها، قربانی تاکتیکهای ایجاد وحشت برای خارج نمودن آنها از مناطق تحت کنترل صربها یا کروانها می شدند . پایتخت بوسنی، سارایوو، توسط صربها محاصره شد. نیروهای سازمان ملل بدون موفقیت چندانی سعی در محدود نمودن جنگ و رساندن غذا به مردم گرسنه می نمودند. این درگیری تا تاریخ ۱۹۹۵- هنوز ادامه داشت.

عاقبت با فشار جهانی و حضور سازمان ملل متحد و دولت آمریکا به رهبری کلینتون ، این جنگ به پایان رسید و دولت مستقل بوسنی تشکیل گردید .

اروپای شرقی



پایان یک دوره.

سربازان چک، موانع مرزی را برمیدارند.

کمونیسم هیچوقت در اروپای شرقی مورد علاقه نبود. دولتهای کمونیست با سرکوبی بیرحمانه شورشها در مسند قدرت باقی می ماندند. در سال ۱۹۸۹م، رهبر شوروی، میخائیل گورباچف، از حمایت از دولت کمونیست روسیه با زور، خودداری کرد. دولتهای کمونیست اروپا که با تظاهرات عظیم مردمی برای دموکراسی روبرو شده بودند، همگی سرنگون شدند. رهبران جدید و ملی گرایی همچون لئخ والسا در لهستان و واسلاوهاول در چکسلواکی روی کار آمدند.

پی نوشت:



[۱] مقصود از بورژوازی، طبقه سرمایه‌دار معاصر و مالکین وسائل تولید اجتماعی هستند که اجرا کنندگان کار مزدوریند. مقصود از پرولتاریا، طبقه کارگر مزدور معاصر است که از خود صاحب هیچگونه ابزار تولید نیست و برای آنکه زندگی کند ناچار است نیروی کار خود را به معرض فروش گذارد (حاشیه انگلس برای چاپ انگلیسی سال ۱۸۸۸).

[۲] یعنی تمام تاریخی که بصورت اسناد کتبی در دسترس ما قرار دارد. در سال ۱۸۴۸ هنوز ماقبل تاریخ جامعه و سازمان اجتماعی مربوط به پیش از تاریخ مکتوب، تقریباً به هیچ وجه معلوم نبود. طی مدتی که از آن زمان میگذرد، هاکس هائوزن مالکیت اشتراکی زمین را در روسیه کشف کرد، مائورر ثابت کرد که این شکل مالکیت یک مبداء و منشاء اجتماعی است که کلیه اقوام ژرمنی تکامل تاریخی خود را از آن شروع کرده‌اند و به تدریج معلوم شد که مالکیت اشتراکی روستائی در همه جا از هند گرفته تا ایرلند شکل اولیه جامعه میباشد و یا بوده است. سازمان درونی این جامعه کمونیستی اولیه را با شکل نمونه‌واری که داشته است، مرگان توضیح داد و با کشف ماهیت حقیقی قبیله و موقعیت آن در میان طایفه به قضیه سرانجام بخشید. پس از تجزیه این کمون اولیه، جامعه به طبقات خاص و سرانجام متضاد تقسیم میشود. من سعی کردم که در کتاب "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، اشتوتکارت ۱۸۸۶، طبع دوم" جریان این تجزیه را توصیف کنم (حاشیه انگلس به طبع انگلیسی سال ۱۸۸۸).

[۳] استادکار، عضو کامل‌الحقوق صنف خود است، استادی است در داخل صنف نه بر رأس آن (حاشیه انگلس به طبع انگلیسی سال ۱۸۸۸).

[۴] در طبع انگلیسی سال ۱۸۸۸ که رداکتور آن انگلس بوده است در دنبال کلمه "کامیابی سیاسی مربوطه" عبارت "این طبقه" نیز اضافه شده است. هت.

[۵] شهرهایی که در فرانسه بوجود می‌آمد، حتی قبل از آنکه فرمانروایان و اربابان فئودال خودمختاری محلی و حق سیاسی خود را به عنوان "صنف سوم" بدست آورند، "کمون" نامیده می‌شدند. و بطور کلی میتوان گفت در اینجا از لحاظ تکامل اقتصادی بورژوازی، کشور انگلستان و از لحاظ تکامل سیاسی کشور فرانسه بمنزله کشور نمونه‌واری انتخاب شده‌اند (حاشیه انگلس به طبع انگلیسی سال ۱۸۸۸).

کمون نامی است که شهرنشینان ایتالیا و فرانسه پس از آنکه نخستین بار توانستند از اربابان فئودال حق خودمختاری خود را بازخرید کنند و یا خود بدست آورند، به جماعت شهری خود اطلاق نمودند (حاشیه انگلس به طبع آلمانی سال ۱۸۹۰).

[۶] در طبع انگلیسی سال ۱۸۸۸ پس از کلمات "جمهوری مستقل شهری" این کلمات گذارده شده: "(مانند ایتالیا و آلمان)"، و پس از عبارت "صنف سوم" بود که به سلطنت مستبده مالیات می‌پرداخت"، ذکر شده است: "(مانند فرانسه)". هت.

[۷] در طبع‌های بعدی، که از طبع آلمانی سال ۱۸۷۲ شروع میشود، عبارت "تمدن بورژوازی و" افتاده است. هت.

[۸] بعدها مارکس نشان داد که کارگر کار خود را نمیفروشد بلکه نیروی کار خود را بمعرض فروش میگذارد. در این باب رجوع کنید به پیشگفتار انگلس به کتاب مارکس موسوم به "کار مزدوری و سرمایه". هت.

[۹] در طبع انگلیسی چاپ ۱۸۸۸ بجای عبارت "کمیت کار" نوشته شده است "سنگینی کار". هت.

[۱۰] در چاپ انگلیسی سال ۱۸۸۸ پس از کلمه "انتلاف" نوشته شده است "(اتحادیه‌های کارگری)". هت.

[۱۱] در طبع انگلیسی چاپ ۱۸۸۸ بجای عبارت "عناصر آموزش خود" چاپ شده است "عناصر آموزش سیاسی و عمومی خود". هت.

[۱۲] در طبع انگلیسی چاپ ۱۸۸۸ بجای عبارت "عناصر آموزش" چاپ شده است "عناصر فرهنگ و ترقی". هت.

[۱۳] در طبع انگلیسی سال ۱۸۸۸ بجای "ویژه" نوشته شده است "طریقتی". هت.

[۱۴] در چاپ انگلیسی سال ۱۸۸۸ بجای عبارت "استثمار فرد از فرد" نوشته شده است "استثمار اقلیت از اکثریت". هت.

[۱۵] در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ بجای عبارت "بمقام یک طبقه ملی ارتقاء یابد" چاپ شده است "به مقام طبقه رهنمون ملت ارتقاء یابد". هت.

[۱۶] در چاپهای بعد از چاپ آلمانی سال ۱۸۷۲ بجای "در عرصه وجدانیات" نوشته شده است "در عرصه معرفت". هت.

[۱۷] در چاپهای بعدی آلمانی که از سال ۱۸۷۲ به بعد منتشر شده است بجای کلمه "نضاد" نوشته شده است "اختلاف". هت.

[۱۸] در چاپهای بعد از چاپ آلمانی سال ۱۸۷۲ بجای عبارت "و نیز شرایط وجود طبقات بطور کلی" نوشته شده است "طبقات را بطور کلی منحل مینماید". هت.

[۱۹] مقصود تجدید سلطنت انگلستان (۱۶۸۹-۱۶۶۰) نیست بلکه تجدید سلطنت فرانسه است (۱۸۳۰-۱۸۱۴) (حاشیه انگلس برای ترجمه انگلیسی سال ۱۸۸۸). هت.

[۲۰] لژیتمیستها حزب درباریان مَلّاک طرفدار استقرار مجدد سلسله بوربونها هستند. گروه "انگلستان جوان" در حوالی سال ۱۸۴۲ تشکیل شد و شامل آن جرگه‌ای از اشراف انگلیسی و رجال سیاسی و ادیبان انگلستان بود که به محافظه‌کاران پیوسته بودند. دیزرائیلی و توماس کارلایل و غیره نمایندگان برجسته این گروه بودند. هت.

[۲۱] در ترجمه انگلیسی سال ۱۸۸۸ در دنبال عبارت "سیبهای زرین" اضافه شده است "که از درخت صنایع میریزد". هت.

[۲۲] این مطلب اصولاً مربوط به آلمان است، که در آن اشراف فلاحت پیشه و یونکرها بخش عمده املاک خویش را تحت نظر خود به توسط مباشرین اداره میکنند و بعلاوه صاحبان عمده کارخانه‌های چغندر قند و عرق سیب زمینی هم هستند. اشراف ثروتمندتر انگلیسی هنوز به این پایه نرسیده‌اند، ولی آنان نیز میدانند چگونه میتوان

تنزل عواید حاصله از زمین را، با گذاردن نام خود در اختیار مؤسسين شرکتهای سهامی کم و بیش مشکوک، جبران کرد. (حاشیه انگلس به ترجمه انگلیسی سال ۱۸۸۸).

[۲۳] در چاپ انگلیسی سال ۱۸۸۸ بجای عبارت "در رشد و تکامل آتی به لند لندن مرعوبانه‌ای مبدل گردید" نوشته شده است "سرانجام، هنگامی که حقایق سرسخت تاریخی کلیه آثار تخدیر کننده این خود فریبی را زائل ساخت، این شکل سوسیالیسم به لند لندن فلاکت‌باری مبدل گردید". هت.

[۲۴] در چاپهایی که از طبع آلمانی سال ۱۸۷۲ به بعد شروع میشود عبارت "درباره یک جامعه واقعی" نیست. هت.

[۲۵] در چاپ انگلیسی سال ۱۸۸۸ در بخش مربوط به سوسیالیسم "حقیقی" بجای اصطلاحات "کوته‌نظران آلمانی" و "کوته‌نظر آلمانی" نوشته شده است "فیلیستورهای آلمانی" و "فیلیستور خرده بورژوازی آلمانی". هت.

[۲۶] توفان انقلابی سال ۱۸۴۸ این مسلک فاسد را از میان برد و هوس سوداگری با سوسیالیسم را از سر پیروانش بیرون کرد. نماینده عمده و نمونه کلاسیک این مسلک آقای کارل گرون است. (حاشیه انگلس به چاپ آلمانی سال ۱۸۹۰).

[۲۷] فالانستر عبارت بود از کلنی‌های سوسیالیستی بر طبق طرح فوریه؛ ایکاری نامی بود که کابه به کشور خیالی خود و بعدها به کلنی کمونیستی خود در آمریکا داده بود. (حاشیه انگلس به ترجمه انگلیسی منتشره در سال ۱۸۸۸).

[۲۸] (Home-colonies) کلنی‌های داخل کشور نامی است که اوئن به جامعه‌های نمونه کمونیستی خود داده بود. فالانستر نام کاخهای اجتماعی بود که فوریه طرح ریزی

میکرد. اپکاری نام کشور تخیلی-پنداری بود که کابه سازمان کمونیستی آن را توصیف میکند (حاشیه انگلس به طبع آلمانی سال ۱۸۹۰).

[۲۹] اشاره به طرفداران روزنامه (La Réforme) (اصلاح)، ارگان حزب "سوسیال دمکرات" آلمان. هت.

[۳۰] آرموقع معرف این حزب در پارلمان لدرو-رلن و در ادبیات لوئی بلان و در مطبوعات روزانه، روزنامه "La Réforme" بود. معنی نام سوسیالیست دمکرات این بود که قسمتی از حزب دمکرات و یا جمهوریخواه، مانند واضعین این نام، کم و بیش رنگ سوسیالیستی داشته است. (حاشیه انگلس به ترجمه انگلیسی منتشره سال ۱۸۸۸).

حزبی که خود را در فرانسه سوسیالیست دمکرات مینامید از لحاظ سیاسی تحت رهبری لدرو-رلن و از لحاظ ادبی تحت سرپرستی لوئی بلان بود؛ لذا این حزب با سوسیال دمکراسی امروزی زمین تا آسمان تفاوت داشته است. (حاشیه انگلس به طبع آلمانی سال ۱۸۹۰).

منابع :

- ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد
- نامه‌ی مائو زدائنگ به همسرش جیانگ چینگ (1966) (Jiang Qing)
- مانیفست حزب کمونیست، کارل مارکس، فریدریش، ۱۸۴۷
- پیدایش حزب کمونیست ایران، تقی شاهین، تهران، ۱۳۲۶
- تاریخ انقلاب مشروطیت. رحیم نامور. انتشارات پاچار ۱۹۵۸
- زنان ایران در جنبش مشروطه؛ ناهید عبدالحسین. تبریز: نشر احیا، ۱۳۶۰.
- تاریخ حزب کمونیست آذربایجان - باکو ۱۹۵۸
- [Late Marx and the Russian road: Marx and the "Peripheries of Capitalism." - book reviews | Monthly Review | Find Articles at BNET](#)
- [Eduard Bernstein: Cromwell and Communism \(۱۸۹۵\)](#)
- *Kommunistische und demokratisch-sozialistische Strömungen während der englischen Revolution*, J.H.W. Dietz, Stuttgart. . Sources available at
- Parvin Paidar (پروین پایدار) *Women and the political process in twentieth-century Iran*. Cambridge University Press. ISBN ۱۹۹۷.
- <https://www.farsnews.com>
- <http://persian.epochtimes.com>